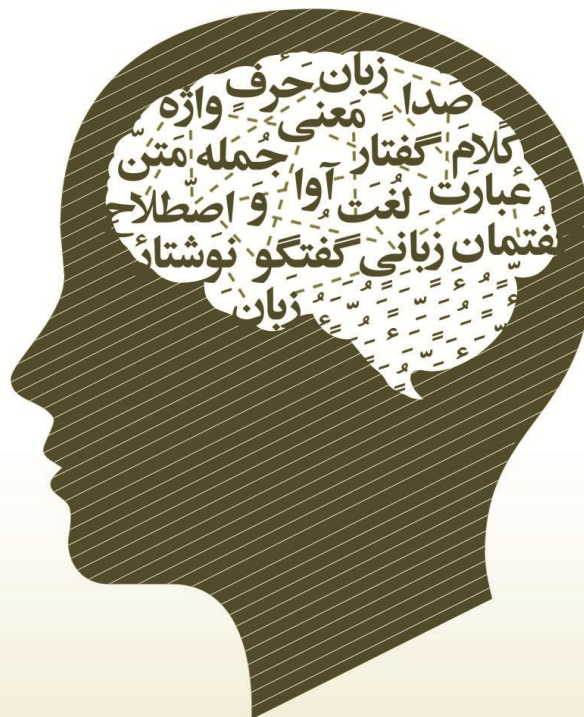


مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان

علمی-پژوهشی // (زبان‌وازی‌نگار)

سال هشتم، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵

۱۶۴/۱/۱۴



۱-۲۳

تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی

دکتر محمد دبیر مقدم، سیما ملکی

۲۵-۴۹

بررسی بازنمایی ایدئولوژی در متون ترجمه شده سیاسی انگلیسی در چارچوب تحلیل گفتمان

انتقادی: محورهای سبک و بلاغت

دکتر فردوس آقاگل‌زاده، دکتر آیلین فیروزیان پوراصفهانی

۵۱-۷۶

مقایسه گویش کرمانجی رودباری با گویش‌های کرمانجی خراسان

دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله، محمد اصغرزاده

۷۷-۱۰۹

تحلیلی بین‌زبانی از ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی

دکتر رضوان متولیان نایینی، علیرضا پرهام

۱۱۱-۱۳۹

معرفی ام‌آی‌پی: روشی برای شناسایی استعاره در گفتمان

ساناز علی‌پور، دکتر شهلا شریفی، دکتر علی ایزانلو

۱۴۱-۱۶۲

ساخت افعال گویش مزنانی: پلی از پهلوی به فارسی معاصر

ابوالفضل مزنانی

۱۶۳-۱۸۱

بهترین عنوان برای قصیده‌ای از رودکی از منظر گفتمان‌شناسی

دکتر محسن مبارکی



سال هشتم، شماره ۱
شماره پیاپی ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد مدیر مسؤول: دکتر سید حسین فاطمی

پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی

سر دبیر: دکتر مهدی مشکوه‌الدینی

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر عباس علی آهنگر (دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان)	دکتر مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر محمد عموزاده مهدیرجی (دانشیار دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر مهدی مشکوه‌الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمردیان (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مقالات نمودار آرای نویسندگان است و به ترتیب وصول و تصویب درج می‌شود.

مدیر اجرایی: دکتر شهلا شریفی

ویراستار علمی و ادبی: دکتر سید محمد حسینی معصوم

ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

ویراستار این شماره: صبا اطمینان

کارشناس اجرایی مجله: مرضیه دهقان

حروفچین و صفحه‌آرا: الهه تجویدی

شمارگان: ۵۰ نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۷۹۴۸۸۳

تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۳۳

بها: داخل کشور: ۲۰۰۰۰ ریال (تک‌شماره)

E-mail: lj@.um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlkd.um.ac.ir/index.php/lj>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳۷۲/۶۰۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر
می‌شود.

سال هشتم، شماره ۱

شماره پیاپی ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵

(تاریخ انتشار این شماره: تابستان ۱۳۹۵)

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. الهام اخلاقی (دانشجوی دکتری زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۲. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۳. دکتر محمود الیاسی (استادیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۵. دکتر سید محمد حسینی معصوم (دانشیار زبانشناسی، دانشگاه پیام نور)
۶. دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۷. دکتر لیلا عرفانیان قونسولی (استادیار زبانشناسی، دانشگاه غیرانتفاعی بینالود)
۸. دکتر علی علیزاده (دانشیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۹. دکتر مهدی مشکوةالدینی (استاد زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۰. دکتر صدیقه سادات مقداری (استادیار زبانشناسی، دانشگاه پیام نور)
۱۱. دکتر ویدا نداف (استادیار زبانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان)
۱۲. دکتر سیروس نصرالله زاده (دانشیار زبانشناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

برگ درخواست اشتراک

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد

- ۱- برای اشتراک یک ساله مجله مبلغ ۴۰,۰۰۰ ریال به حساب ۴۲۵۲۹۶۳۸ عواید اختصاصی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد نزد بانک تجارت شعبه دانشگاه مشهد(کد: ۴۲۵۰) واریز کنید.
- ۲- برگ اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی: مشهد مقدس، میدان آزادی، پردیس دانشگاه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجله، ارسال نمایید.

نام:	نام خانوادگی	مؤسسه:
شغل:	میزان تحصیلات:	سن:
نشانی:		
کد پستی:	صندوق پستی:	
نمبر:	شماره تلفن:	Email:

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلیدواژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه تحقیق، تجزیه و تحلیل و بررسی داده‌ها و نتیجه‌گیری، باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۰ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطر) معذور است.
- ۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاید.
- ۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- ۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/ نویسندگان و مؤسسه/ مؤسسات متبوع نیز باشد الزامی است.
- ۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان به شرح زیر آورده شود.
کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.
• کتاب ترجمه شده: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.
• مقاله: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه (ایتالیک). دوره/ سال. شماره. شماره صفحات مقاله.
• مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات (ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.
• پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.
- ۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قولهای مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانتی‌متر) از دو طرف درج شود.
- ۷- برابری لاین در پانویس درج شود.
- ۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده/ نویسندگان موظفاند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.
- ۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی (نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، ساختار، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان‌نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.
- ۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.
- ۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آراء، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسؤول هستند.
- ۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی - پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی l@um.ac.ir ارسال کنند.
- ۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

- ۱-۲۳ تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی
دکتر محمد دبیر مقدم، سیما ملکی
- ۲۵-۴۹ بررسی بازنمایی ایدئولوژی در متون ترجمه شده سیاسی انگلیسی در چارچوب تحلیل
گفتمان انتقادی: محورهای سبک و بلاغت
دکتر فردوس آفاگل زاده، دکتر آیلین فیروزیان پوراصفهان
- ۵۱-۷۶ مقایسه گویش کرمانجی رودباری با گویشهای کرمانجی خراسان
دکتر محرم رضایتی کیشه خاله، محمد اصغر زاده
- ۷۷-۱۰۹ تحلیلی بین‌زبانی از ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی
دکتر رضوان متولیان نایینی، علیرضا پرهام
- ۱۱۱-۱۳۹ معرفی ام‌آی‌پی: روشی برای شناسایی استعاره در گفتمان
ساناز علی‌پور، دکتر شهلا شریفی، دکتر علی ایزانلو
- ۱۴۱-۱۶۲ ساخت افعال گویش مزینانی: پلی از پهلوی به فارسی معاصر
ابوالفضل مزینانی
- ۱۶۳-۱۸۱ بهترین عنوان برای قصیده‌ای از رودکی از منظر گفتمان‌شناسی
دکتر محسن مبارکی

دکتر محمد دبیرمقدم (استاد زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران)^۱

سیما ملکی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران، نویسنده مسوول)^۲

تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی

چکیده

تکرار پدیده‌ای زبانی است که در دو نوع کامل و ناقص از سوی زبان‌شناسان بررسی شده است. این پژوهش، به تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی می‌پردازد. در این راستا، از دیدگاه‌های مطرح در این فرایند به ویژه اینکلاس و زول (۲۰۰۵) و ریگر (۱۹۹۸) بهره برده‌ام. تکرار کامل، از حیث صوری، به دو نوع نافزوده و افزوده (میانی و پایانی) دسته بندی شده است. و از حیث معنایی، مفاهیمی که در ساخت‌های تکراری حاصل می‌شوند، مدنظر است. نتایج حاصل از این بررسی نشان می‌دهد که در برخی واژه‌های مکرر، معنایی اصطلاحی / مجازی ایجاد می‌شود که کاملاً متفاوت با معنای عناصر تکرارشونده و مغایر با دیدگاه اینکلاس و زول است. از حیث ویژگی‌های معنایی، مفهوم کثرت از بسامد بالایی برخوردار است. بررسی الگوها به لحاظ ساختار و معنا نشان می‌دهد که نحوهٔ ترکیب در الگوها موجب تغییر صورت و معنا در این فرایند می‌شود.

کلیدواژه‌ها: تکرار کامل، ترکیب، نافزوده، معنای اصطلاحی، تحلیل صوری تکرار.

۱. مقدمه

تکرار پدیده‌ای زبانی است که در بارهٔ آن مطالعاتی در زبان‌های گوناگون و در چارچوب نظریه‌های مختلف صورت گرفته است. در فرایند تکرار عنصری به پایه افزوده می‌شود که پایه در تعیین شکل آن نقشی اساسی دارد. در این شیوهٔ واژه‌سازی تمام یا بخشی از پایه در سمت چپ یا راست و یا گاهی در وسط پایه تکرار می‌شود. بنابراین در زبان‌های گوناگون فرایند

تکرار کامل^۱ و یا تکرار ناقص^۲ پیشوندی، پسوندی و میان‌وندی وجود دارد که در آن جزء مکرر^۳ شکل ثابتی ندارد و برگرفته از شکل پایه است (اسپنسر ۱۹۹۱: ۱۳؛ تراسک ۱۹۹۷: ۱۸۴). زبان‌شناسان از مطالعه زبان‌های دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که فرایند تکرار علاوه بر انواع گوناگون معانی و مفاهیم مختلفی نیز دارد. به عنوان مثال، تکرار در برخی زبان‌ها برای اسم-سازی از فعل یا در تصریف فعل به کار می‌رود و مفهوم آینده، حال کامل و غیره را نشان می‌دهد (اسپنسر ۱۹۹۱: ۱۳ و ۱۵۰-۱۵۱).

به طور کلی، در زبان فارسی فرایند تکرار به دو مقوله اصلی تقسیم می‌شود: فرایند تکرار کامل و فرایند تکرار ناقص. هر گاه پایه به طور کامل تکرار شود آن را تکرار کامل می‌نامند، و اگر تنها بخشی از پایه تکرار شود تکرار ناقص نامیده می‌شود (شقایق ۱۳۷۹: ۵۲۵).

۲. پیشینه مطالعات

در این بخش به توضیح اجمالی مطالعاتی پرداخته می‌شود که تاکنون در خصوص فرایند تکرار صورت گرفته است.

اغلب دستورنویسان ایرانی از جمله همایون‌فرخ (۱۳۳۹)، مشکور (۱۳۴۹)، نوبهار (۱۳۷۲)، انوری و گیوی (۱۳۷۰) در مطالعه زبان فارسی فرایند تکرار را در قالب نوعی واژه مرکب در مقوله اسم، صفت، قید، صوت و اسم صوت بررسی کرده‌اند.

به اعتقاد همایون‌فرخ (۱۳۳۹) صفات مرکب دوگانه یا تکراری صفاتی هستند که از تکرار دو اسم عام یا چیزی دیگر که پشت سر هم تکرار می‌شوند ساخته می‌شود مانند خم‌خم، پیچ-پیچ؛ گاهی بین آن‌ها «به»، «در» و یا «الف» الحاق می‌آورند مانند پیکربه‌پیکر، سال‌به‌سال، پیچ-درپیچ، تودرتو، رنگارنگ، گوناگون و آن‌ها را صفت تأکیدی می‌نامند (همان: ۴۱۹).

اما برخی از دستورنویسان و زبان‌شناسان از جمله انوری و گیوی (۱۳۷۰: ۱۰۰-۱۰۴)، نوبهار (۱۳۷۲: ۲۳۰-۲۳۱)، کلباسی (۱۳۹۱: ۶۷-۷۱) از ساختی موسوم به اتباع که از ترکیب

1 total reduplication

2 partial reduplication

3 reduplicant

اسم یا صفت با هم وزن‌های بی معنی ساخته می‌شود و مهم‌ل نام دارد یاد کرده‌اند که با فرایند تکرار در ارتباط است. ذاکری (۱۳۸۱) به بررسی اتباع در زبان فارسی پرداخته است؛ اما تعاریف و دسته‌بندی‌های وی از اتباع منطبق بر رویکرد زبان‌شناختی مشخصی نیست.

از دیگر مطالعاتی که تاکنون در باره فرایند تکرار در زبان فارسی صورت گرفته، پژوهش‌های شقاقی (۱۳۶۷)، (۱۳۷۹) و (۱۳۹۱) است که در این دو اثر اخیرش تغییراتی نسبت به پژوهش پیشین وی به چشم می‌خورد. وی معتقد است در اتباع، وند دوگانی یا جزء تکراری به صورت پیشوند، بیناوند و یا پسوند به کمک واژه‌بست /O/ یا بدون آن به واژه پایه افزوده شده و مفهوم و معنی واژه را تعمیم می‌دهد و یا بر آن تأکید می‌کند (۱۳۶۷: ۲۰). دستوریان سنتی اتباع را در مواردی که طی آن‌ها وند مکرر به کمک واژه‌بست /O/ به واژه پایه افزوده می‌شود به پیروی از دستور زبان عربی ترکیب عطفی به‌شمار می‌آورند. بنابراین از این نظر شقاقی (۱۳۶۷) با آن‌ها اختلاف نظر دارد. وی با توجه به کاربرد این ساخت آن را ساخت اتباعی یا دوگانه قلمداد می‌کند. همچنین، به نظر وی اصطلاح ساخت‌های اتباعی که دستورنویسان سنتی به کار برده‌اند نوعی تکرار ناقص به‌شمار می‌رود. شقاقی (۱۳۷۹) تکرار در زبان فارسی را از حیث کامل و ناقص بودن بررسی کرده است، و در باب ویژگی‌های معنایی این ساخت چنین اشاره می‌کند که ساخت تکرار در فارسی برای صورت‌بندی مفاهیمی چون تأکید، شدت، افزایش، تداوم، انبوهی و بی‌شماری یا جنس و قسم به کار می‌رود، و گاهی علاوه بر معنی پایه، مقوله را نیز تغییر می‌دهد. صفوی (۱۳۸۰) به فرایند تکرار و نتایج حاصل از آن به عنوان گونه‌های توازن اشاره می‌کند و مشخص می‌کند که تکرار می‌تواند در سطح آوایی، واژگانی و نحوی به دو گونه ناقص و کامل انجام شود و مجموعه‌ای از صناعاتی را پدید آورد که با برونه زبان مربوطند و اسباب ایجاد نظم به‌شمار می‌روند.

از آنجا که این مقاله به تحلیل صوری و معنایی تکرار در زبان فارسی اختصاص دارد، در ادامه به مطالعاتی که در موضوع مورد بحث ما صورت گرفته است، می‌پردازیم.

راسخ‌مهند (۱۳۸۸) در مقاله‌ای به ویژگی‌های معنایی فرایند تکرار از حیث رده‌شناختی در فارسی پرداخته است. وی ابتدا به بررسی تکرار در مقوله‌های اسم، صفت، قید و فعل در زبان

فارسی پرداخته و سپس بر اساس دیدگاه موراوچیک^۱، ریگر^۲ و کاجیتانی^۳ معنای تکرار را در چهار طبقه افزایش کمیت، کاهش کمیت، افزایش شدت و کاهش شدت بررسی کرده و در پایان با نگاهی تطبیقی داده‌های زبان فارسی را با ارائه جدول مورد ارزیابی قرار داده است. مدرسی (۱۳۸۶) در بررسی فرایند تکرار، به جنبه تأکیدی آن توجه کرده است. وی به تکرار از منظر معنی‌شناسی و نقش نحوی آن می‌نگرد و به توانایی تکرار در ساخت واژه جدید اشاره‌ای نمی‌کند. گلفام و قمشه‌ای (۱۳۹۱) ویژگی‌های معنایی دوگان‌ساخت‌های زبان فارسی را در چارچوب نظریه تصویرگونگی بررسی کرده‌اند و به طبقه‌بندی آن‌ها بر اساس ویژگی معنایی‌شان و نشان‌دادن همگونی و مشابهت‌های معنایی آن‌ها با سایر زبان‌ها پرداخته‌اند و همچنین از ارتباط میان دوگان‌ساخت‌ها با معانی و مفاهیم آن در زبان‌های مختلف بحث کرده‌اند. خانجان و علی‌نژاد (۱۳۸۹) به تحلیل ویژگی‌های نحوی و معنایی فرایند مضاعف‌سازی کامل در زبان فارسی براساس نظریه دوگان‌سازی صرفی پرداخته‌اند. ایشان در توصیف و تبیین مضاعف‌سازی ساخت‌واژی، رویکرد تحلیلی خود را صرفاً به سطح واژه منحصر نمی‌کنند و واحدهای زبانی پیچیده‌تر را نیز تحت پوشش قرار می‌دهند. آن‌ها سرانجام به این نتیجه می‌رسند که برخی از الگوهای این فرایند از حیث ویژگی‌های معنایی، روش تحلیلی الگوی دوگان‌سازی صرفی را به چالش می‌کشند.

زبان‌شناسان غیرایرانی نیز فرایند تکرار را در زبان‌های مختلف برای بیان مفاهیمی چون توزیع، جمع، تکرار، استمرار و مانند این‌ها مورد بررسی قرار داده‌اند. در اینجا به نمونه‌هایی از کارکردهای تکرار کامل در زبان‌های دنیا می‌پردازیم:

1. bar 'دو' → bar bar 'هر دو'

2. anak 'بچه' → anak anak 'بچه‌های مختلف'

(کاتامبا و استونهام^۶ ۲۰۰۶: ۱۸۲-۱۸۰)

1 Moravcsik

2 Regier

3 Kajitani

4 Zeltal

5 Malay

6 F.Katamba and J.Stonham

این فرایند در برخی زبان‌ها مفهوم تصادفی بودن عمل را در فعل‌ها می‌رساند (راسل^۱ ۱۹۹۷: ۱۰۷؛ کاتامبا و استونهام ۲۰۰۶: ۱۸۱):

زبان تویی^۲ 'از چند جا شکستن' bu bu → 'شکستن' bu 3. تکرار در مقوله دیگری چون اسم، مفهوم «هر» و «همه» را دربردارد (کاتامبا و استونهام ۲۰۰۶: ۱۸۱):

زبان ماندرین^۳ 'هر کس' ren ren → 'انسان' ren 4. نمونه دیگری نیز در زبان اوستایی وجود داشته است که از تکرار ریشه، ماده تشدید یا تکراری می‌ساخته اند (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۵۱):

زبان اوستایی 'پاره پاره کردن، دریدن' dar dar → 'پاره کردن' dar 5.

۳. فرایند تکرار کامل

تکرار کامل فرایندی است که از تکرار یک پایه و با افزودن یک تکواژ دستوری ساخته می‌شود. این فرایند خود به انواع تکرار کامل نوافزوده و تکرار کامل افزوده (میانی و پایانی) تقسیم می‌شود. تکرار کامل نوافزوده فقط با تکرار پایه ساخته می‌شود، در حالی که در تکرار کامل افزوده علاوه بر دو پایه مکرر، تکواژی دستوری نیز در ساخت حضور دارد که در میان دو پایه و یا پس از پایه دوم قرار می‌گیرد (شقاقی ۱۳۹۱: ۹۹). موراوچیک (۱۹۷۸) این نوع تکرار را برای معنایی چون افزایش، کاهش و جمع و مانند آن به کار می‌برد. بلومفیلد^۴ (۱۹۳۱) به ابعاد گوناگون تکرار اشاره می‌کند و می‌نویسد صورت تکرار شده ممکن است به شیوه‌های قابل پیش‌بینی با کلمه زیر ساختی تفاوت آوایی داشته باشد. به اعتقاد کوونبرگ^۵ (۲۰۰۳) در ساخت‌های حاصل از تکرار نحوی دو واژه یکسان ولی مستقل‌اند در حالی که دوگان‌ساخت کامل واژه‌ای واحد است که دارای دو جزء یکسان ولی غیرمستقل است (همان: ۲). به عقیده

1 K.Russell

2 Twi

3 Mandarin

4 Bloomfield

5 Kouwenberg

بائر^۱ (۱۹۸۸: ۲۵) تکرار در میان زبان‌ها، بسیار رایج‌تر از دیگر انواع وندافزایی است. وی معتقد است اگر تمام پایه تکرار شود، تکرار شبیه ترکیب^۲ خواهد شد. و به این موضوع اشاره می‌کند که تکرار معمولاً به صورت تصویرگونه^۳ به کار می‌رود، یعنی صورت واژه به نوعی بازنمود معنای آن است (صص. ۲۵ و ۲۶). بر این اساس، تکرار اغلب برای بیان شدت، جمع و تکرار به کار می‌رود.

موراوچیک (۱۹۷۸: ۳۱۶-۳۱۷) معتقد است تکرار در زبان‌های گوناگون معانی مشابهی دارد. وی در خصوص ویژگی‌های معنایی تکرار دو نکته کلی را مطرح می‌کند: نخست این‌که معنای ساخت مکرر معمولاً همان معنای ساخت غیرمکرر به علاوه معنای دیگر است؛ دوم اینکه ساخت‌های مکرر در زبان‌های مختلف برخی معانی را به دست می‌دهند که گاهی اوقات در تقابل با یک‌دیگر قرار دارند؛ به‌عنوان مثال، کوچک‌نمایی^۴ در تقابل با بزرگ‌نمایی^۵ قرار می‌گیرد.

در ارتباط با فرایند تکرار دو رویکرد عمده در یک سازه مکرر به چشم می‌خورد: رویکرد کپی‌برداری واجی^۶ و تکرار مشخصه‌های صرفی - معنایی^۷ که به نظریه تکرار صرفی^۸ معروف است. رویکرد نخست از طرف مارانتز^۹ (۱۹۸۲) معرفی شده است که اساساً فرایندی واجی است که مشخصه‌ها و سازه‌های وزنی را کپی می‌کند؛ اما رویکرد دوم که توسط اینکلاس و زول (۲۰۰۵) مطرح گردیده است، رویکردی صرفی است که در آن دستور زبان دو گروه کاملاً مشابه از مشخصه‌های انتزاعی نحوی/معنایی را به صورت مستقل نشان می‌دهد. در واقع از دیدگاه این نظریه بیش از آنکه همانندی واجی مطرح باشد، همانندی معنایی مهم است (همان: ۲).

1 Bauer

2 compounding

3 iconic

4 diminution

5 augmentation

6 phonological copying

7 Morpho- Semantic (MS) Duplication

8 Morphological Doubling Theory (MDT)

9 A.Marantz

ادعای اصلی نظریه تکرار صرفی این است که دوگان‌سازی زمانی صورت می‌گیرد که صرف دوبار به یک سازه زبانی مشخص با ویژگی‌های معنایی معین نیازمند باشد که البته احتمال تغییرات واجی در یک یا هر دو سازه مورد نظر مجاز است.

الگویی که اینکلاس و زول در دوگان‌سازی ساخت‌وازی ارائه می‌دهند عبارت است از: «مجموعه مشخصه‌های معنایی درون‌داد به‌اضافه نوعی افزوده معنایی» (همان: ۶-۷).

اینکلاس و زول (۲۰۰۵) به دلیل تأکید بر همسانی معنایی عناصر و نه همسانی واجی، با برگرفتن داده‌هایی از زبان‌های مختلف وجود تکواژگونه‌هایی از یک ریشه را که از لحاظ واجی متفاوت، ولی به لحاظ معنایی همسان هستند، پیش‌بینی می‌کنند (همان: ۹-۱۰). به مثال زیر به نقل از اینکلاس و زول از زبان سایی^۱ توجه کنید:

‘آن‌ها همه خواهند افتاد’ 3pl.FUT- fall2 – fall1 amol2 – omol1

همانطور که مشاهده می‌شود در این زبان، ریشه فعلی به دو شکل مختلف ظاهر می‌شود: ستاک ۱ و ستاک ۲؛ اگر در بافتی که تکرار در آن صورت می‌گیرد اول ستاک ۱ به کار رود، ستاک مذکور دو بار ظاهر می‌شود، اما اگر اول ستاک ۲ استفاده شود به صورت ستاک ۲ ستاک ۱ ظاهر می‌شود که در این زبان تقدم ستاک دوم فعل رعایت شده است. در نمونه فوق نیز عناصر تکرار، ستاک‌های ۲ و ۱ هستند که از همسانی معنایی برخوردارند نه همسانی واجی.

ریگر (۱۹۹۸) ویژگی‌های صوری- معنایی تکرار را مورد بررسی قرار داده است. وی معتقد است تکرار در زبان‌های مختلف اغلب منعکس‌کننده مفاهیمی چون کاهش، بی‌نظمی، تحقیر، جمع، شدت، کودکانه بودن، محبت، تداوم و تکمیل است. ریگر این مفاهیم به ظاهر متناقض را حاصل عملکرد دو عامل تصویرگونگی و گسترش معنایی می‌داند. به نظر وی مکرر بودن، جمع و کودکانه بودن سه معنی / مفهوم اصلی هستند که بر اساس اصل تصویرگونگی قابل پیش‌بینی است و معانی دیگر حاصل عملکرد گسترش معنایی است که از سه معنای اولیه حاصل می‌شود. برای نمونه جمع از حیث معنایی می‌تواند به گسترش یا پراکندگی و شدت، و کودکانه بودن به دل‌بستگی و کوچک بودن، و مکرر بودن به تداوم بسط پیدا کند. ریگر (۱۹۹۸)

در ارتباط با ساخت‌های تکراری و معنای کودکانگی به این نکته اشاره می‌کند که در اغلب زبان‌ها گویشوران هنگام صحبت با کودکان از ساخت تکرار استفاده می‌کنند: نی نی (بیچه) و قاقا (خوراکی). و همچنین کودکان مراحل اولیه فراگیری زبان را با ساخت مکرر آغاز می‌کنند. وی با استناد به این دو نکته به این نتیجه می‌رسد که رابطه میان تکرار و مفهوم کودکانه بودن طبیعی و تصویرگونه است و به این موضوع می‌پردازد که ساخت‌های تکراری در زبان‌های گوناگون می‌توانند با بیش از یک مقوله معنایی و تداخل معنایی منعکس شوند.

پژوهش حاضر صرفاً به «فرایند تکرار کامل» در زبان فارسی در دو زیرمقوله «تکرار کامل نوافزوده» و «تکرار کامل افزوده» بر اساس طبقه‌بندی شقاقی (۱۳۷۹ و ۱۳۹۱) می‌پردازد. ابتدا کلیه تکرارهای کامل به همراه معانی و ساخت‌های آن گردآوری شد و به لحاظ ساختار و معنا مورد بررسی قرار گرفت. داده‌های این پژوهش قریب به ۵۰۰ واژه از گفتگوی روزمره مردم و آثار موجود در حوزه صرف زبان فارسی به ویژه شقاقی (۱۳۷۹ و ۱۳۹۱) و کلباسی (۱۳۹۱) استخراج و به دو گروه تکرار کامل نوافزوده و تکرار کامل افزوده (میانی و پایانی) دسته‌بندی شد. پس از گردآوری و دسته‌بندی واژه‌های مکرر، تمامی آن‌ها در فرهنگ معین (۱۳۷۵)، فرهنگ بزرگ سخن (۱۳۸۱) و فرهنگ فارسی عامیانه (۱۳۷۸) بازبینی شدند تا مقوله و معنای آن‌ها بهتر درک شود و بتوان آن‌ها را به شکل صحیح‌تری دسته‌بندی کرد. آنچه در این پژوهش به عنوان پرسش مطرح است این‌که: الگوهای تکرار چگونه موجب تغییر صوری و معنایی در فرایند تکرار می‌شوند؟ فرض تحقیق بر این است که در الگوهای تکرار نحوه ترکیب این الگو-ها موجب تغییر صورت و معنا در فرایند تکرار می‌شود. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی ارائه می‌گردد. چگونگی بررسی و ارزیابی این فرایند را در دیدگاه‌های مطرح از سوی بائر (۱۹۸۸)، موراوچیک (۱۹۷۸)، اینکلاس و زول (۲۰۰۵) و ریگر (۱۹۹۸) می‌توان ملاحظه کرد. در این پژوهش از دستاوردهای نظریه‌های مذکور به ویژه ریگر (۱۹۹۸) و اینکلاس و زول (۲۰۰۵) استفاده شده است.

۴. تحلیل داده‌ها

۴.۱. فرایند تکرار کامل

تکرار کامل به گروهی از کلمات مرکب گفته می‌شود که از تکرار یک پایه یا با افزودن یک تکواژ دستوری (آزاد یا وابسته) ساخته می‌شود. واژه‌هایی را که در زبان فارسی با فرایند تکرار کامل ساخته می‌شوند می‌توان به انواع نوافزوده و افزوده تقسیم کرد (شقایقی ۱۳۹۱: ۹۹).

۴.۱.۱. تکرار کامل نوافزوده

این فرایند تنها با تکرار کامل پایه صورت می‌گیرد و مجموعه واژه‌هایی که با فرایند تکرار کامل نوافزوده ساخته می‌شوند به مقوله‌های متفاوتی مانند اسم، صفت، قید، صوت، اسم صوت/ نام‌آوا، گروه و جمله تعلق دارند؛ به طور کلی این فرایند در زبان فارسی مفاهیم شدت، تأکید، افزایش، انبوهی، تداوم و بی‌شماری یا جنس و قسم را به پایه می‌افزاید و گاهی علاوه بر تغییر معنی پایه، مقوله آن را نیز تغییر می‌دهد (شقایقی ۱۳۷۹: ۵۲۵).

(۱) تکرار اسم

نمونه‌هایی از تکرار اسم عبارتند از:

پله‌پله، تگه‌تگه، دسته‌دسته، ریش‌ریش، سوسو، حلواحلوا، جیغ‌جیغ، دل‌دل، هوارهوار، مور-مور، گل‌گل، قطره‌قطره، خال‌خال، مشت‌مشت.

برخی از این واژه‌های مکرر به تنهایی نمی‌توانند معنای جدیدی را منتقل کنند. بلکه می‌باید در کنار یک واژه دیگر (همکرد) قرار گیرند تا بتوانند معنای جدیدی را القا کنند و بتوان در برابر آن‌ها مترادفی معنایی گنجانند. چنانکه در فرهنگ سخن (۱۳۸۱)، واژه‌های سوسو، حلواحلوا، جیغ‌جیغ، دل‌دل، هوارهوار، مورمور و دیگر واژه‌هایی از این قبیل که با همکردهای «زدن»، «کردن» و «شدن» به کار می‌روند، اسم مصدر هستند (که همکرد آن‌ها حذف شده است). از آنجا که در اینجا هم مقوله واژه مکرر و هم مقوله پایه به تنهایی مد نظر بوده است، آن‌ها ذیل گروه اسم قرار داده شده‌اند.

در این الگوی تکرار هیچ فرایند آوایی / واجی در پایه صورت نمی‌گیرد اما در برخی واژه‌های مکرر به لحاظ معنایی و مقوله‌ای تغییراتی را مشاهده می‌کنیم. در بعضی موارد نیز معنای

واژه مکرر، ربطی به معنای عناصر تکرار ندارد و معنایی کاملاً جدید و متفاوت ایجاد شده است. به عنوان مثال، در واژه مکرر ریش‌ریش مقوله پایه از اسم به صفت مرکب تغییر یافته است و از نظر معنایی نیز، با توجه به کاربرد آن در بافتی که به کار می‌بریم متفاوت است؛ برای نمونه در جمله «سر آستین کتش رفته بود و پارگی آن ریش‌ریش شده بود و توی چشم می‌زد.» (فرهنگ فارسی عامیانه ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۹۹-۸۰۰). در این جمله واژه ریش‌ریش به معنی تارهایی است که بر اثر فرسودگی یا پارگی آویزان باشد. بنابراین معنای ترکیب کاملاً آشکار و شفاف است. اما واژه ریش‌ریش در جمله «اشک می‌ریخت مثل ابر بهار، من دلم ریش‌ریش می‌شد» (همان) به معنی مجروح، پاره‌پاره و شرحه‌شرحه است که در بافت معنایی مجازی از آن استنباط می‌شود. در این الگو، مقوله پایه اسم و مقوله واژه‌های مکرر با توجه به بافت کلام اسم، صفت و قید هستند و ساخت تکرار با توجه به پایه، معنای تداوم، کثرت، شدت، تعدد و بی‌شماری، تدریج و توزیع را القا می‌کند.

(۲) تکرار صفت

نمونه‌هایی از تکرار صفت به شرح زیر است:

پاره‌پاره، ریزریز، پرسیان‌پرسیان، یک‌یک، گرم‌گرم، دستی‌دستی، بریده‌بریده، بلندبلند، گنده-گنده، تیزتیز، تازه‌تازه.

در این قاعده تکرار، مقوله پایه صفت و حاصل ترکیب، قید یا صفت مرکب است که در مجاورت هم قرار می‌گیرند و با کنارهم گذاشتن پایه‌ها مفهوم و معنای حالت، تدریجی بودن، شدت، تداوم و افزایش در واژه‌های مکرر مشاهده می‌شود و گاهی علاوه بر تغییر معنی پایه، مقوله آن نیز تغییر می‌کند. در این الگو نیز همانند الگوی قبلی، برخی از واژه‌های مکرر مانند پاره‌پاره و بریده-بریده با توجه به کاربردشان در جمله ممکن است معنایی مجازی از آن‌ها استنباط شود.

(۳) تکرار قید

نمونه‌هایی از کاربرد قید تکرار عبارت‌اند از:

آهسته‌آهسته، یواش‌یواش، لرزان‌لرزان، گریان‌گریان، خندان‌خندان، تندتند، کم‌کم.

در این ساخت‌ها، معنای ترکیب اغلب بیان حالت و کیفیت عمل و تداوم را منعکس می‌کند. در واقع عمل یا حالت تکرار شده لحظه‌ای نبوده بلکه تداومی و زمان‌بر است. در ساخت‌های تکرار گاهی اوقات معانی در تقابل با یک‌دیگر قرار می‌گیرند. به‌عنوان مثال، در نمونه‌های *تندتند، گریان‌گریان و خندان‌خندان* افزایش شدت و در نمونه‌های *آهسته‌آهسته و یواش‌یواش* کاهش شدت تداعی می‌شود، که در این نمونه‌ها معنای افزایش و کاهش در پیوند با پایه آن‌ها درک می‌شود. در واقع این یافته مؤید دیدگاه موراوچیک (۱۹۷۸) است که بیشتر در بخش ۳ ذکر شد. در این الگو مقوله پایه اغلب صفت مشترک با قید است و محصول این فرایند قید مرکب است.

(۴) تکرار صوت / شبه جمله

مصادیق تکرار صوت چنین است:

آخ‌آخ، به‌به، وای‌وای، هی‌هی، چه‌چه.

این واژه‌های مکرر محصول ترکیب صوت مرکب است که معنی و مفهوم آن اغلب برای بیان کیفیت حالات روحی و روانی فرد به‌کار می‌رود. عمادافشار (۱۳۷۲: ۲۰۸-۲۱۰) می‌نویسد: چون اصوات مفهومی شبیه به مفهوم جمله دارند، آن‌ها را «شبه‌جمله» نیز می‌نامند. به عبارتی اصوات معمولاً کار فعل یا جمله را انجام می‌دهند بدون آن‌که شکل ظاهری آن‌ها را داشته باشند. وی، همچنین، برخلاف نظر برخی از دستورنویسان، صداهایی را که به تقلید از طبیعت ساخته می‌شوند و بیانگر صدای اشیاء یا حیوانات هستند صوت نمی‌دانند و ترکیباتی از قبیل *عوعو، تق‌تق، میومیو* و *چکاچاک* را اسم‌هایی می‌داند که برای صداهای گوناگون وضع شده است که متعاقباً به آن می‌پردازیم. وی فقط واژه‌هایی را صوت می‌داند که برای بیان حالات روحی گوینده و نویسنده به کار می‌روند.

(۵) تکرار اسم صوت / نام‌آوا

نمونه‌های این تکرار به شرح زیر است:

پچ‌پچ، پیف‌پیف، جلنگ‌جلنگ، جیرجیر، پلق‌پلق، شُر‌شُر، پت‌پت، وزوز، گُر‌گُر، هُر‌هُر، تُل‌تُل-تُل‌تُل، چاو‌چاو. حاصل ترکیب این فرایند اسم مرکب است که مفهوم تداوم، افزایش، تکرار،

شدت و تدریجی بودن را القا می‌کند. اسم صوت/ نام‌آواها به دلیل ارتباط مستقیم، عینی و تقلیدگونه یک نشانه زبانی و مصداق یا مرجع آن در جهان واقعیت، حاصلی از تعامل دو اصل تصویرگونگی و بسط معنایی هستند، زیرا ساختار این عناصر اغلب از تکرار اصوات طبیعت یا حیوانات ساخته می‌شود (شریفی، ۱۳۸۵: ۱۶۸). در این الگو هر دو جزء به تنهایی فاقد معنی هستند، ولی در مجاورت هم‌دیگر یکی از مفاهیم تکرار را منتقل می‌کنند، مانند شرشر و چاو-چاو که هر دو جزء بدون معنی هستند، اما کل ترکیب معنادار است و به ترتیب به معنای «باران شدید» و «ناله و زاری» است و کاربرد برخی از واژه‌های مکرر مخصوص سبک محاوره‌ای و عامیانه زبان فارسی است.

(۶) تکرار فعل امر

مواردی از این نوع تکرار در فهرست زیر آمده است:

بگیربگیر، بچاب‌بچاب، بروبرو، بکش‌بکش، بزن‌بزن.

عناصر این فرایند فقط افعال مفرد در وجه امری را دربرمی‌گیرد. این فرایند همانند برخی از الگوهای دیگر از زایایی بالایی برخوردار است و این ساخت را برای نشان دادن دفعات زیاد انجام فعلی که تحت فرایند تکرار قرار می‌گیرد استفاده می‌کنند. به عبارتی می‌توان آن را در مورد افعال مختلف به کار برد و واژه‌های ترکیبی جدیدی ساخت. حاصل این ترکیب اسم مرکب است و مفهوم و معنای تکرار توالی و شدت را القا می‌کند. تکرار کامل یک عنصر، به بار معنایی آن افزوده و مفهوم اولیه آن را شدت می‌بخشد. نهایت تصویرگونگی در کلمات مکرر به این صورت است که تکرار لفظ به‌طور مستقیم تکرار یک عمل یا حالت را در جهان برون زبانی نشان می‌دهد. در این فرایند گسترش صوری با نوعی گسترش معنایی همراه است. به عنوان مثال، کلمه بزن (فعل امر از مصدر زدن) با تکرار آن بزن‌بزن در صورت و معنا متفاوت است و به معنای درگیری و کتک‌کاری به کار رفته و مفهوم اصطلاحی پیدا کرده است.

(۷) تکرار گروه

نمونه‌های این تکرار عبارتند از:

پاورچین پاورچین، نوک پانوک پا، درهم برهم، کورمال کورمال، گلچین گلچین.
کاربرد اغلب ترکیبات این فرایند در زبان فارسی عامیانه است و مقوله دستوری آن قید مرکب است و مفهوم تدریج، آشفتگی و بی‌نظمی را بیان می‌کند.

(۸) تکرار جمله

مواردی از این گونه تکرار در زیر آمده است:

چه کنم چه کنم، منم منم.

این الگوی تکرار می‌تواند نقش جمله کامل را ایفا کند مانند: من چه کنم. همچنین، هنگامی که به صورت تکرار ظاهر می‌شود، نقش مرتبه پایین تر را بر عهده می‌گیرد مانند: چه-کنم چه کنم و منم منم که در این الگو نقش اسم را پذیرفته‌اند. این ترکیب‌ها وقتی در قالب جمله به کار می‌روند معنای مجازی خواهند داشت.

۴.۲. فرایند تکرار کامل افزوده

در فرایند تکرار کامل افزوده علاوه بر دو پایه مکرر، تکواژی دستوری در ساخت حضور دارد که در جایگاه میان دو پایه یا پس از پایه دوم قرار گرفته است. با توجه به جایگاه این تکواژ دستوری، فرایند تکرار کامل افزوده را می‌توان به انواع میانی و پایانی تقسیم کرد. در صورتی که تکواژ دستوری پس از پایه قرار گیرد و صورت مکرر بعد از آن بیاید، آن را فرایند تکرار کامل افزوده میانی می‌نامیم. در فرایند تکرار کامل افزوده میانی با استفاده از حرف‌های اضافه « به ، در، تو، تا»، تکواژ میانی «-o/»، «مَ /ma/»، «نهی، /az/»، «نَ /na/» نفی و تکرار پایه، واژه‌های جدید ساخته می‌شوند.

اما در فرایند تکرار کامل افزوده پایانی صورت مکرر بلافاصله پس از پایه قرار می‌گیرد و وند اشتقاقی به کلمه مکرر متصل می‌شود. پسوندهایی که در ساخت چنین واژه‌هایی استفاده شده‌اند، عبارت‌اند از: «-ان، -ک، -کی، -او، -ی، -ه» که به پایه دوم افزوده می‌شوند (شفاقی ۱۳۷۹: ۵۲۶ و ۵۲۷).

یکی از مواردی که موجب تغییر در ساختار واجی یک یا هر دو عنصر می‌شود، وجود تکواژ میانی در تکرار است که معمولاً یا نقش ارتباط‌دهنده در میان دو قسمت تکرار شده دارد یا به دلیل رعایت ضرورت واجی موجود در ساخت تکرار که خاص آن زبان است ظاهر می‌شود (اینکلاس و زول ۲۰۰۵: ۳۲-۳۴).

۴. ۲. ۱. فرایند تکرار کامل افزوده میانی

(۱) همراه با تکواژ میانی «به/be»

نمونه‌های آن عبارتند از:

دقیقه‌به‌دقیقه، بغل‌به‌بغل، لنگه‌به‌لنگه، حرف‌به‌حرف، لابه‌لا، جابه‌جا، روزبه‌روز، روبه‌رو، لحظه‌به‌لحظه، ساعت‌به‌ساعت، سال‌به‌سال، نسل‌به‌نسل، تن‌به‌تن، سربه‌سر، رنگ‌به‌رنگ. این ساخت نسبتاً زیاست و می‌تواند بسیاری از اسم‌ها، صفت‌ها و قیدها را تحت تأثیر خود قرار دهد. معنای حاصل از این الگو می‌تواند توالی، تقابل، تداوم، تداخل، تنوع و ندرت را بیان کند. در این الگو نیز واژه‌های مکرری وجود دارند که به تنهایی معنای جدیدی را منتقل نمی‌کنند بلکه باید در کنار یک واژه دیگر (همکرد) قرار گیرند تا بیانگر معنای جدید باشند مانند واژه‌های مکرر حرف‌به‌حرف، سربه‌سر و تن‌به‌تن که به ترتیب با همکردهای «شدن، گذاشتن و کردن» ظاهر می‌شوند و این ترکیب‌ها در زبان فارسی معنای اصطلاحی و مجازی می‌یابند.

(۲) همراه با تکواژ میانی «در/dar»

نمونه‌های آن چنین است:

شکن‌درشکن، پی‌درپی، تودرتو، پیچ‌درپیچ، دست‌دردست، رودرو، صف‌درصف، نسل‌درنسل.

در این الگو واژه‌های مکرر معمولاً در مقوله‌های صفت و قید مرکب ظاهر می‌شوند و از منظر معنایی می‌توان گفت اغلب واژه‌های ساخته شده از راه تکرار مفهوم توالی، کثرت، تداخل، اتصال و تقابل را منعکس می‌کنند. در این گروه گاهی حرف اضافه «در» جای خود را به حرف اضافه «اندر» می‌دهد مانند نسل‌درنسل / نسل‌اندرنسل. در این واژه‌های مکرر تکواژ

دستوری «اندر» به لحاظ در زمانی معادل واژه همزمانی «در» بوده است. واژه مکرر شکن- در شکن بیشتر در گونه ادبی زبان فارسی دیده می شود.

(۳) همراه با تکواژ میانی «تو /tu/»

مصادیق آن به شرح زیر اند:

حرف تو حرف، چشم تو چشم، شاخ تو شاخ، شیر تو شیر، خرتو خر.

در این الگوی تکرار واژه مکرر شیرتوشیر و خرتوخر هر دو به معنی بی نظمی و آشفتگی و هرج و مرج است اما کاربرد آن در محیط های مختلف متفاوت است. مثلاً واژه مکرر شیرتوشیر مؤدبانه تر است. از این رو بیشتر در موقعیت های رسمی کاربرد دارد. در واقع می توان از این دو ترکیب مفهوم اصطلاحی و مجازی استنباط کرد. این ترکیب ها اغلب در مقوله های اسم، صفت و قید ظاهر می شوند و معنا و مفهوم تداخل، تقابل، بی نظمی و آشفتگی را منعکس می سازند. در این ترکیب ها گاهی حرف اضافه «تو» می تواند جای خود را به حرف اضافه «در» بدهد که در نوشتار و گفتار رسمی به کار می رود.

(۴) همراه با تکواژ میانی «تا/ta/»

نمونه های آن عبارتند از:

دورتادور، قاف تا قاف، سرتاسر، سال تا سال، شب تا شب.

در این ترکیب ها تکرار اسم با تکواژ میانی «تا» در نقش قیدی ظاهر شده است و کاربرد آن اغلب در مفهوم کثرت، تداوم، شمولیت و فراگیری و ندرت به کار می رود. برخی از این واژه های مکرر مانند قاف تا قاف در زبان فارسی معنای مجازی پیدا کرده اند که با معنای اولیه آن متفاوت است. به این ترتیب نه تنها پایه ممکن است در برون داد تغییر معنایی پیدا کند، بلکه تکواژ دستوری نیز ممکن است در حاصل ترکیب معنای متفاوتی بیابد و یا معنای تازه ای پیدا کند.

(۵) همراه با تکواژ میانی «و/o/»

مواردی از آن عبارتند از:

تلک (و) تلک، هن (و) هن، فن (و) فن، گر (و) گر، فرت (و) فرت، ور (و) ور.

در این نوع از واژه‌های مکرر، اغلب نام‌آواها و اصوات به طور گسترده شرکت می‌کنند و از این ساخت‌ها مفهوم شدت، کثرت، توالی و تأکید برپایه برداشت می‌شود. مقوله‌ای که تحت عملکرد این فرایند قرار می‌گیرد در نقش قید و اسم به کار می‌رود. در این الگو نیز در برخی از واژه‌ها مانند هن(و)هن با استفاده از همکرد، معنای مجازی دریافت می‌شود. به عنوان مثال هن‌وهن کردن مفهوم کنایی خستگی مفرط را بیان می‌کند.

آنچه این ساخت را از دیگر ساخت‌های تکرار کامل افزوده میانی متمایز می‌سازد این است که در این الگو، تکواژ میانی «- و /O/» با یکی از عناصر سازه‌ای صرفی می‌سازد که از نظر آوایی با عنصر اول همراه است و با عنوان پی‌بست اختیاری از آن یاد می‌شود.

(۶) همراه با تکواژ میانی «م/ma/» نهی

در این ترکیب‌ها تکرار فعل امر ساده، یکی مثبت و دیگری منفی (به همراه تکواژ میانی «م/ma/») در نقش اسم ظاهر می‌شوند مانند کشمکش، کن‌مکن و کاربرد آن در مفهوم تقابل و امر و نهی است. در این الگو فقط دو ترکیب یافت شد.

(۷) همراه با تکواژ میانی «از/az/»

نمونه‌های آن عبارتست از:

بندازبند، قدم‌ازقدم، لب‌ازلب، یکی‌ازیکی.

این واژه‌ها نیز در مقوله تکرار قابل بررسی هستند اما به تنهایی معنای جدیدی را منتقل نمی‌کنند و در عبارت‌های فعلی در نقش عناصر همراه فعل ظاهر می‌شوند؛ مانند بندازبند کسی گشودن، قدم‌ازقدم برداشتن، لب‌ازلب گشودن، یکی‌ازیکی بهتر بودن. در این الگو حاصل ترکیب، اسم مرکب یا قید است.

(۸) همراه با تکواژ میانی «ن/na/» نفی

مصادیق آن این گونه است:

پخته‌نپخته، جویده‌نجویده، بریده‌نبریده، رفته‌نرفته، گفته‌نگفته، شسته‌نشسته، خواسته‌نخواسته، دیده‌ندیده، جوشیده‌نجوشیده، رسیده‌نرسیده.

در این الگو عناصر تکرار به صورت مثبت و منفی که پایه تکرار در آن‌ها صفت مفعولی است به همراه تکواژ میانی «ن/na/» در نقش قید وصفی واقع شده است که مفهوم و معنای تقابل را منتقل می‌کند.

همانطور که پیشتر ذکر شد چنانچه تکواژ مورد نظر بین پایه و عنصر مکرر واقع شود، فرایند مربوط را تکرار کامل افزوده میانی می‌نامیم؛ اما در صورتی که عنصر مکرر بعد از پایه قرار گیرد و برون داد به یک تکواژ اشتقاقی ختم شود، این فرایند را تکرار کامل افزوده پایانی می‌نامیم که در بخش بعدی به آن می‌پردازیم.

۴.۲.۲. فرایند تکرار کامل افزوده پایانی

(۱) همراه با پسوند «-an/ن-»

نمونه‌های آن عبارتند از:

خندخندان، کش‌کشان، لنگ‌لنگان، ناونان، غرغزان، چرخ‌چرخان، لرزلرزان.

در این فرایند پس از واژه مکرر پسوند «-ان» افزوده شده که در نمونه‌های فوق نشان‌دهنده حالت است. معمولاً کلماتی که «-ان» صفت فاعلی یا حالت دارند در نقش قید حالت به کار می‌روند. در این الگو نیز اغلب یک ستاک حال و یک صفت حالیه به جای دو صفت حالیه به کار رفته است. این ترکیب‌ها برای بیان مفهوم حالت، توالی و استمرار به کار می‌روند و حاصل ترکیب قید حالت است.

در دستور نامه مشکور (۱۳۴۹: ۳۵) آمده است: «در صفات حالیه مختوم به «-ان» هر گاه صفت مکرر شود غالباً علامت صفت اول را حذف کنند.» مانند لرزلرزان، خندخندان و پیرس-پیرسان که در اصل لرزان/لرزان، خندان/خندان و پیرسان/پیرسان بوده است.

(۲) همراه با پسوند «-ak/ک-»

تعدادی از رخداد‌های آن عبارتند از:

خوش‌خوشک، نرم‌نرمک، بادبادک، غلغلک، غارغارک، روروک، جیرجیرک، نم‌نمک.

در این فرایند عنصر مکرر بعد از پایه به یک تکواژ اشتقاقی ختم شده است که معنایی خاص بر واژه مکرر افزوده است. مقوله حاصل از این فرایند اسم و قید است که معمولاً مفهوم و معنای تصغیر، تدریج و تضعیف دریافت می‌شود.

(۳) همراه با پسوند «-کی/aki»

مصادیق آن چنین است:

راست‌راستکی، هول‌هولکی، سُر‌سُرکی، زورزورکی، غلغلکی، زیرزیرکی.

کاربرد واژه مکرر *راست‌راستکی* در گونه رسمی زبان فارسی است که در گونه محاوره‌ای زبان فارسی، تلفظ این واژه مکرر به صورت *راس‌راسکی* است. همان‌طور که می‌دانیم در محاوره اغلب، واج‌های دندانی /t/ و /d/ از پایان خوشه همخوانی حذف می‌شوند و صورت *راس/ras/* در محاوره درون‌داد فرایند، تکرار می‌شود. در این الگو علاوه بر تکرار کامل پایه، معنای عنصر دستوری «-کی» نیز به معنای واژه مکرر افزوده می‌شود. مانند *راست‌راستکی* که به معنی حقیقی و واقعی است. به طور کلی در این الگو واژه‌های مکرر منحصر به سبک گفتار محاوره‌ای زبان فارسی است به این دلیل که برون‌داد این فرایند در موقعیت‌های رسمی زبان قابل استفاده نیست بلکه مخصوص سبک محاوره‌ای و عامیانه زبان فارسی است. حاصل ترکیب در این فرایند قید و صفت مرکب است و بیان حالت از آن‌ها دریافت می‌شود.

(۴) همراه با پسوند «-و/u»

نمونه‌های آن عبارتند از:

پخ‌پخو^۱، لق‌لقو، هاف‌هافو، نق‌نقو، زق‌زقو، غر‌غر، جیغ‌جیغو.

در این فرایند هم‌زمان با تکرار پایه، پسوند -و/u به واژه مکرر اضافه شده است که این عنصر دستوری، معنایی را بر واژه مکرر می‌افزاید؛ به عنوان مثال واژه *غر* در تکرار کامل نافروده تبدیل به واژه مکرر *غر‌غر* می‌شود اما در تکرار کامل افزوده پایانی معنای پسوند -و/u به آن افزوده شده و به معنی صفت فاعلی به کار می‌رود. (یعنی آنکه برای اظهار

۱ پخ‌پخو (غلغلک) (اسم): به خنده آوردن کسی با تحریک زیر بغل یا شکمش؛ پخلوچه، غلغلک. (فرهنگ معین ۱۳۷۵،

ناخشنودی بسیار غرغر می‌کند.) (فرهنگ معین ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۴۰۲). مقوله واژه‌های مکرر که تحت عملکرد این فرایند قرار می‌گیرند صفت و گاهی نیز اسم مرکب است و مفهوم کثرت و توالی را می‌رسانند. این الگو نیز مانند الگوی شماره (۳) در بخش (۴-۲-۲) در سبک محاوره-ای و عامیانه زبان فارسی به کار می‌رود.

(۵) همراه با پسوند «-ی/i»

برخی از مصادیق آن چنین است:

خال‌خالی، خط‌خطی، چل‌چلی، کُرکُری، فرفری، هُرهُری، سَرَسَری، شُل‌شُلّی، نازنازی، نم‌نمی. کاربرد ترکیب‌های این فرایند به سبک عامیانه و گاهی مادرانه است. به عنوان مثال در ساخت واژه مکرر نازنازی نوعی گرایش به زبان مادرانه مشاهده و از آن بیشتر معنای تحبیب دریافت می‌شود و در این ساخت معنای ترکیب اغلب برای بیان کیفیت عمل و تحبیب و تداوم است و مقوله واژه‌های مکرر معمولاً صفت نسبی وقید است.

(۶) همراه با پسوند «-ه/e»

نمونه‌های آن عبارتند از:

فشفشه، چهچهه، غلغله، سُرُسُره، جغجغه، غرغره، قهقهه، وروره. واژه‌هایی که در این الگو به عنوان فرایند تکرار به کار رفته‌اند اغلب مقوله اسم را تحت عملکرد خود قرار می‌دهند. در این فرایند برای ساخت واژه بیشتر از اسم صوت/ نام‌آوا استفاده می‌شود که معنایی تصویرگونه دارند مانند فشفشه، جغجغه و... واز آن‌ها مفهوم و معنای شدت، کثرت و گاهی به نوعی تقلید از صداهای طبیعت نیز استنباط می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی صورت گرفت. آنچه از داده‌های پژوهش حاضر برمی‌آید این است که فرایند مزبور در زبان فارسی از تنوع بسیار بالایی برخوردار است. این فرایند در زبان فارسی علاوه بر این که معانی متعددی را دربردارد به لحاظ ساختاری نیز شکل‌های گوناگونی دارد.

در فرایند تکرار کامل نافزوده مقوله واژه‌های مکرر اسم، صفت، قید، صوت و اسم صوت/ نام‌آوا می‌باشد و معمولاً با مقوله پایه متفاوت است. در این فرایند برخی از واژه‌های مکرر به تنهایی نمی‌توانند معنای جدیدی را منتقل کنند، بلکه باید در کنار واژه دیگر (همکرد) قرار گیرند تا بتوانند معنی جدیدی را القا کنند. در این الگوی تکرار هیچ فرایند آوایی/ واجی در پایه صورت نمی‌گیرد اما در برخی واژه‌های مکرر به لحاظ معنایی و مقوله‌ای تغییراتی را مشاهده می‌کنیم و در برخی موارد نیز معنای واژه مکرر، ربطی به معنای عناصر تکرار ندارد و معنایی کاملاً جدید و متفاوت ایجاد می‌شود، مانند ریش‌ریش، که علاوه بر معنای آشکار و شفاف در بافت معنای مجازی نیز از آن استنباط می‌شود. همانطور که در بخش ۳ ذکر شد، الگویی که اینکلاس و زول ارائه می‌دهند، معنای حاصل از تکرار را نوعی افزوده معنایی می‌دانند، بنابراین در اینگونه واژه‌ها در زبان فارسی (مانند ریش‌ریش) که معنای حاصل از ترکیب هیچ مشابهتی به معنای اجزای تکرار ندارد و معنایی متفاوت و جدید ایجاد گشته است نمی‌تواند برای ارائه معنای حاصل از تکرار در زبان فارسی کافی باشد، بنابراین، علاوه بر افزوده معنایی، باید معنای متفاوت و جدید نیز به آن اضافه شود. همچنین در بخش ۳ اشاره شد که اینکلاس و زول به وجود تکواژگونه‌هایی از یک ریشه قائل هستند که به لحاظ واجی متفاوت و به لحاظ معنایی همسانند، که نمونه‌ای نیز از زبان سائ ذکر شد. براین اساس در زبان فارسی نیز نمونه‌هایی یافت می‌شود که دارای دو ستاک فعلی گذشته و حال هستند، مانند رُفت و رُوب، سوخت و سوز، شست و شو و ساخت و ساز. که در این نمونه‌ها شاهد همسانی معنایی هستیم با وجود اینکه همسانی واجی بین عناصر برقرار نیست؛ با این تفاوت که برخلاف زبان سائ در زبان فارسی دو نسخه از یک ستاک در کنار هم قرار نمی‌گیرند مانند سوخت سوخت، بلکه به صورت ستاک‌های فعلی (گذشته و حال) استفاده می‌شود. در الگوی تکرار کامل نافزوده ساخت تکرار با توجه به پایه معنای تداوم، کثرت، شدت، تعدد و بی‌شماری، تدریج، توزیع، حالت، افزایش و آشفتگی و بی‌نظمی را تداعی می‌کند. در ساخت‌های تکرار گاهی اوقات معانی در تقابل با همدیگر هستند، یعنی در نمونه‌ها معنای افزایش و کاهش در مقایسه با پایه آن‌ها درک می‌شود. اسم صوت/ نام‌آواها به دلیل ارتباط مستقیم و عینی و تقلیدگونه یک نشانه

زبانی و مصداق آن در جهان واقعیت، حاصل تعامل دو اصل تصویرگونگی و بسط معنایی هستند. در اسم صوت / نام آواها هر دو جزء فاقد معنی می‌باشند، ولی در مجاورت هم یکی از مفاهیم تکرار را القا می‌کنند مانند شُرْشُر و چاوچاو که هر دو جزء بدون معنی هستند، اما کل ترکیب معنی‌دار است و به ترتیب به معنای «باران شدید» و «ناله و زاری» می‌باشند. در تکرار فعل امر، تکرار کامل یک عنصر مانند بزین بزین به بار معنایی آن می‌افزاید و مفهوم اولیه را شدت می‌بخشد و در واقع در این فرایند گسترش صوری با نوعی گسترش معنایی همراه است. در الگوی تکرار کامل نافزوده کاربرد برخی از واژه‌های مکرر مخصوص سبک محاوره‌ای و عامیانه زبان فارسی است.

در فرایند تکرار کامل افزوده با استفاده از حروف اضافه و تکواژ میانی و تکرار پایه واژه-های جدید ساخته می‌شوند. یکی از مواردی که موجب تغییر در ساختار واجی می‌شود وجود تکواژ میانی در تکرار است که معمولاً یا نقشی ارتباطی در میان دو قسمت تکرار شده دارد یا به دلیل رعایت ضرورت واجی ظاهر می‌شود. این الگو بسیاری از اسم‌ها، صفت‌ها و قیده‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. معنای حاصل از این الگو می‌تواند توالی، تقابل، تداوم، افزایش، تداخل، تنوع، ندرت، کثرت، اتصال، بی‌نظمی و آشفتگی، شمولیت و فراگیری، شدت، تأکید، حالت، استمرار، تدریج، تصغیر، تضعیف و تحیب را بیان کند. در این الگو نیز واژه‌های مکرری وجود دارد که به‌تنهایی معنای جدیدی را منتقل نمی‌کنند بلکه باید در کنار یک واژه دیگر (همکرد) قرار گیرند تا بیانگر معنای جدیدی باشند مانند واژه مکرر سربه‌سر گدا/شتن، که در زبان فارسی معنا و مفهوم اصطلاحی از آن دریافت می‌شود. در این فرایند نه تنها پایه ممکن است در برون‌داد تغییر معنایی پیدا کند، بلکه تکواژ دستوری نیز ممکن است در حاصل ترکیب، معنای متفاوتی بیابد و یا معنای تازه‌ای پیدا کند مانند قاف-تاقاف. ساختی که با تکواژ میانی - و/0 همراه است، تکواژ میانی یک سازه صرفی با یکی از عناصر می‌سازد که از نظر آوایی با عنصر اول همراه است و به عنوان پی‌بست اختیاری از آن یاد می‌شود؛ در این فرایند عنصر دستوری، معنایی را بر واژه مکرر می‌افزاید. در برخی واژه‌های مکرر کاربرد به سبک عامیانه و گاهی مادرانه است. بررسی الگوهای این فرایند به لحاظ ساختاری و معنایی

نشان می‌دهد که نحوه ترکیب در الگوها موجب تغییر صورت و معنا در این فرایند است.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، م. (۱۳۷۵). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- انوری، ح. و احمدی گیوی، ح. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی. تهران. انتشارات فاطمی.
- انوری، ح. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران. انتشارات سخن.
- خان‌جان، ع.ر. و علی‌نژاد، ب. (۱۳۸۹). تحلیلی بر فرایند مضاعف‌سازی کامل در زبان فارسی بر مبنای نظریه دوگان‌سازی ساخت‌وازی. زبان و زبان‌شناسی - مجله انجمن زبان‌شناسی ایران. س ششم. ش اول. بهار و تابستان ۱۳۸۹. صص ۱۱۸-۱۳۶.
- ذاکری، غ.ح. (۱۳۸۱). اتباع و مهملات در زبان فارسی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی.
- راسخ مهند، م. (۱۳۸۸). بررسی معنایی تکرار در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. س بیست و سوم. ش اول. بهار و تابستان.
- شقایقی، و. (۱۳۶۷). فرایند دوگان‌سازی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- شقایقی، و. (۱۳۷۹). فرایند تکرار در زبان فارسی. مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی. ج اول. صص ۵۱۹-۵۳۳.
- شقایقی، و. (۱۳۹۱). مبانی صرف. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- شریفی مقدم، آ. (۱۳۸۵). پژوهشی پیرامون تصویرگونگی در واژگان و عناصر صرفی - نحوی زبان فارسی. رساله دکتری. تهران. دانشگاه علامه طباطبایی.
- صفوی، ک. (۱۳۸۰). از زبانشناسی به ادبیات. چ دوم. تهران. پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی. ج ۱.
- عمادافشار، ح. (۱۳۷۲). دستور و ساختمان زبان فارسی. چ دوم. تهران. انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- کلباسی، ا. (۱۳۹۱). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. چ پنجم. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گلفام، ا. و محیی‌الدین قمشه‌ای، غ.ر. (۱۳۹۱). تصویرگونگی دوگان‌ساخت‌ها در زبان فارسی: طبقه - بندی معنایی. فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ۳. ش ۱. بهار ۱۳۹۱. صص ۱۵۳-۱۷۲.

- مدرّسی، ف. (۱۳۸۶). *از واج تا جمله*. چ اول. تهران. نشر چاپار.
- مشکور، م. ج. (۱۳۴۹). *دستور نامه در صرف و نحو زبان فارسی*. (چاپ نهم: ۱۳۵۵). تهران. مؤسسه شرق. صص ۲۲ و ۲۳.
- معین، م. (۱۳۷۵). *فرهنگ معین*. تهران. انتشارات امیر کبیر.
- نجفی، ا. (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عامیانه*. تهران. انتشارات نیلو فر.
- نوبهار، م. (۱۳۷۲). *دستور کاربردی زبان فارسی*. انتشارات رهنما.
- همایون فرخ، ر. (۱۳۳۹). *دستور جامع زبان فارسی*. چ دوم. تهران. انتشارات علمی.
- Bauer, L. (1988). *Introducing linguistic morphology* Edinburgh: Edinburgh university press.
- Bloomfield, L. (1931). *Language*. (A. M. Haghshenas, Trans.). Tehran: Nashre Daneshgahi Publications.
- Inkelas, S. & Zoll, C. (2005). *Reduplication: Doubling in morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Katamba, F., & Stonham, J. (2006). *Morphology* (2nd ed.). New York: Palgrave Macmillan.
- Kouwenberg, S. (2003). *Twice as meaningful: Reduplication in pidgins, creoles and other contact languages*. London: Battle bridge publications.
- Marantz, A. (1982). Reduplication. *Linguistic Inquiry*, 13, 483-545.
- Moravcsik, E. (1978). Reduplicative Constructions. In J. H. Greenberg (Ed.), *Universals of Human Language (Vol. 3): Word Structure*. (pp. 297-334). Stanford: Stanford University Press.
- Regier, T. (1998) Reduplication and the arbitrariness of the sign In *Proceedings of the Twentieth Annual Conference of the Cognitive Society*. M. Gernsbacher and s. Derry (eds.), Lawrence Erlbaum Associates, Marhway, NJ, pp. 887-892.
- Russell, K. (1997). Optimality theory and morphology. In D. Archangeli & D. T. Langerdoen (Eds.), *Optimality theory: An overview* (pp. 102-133). Oxford: Blackwell.
- Spencer, A. (1991). *Morphological theory: An introduction to word structure in generative grammar*. Oxford: Blackwell.
- Trask, R. L. (1997). *A student's dictionary of language and linguistics*. London: Arnold.

دکتر فردوس آفاگل‌زاده (استاد زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)^۱

دکتر آیلین فیروزیان پوراصفهان‌ی (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، نویسنده مسوول)^۲

بررسی بازنمایی ایدئولوژی در متون ترجمه‌شده سیاسی انگلیسی در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی: محورهای سبک و بلاغت

چکیده

تبلور و انعکاس افکار، باورها و بطور کلی ایدئولوژی در صورت‌های زبانی یکی از کانون‌های اصلی مورد توجه در بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی به ویژه در زبان‌شناسی، مطالعات ترجمه و علوم سیاسی در چند دهه اخیر می‌باشد. از آنجایی که متون سیاسی اعم از متون زبان مبدأ و بازتولید آن در زبان مقصد بر اساس متغیرهای فرازبانی شکل می‌گیرد، می‌توان ادعا نمود که هر یک از انتخاب‌ها، دستکاری‌های زبانی و راهبردهای بکارگرفته‌شده توسط مترجمان نشأت گرفته از ایدئولوژی نهفته ویژه‌ای می‌باشد تا از این رهگذر اذهان مخاطبان خود را جهت داده و به سوی پذیرش آنچه مد نظر دارند، هدایت کنند. پژوهش حاضر در صدد آن است تا با بهره گرفتن از دستاوردهای رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و الگوی نظری وندایک (۲۰۰۴)، بکارگیری محورهای سبک و بلاغت توسط مترجمان فارسی و دلایل ایدئولوژیکی احتمالی گزینش آنها را در صورت وجود به چالش بکشد. بدین منظور ابتدا بکار بستن این دو محور در ترجمه فارسی متون سیاسی مکتوب انگلیسی محدود به مسائل مرتبط به ایران در دو سال اخیر بررسی شده و بر اساس آن چگونگی انعکاس ایدئولوژی مترجمان مورد واکاوی قرار گرفته است. سپس بسامد بهره گرفتن از این دو محور و راهبردها و استراتژی‌های معرفی‌شده مرتبط با هر یک احتساب و ارائه شده و مورد مقایسه قرار می‌گیرد. نتایج حاصل نشان می‌دهد که بکارگیری این دو محور غالباً با هدف بازنمایی و انعکاس ایدئولوژی مترجم فارسی همسو است. همچنین تفاوت چشمگیری میان میزان کاربرد این دو محور و راهبردهای آنها وجود داشته و علیرغم اینکه زبان فارسی از

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۳۰

پست الکترونیکی: 1. aghagolz@modares.ac.ir

2. a.firoozian@modares.ac.ir

منظر ادبی بسیار غنی است، مترجمان فارسی در ترجمه متون سیاسی از محور بلاغت و راهبردهای مربوط با آن در مقایسه با محور سبک به ندرت بهره جسته‌اند.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی و مطالعات ترجمه، تحلیل گفتمان انتقادی، ایدئولوژی، محورهای سبک و بلاغت، متون سیاسی.

۱. مقدمه

انسان به مثابه موجودی اجتماعی، همواره برای القای احساسات و اندیشه‌های خود در قالب گفتمان و متون تلاش مستمر ورزیده است. هر متن و به ویژه متون سیاسی بر اساس نظامی از متغیرهای فرازبانی نظیر فرهنگ، تاریخ، روابط قدرت، سیاست، قوانین حاکم بر جامعه و محدودیت‌ها شکل می‌گیرد و توسط نویسنده سازماندهی می‌شود (وداک و میرا، ۲۰۰۱) و مترجم نیز، به عنوان بازآفریننده یک متن، از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. در این راستا، می‌توان اینگونه اظهار داشت که گزینش‌های زبانی نویسنده گفتمان مبدأ و مترجم آن در زبان مقصد، بازتاب این متغیرهای فرازبانی می‌باشد و لذا هیچ متنی خالی از بار ایدئولوژیکی نمود پیدا نکرده و در حقیقت این ایدئولوژی است که چگونگی استفاده از صورت‌های زبانی را رقم می‌زند (بسنٹ^۲، ۲۰۰۲ و شفنز^۳، ۲۰۰۹). همچنین وجود این متغیرها و محدودیت‌ها ممکن است باعث ایجاد دستکاریهای مختلف زبانی توسط مترجم شود و وی به منظور خلق یک اثر از واژگان و ساختارهای خاصی بهره جوید تا بتواند پیام متن مبدأ را به نحوی که مد نظرش است، به خواننده در گفتمان مقصد انتقال دهد. لذا گزینش واژه‌ها و ساختارها در اثر هر مترجم می‌تواند از یک الگوی فکری و هدف ایدئولوژیکی پیروی نماید. در این راستا می‌توان چنین ادعا نمود که فرآیند ترجمه بازتولیدی وفادارانه نیست، بلکه انتخاب، تولید و گردآوری آگاهانه و سنجدیده‌ای است، و گاهی حتی مترجم با ایجاد تغییرات زبانی و بکارگیری راهبردهای آگاهانه از انتقال برخی از اطلاعات و مفاهیم پرهیز و یا واقعیت را دچار تحریف

1 Wodak & Meyer

2 Basnett

3 Schäffner

کرده تا پیام نویسنده مبدأ را برای انعکاس ایدئولوژی مد نظر خود و مدیریت اذهان خوانندگان به گونه‌ای دیگر به تصویر بکشد (تیموژگو و گینتزler^۱، ۲۰۰۲؛ میسن^۲، ۲۰۱۰).

از آنجایی که از میان محورهای معرفی شده توسط ون‌دایک^۳ (۲۰۰۴)، دانش‌پژوهان و محققان ایرانی در مقایسه با سایر محورها، توجه بسیار اندکی به بررسی و مقایسه بکارگیری دو محور سبک^۴ و بلاغت^۵ و راهبردها و استراتژی‌های ایدئولوژیکی خاص هر یک در کنار هم در فرآیند ترجمه مبذول داشته‌اند، و همچنین به دلیل اینکه همواره رابطه تنگاتنگی میان زبان و فرهنگ وجود داشته است و زبان فارسی از دیرباز مملو و مجهز به واژه‌ها و آرایه‌های ادبی (راهبردهای مطرح شده این دو محور) بوده و نویسندگان متون مختلف و بالخصوص متون ادبی امکان بهره گرفتن از این گنجینه‌ها را داشته‌اند، این پژوهش بر آن است که با استناد بر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و الگوی نظری ون‌دایک (۲۰۰۴)، به بررسی و کنکاش این مهم پردازد که مترجمان فارسی در متون سیاسی چگونه و تا چه حد از این گنجینه‌ها در قالب راهبردها جهت القای ایدئولوژی مدنظر بهره جسته‌اند. به بیان دیگر، تحقیق حاضر در صدد آن است که به چگونگی واژه‌گزینی و بکارگیری ساختارهای بلاغی در متون سیاسی ترجمه شده مکتوب انگلیسی و دلایل ایدئولوژیکی آنها پردازد و دریابد که این دو محور تا چه اندازه در انعکاس ایدئولوژی مد نظر مترجمان فارسی تأثیرگذار بوده و مترجم فارسی تا چه میزان از این ابزار و امکانات بهره جسته است.

۲. پیشینه پژوهش

در تحلیل گفتمان انتقادی به عنوان رویکردی نوین در تجزیه و تحلیل گفتمان‌ها، اعتقاد بر آن است که در ساخت و سطوح زیرین همه متون، شکلی از ایدئولوژی پنهان است که ساخت و معنی آنها را تعیین می‌کند (جانسون^۶، ۲۰۰۸؛ ریچاردسون^۷، ۲۰۰۷؛ فرکلانف^۸، ۲۰۰۱ و

1 Tymoczko & Gentzler

2 Mason

3 Van Dijk

4 style

5 rhetoric

6 Johnstone

7 Richardson

8 Fairclough

۲۰۱۰؛ فرکلاف و وداک، ۱۹۹۷؛ وندایک ۲۰۰۴، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۲؛ ون لیون ۱۹۹۳، ۱۹۹۶ و ۲۰۰۸). در ایران نیز پژوهش‌های ارزشمندی در زمینه این رویکرد صورت گرفته که به برخی از آنها از قبیل آقاگل‌زاده (۱۳۸۱، ۱۳۸۳، ۱۳۸۵، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱)، یارمحمدی (۱۳۸۳) و (۱۳۸۵)، سلطانی (۱۳۸۳ و ۱۳۸۷) می‌توان اشاره کرد. در این قسمت از پژوهش حاضر به منظور رعایت اختصار، در دو بخش تنها به مرور برخی تحقیقات داخلی که در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی و متون سیاسی و همچنین تحلیل گفتمان انتقادی و ترجمه متون سیاسی صورت گرفته می‌پردازیم.

۲.۱. تحلیل گفتمان انتقادی و متون سیاسی

خسروی نیک و یارمحمدی (۱۳۷۹) با نگاهی انتقادی به ردیابی ایدئولوژی‌های سیاسی عمده ایران معاصر در روزنامه‌های کشور پرداخته‌اند. تحلیل مربوط به هر متن به طور جداگانه و بر اساس چهار سازه گفتمان‌مدار اصلی: ساخت‌های معلوم در برابر مجهول، ساخت‌های تعدی، فرآیند اسم‌سازی و نهایتاً انتخاب‌های واژگانی خاص انجام شده است. این محققان به این مهم دست یافته‌اند که صورت‌ها و سازه‌های زبانی می‌توانند نقش بسزایی در تولید و یا بازتولید ایدئولوژی‌ها در مواجهه با مسائل سیاسی داشته باشند. یارمحمدی و سیف (۱۳۸۳) در مقاله‌ای با بهره‌گیری از مؤلفه‌های گفتمان‌مدار ون لیون (۱۹۹۶) به تجزیه و تحلیل روزنامه‌های فارسی‌زبان، بریتانیایی و آمریکایی در باب منازعات اسرائیل و فلسطین پرداخته‌اند. این محققان اشاره می‌کنند که تحلیل گفتمان انتقادی به ساز و کارهایی عنایت دارد که به واسطه آنها ساختارهای گفتمان‌مدار در جهت مشروعیت‌بخشی، حفظ و یا به چالش کشیدن روابط قدرت و سلطه، نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند. در نهایت این نتیجه حاصل شده که بین ساخت ایدئولوژیک و ساخت گفتمان‌مدار، ارتباط دوسویه وجود دارد.

کوشا و شمس (۱۳۸۴) به تحلیل عناوین اصلی روزنامه‌های کشور در موضوع برنامه هسته‌ای ایران بر مبنای الگوی پیشنهادی وندایک (۱۹۹۸) پرداخته‌اند و به این نتیجه دست یافته‌اند که تصویر ارائه‌شده از وقایع جهان در رسانه‌های خبری، اغلب تصویری غیرواقعی و متأثر از ایدئولوژی است. آزاد (۱۳۸۷) در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی به بازتاب ساخت-

های زبانی و غیر زبانی ایدئولوژیکی در خبر ۲۰:۳۰ پرداخته و از این رهگذر، این مطلب را مورد واکاوی قرار می‌دهد که تحلیل گفتمان انتقادی چه تبیینی از کاربرد ساخت‌های زبانی و غیر زبانی ارائه می‌دهد. یافته‌ها مؤید این مطلب بوده است که رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی می‌تواند به عنوان یکی از ابزارهای مفید و کارساز، تبیینی مناسب از نقش ساخت‌های زبانی و غیرزبانی ایدئولوژیکی در مدیریت استراتژیک بر اذهان مخاطبان ۲۰:۳۰ ارائه دهد.

شیروان (۱۳۸۸) نیز از دیگر محققانی است که با بهره گرفتن از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و مدل وندایک و فرکلاف به بررسی نحوه بازنمود استیضاح «مهاجرانی» وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی سابق در روزنامه‌های دو گروه متقابل تلاش ورزیده و به این نتیجه رسیده است که گفتمان رسانه‌ای، گفتمان بی طرف نیست و رسانه‌ها بر اساس گرایش‌های ایدئولوژیک خود به توصیف رویدادها می‌پردازند. همتی (۲۰۱۲) به نحوه بازنمایی کنشگران اجتماعی در سخنان «اوباما» بر مبنای مدل ونلیون (۱۹۹۶) پرداخته تا از این رهگذر نشان دهد که اوباما در سخنرانی‌هایش اعضای گروه خودی و نقاط قوت آنها را چگونه بیان می‌کند. بررسی داده‌ها گویای این مطلب است که رئیس جمهور آمریکا بر اساس دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های خود به بازنمایی مثبت از کنشگران اجتماعی "خودی" و "غیرخودی" پرداخته است. فراهانی (۲۰۱۱) به بازنمایی برنامه هسته‌ای ایران در دو روزنامه «لس آنجلس تایمز» و «تهران تایمز» با استفاده از مدل تحلیل گفتمان انتقادی وندایک (۲۰۰۰) پرداخته و دریافته است که این دو روزنامه، در راستای بازنمایی مثبت از خود و بازنمایی منفی دیگران، از راهبردهای گفتمانی اغراق، تکرار، ابهام و واژه‌سازی در گزارش‌های خبری خود استفاده کرده‌اند.

خیرآبادی (۱۳۹۰) در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی به بررسی نقش عوامل زبانی و غیرزبانی در شکل‌دهی به اخبار و از جمله خبرهای سیاسی پرداخته که ماحصل آن، ارائه انگاره‌ای زبان‌شناختی از فرایند نگارش و گزینش خبر است که ماهیتی پویا و چند سطحی داشته و به خبر به‌عنوان گفتمانی می‌نگرد که محصول تعامل عناصر و عوامل متعدد و ماهیتاً متفاوتی است. آقاگل‌زاده و خیرآبادی (۱۳۹۳) نیز در اثری به تفصیل به زبان‌شناسی خبر و توضیح این انگاره مبادرت ورزیده‌اند.

آفاگل‌زاده و دهقان (۱۳۹۲) در صدد تحلیل شیوه‌های بازنمایی خبر بر مبنای رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی تلاش ورزیده و به بررسی تأثیر عوامل غیرزبانی بر گزینش واژگان در رسانه‌های گروهی پرداخته‌اند. در واقع این محققان به دنبال پایه‌ریزی یک چارچوب تحلیلی برای پژوهش در نظم گفتمان رسانه‌ای معاصر می‌باشند. نهایتاً بررسی‌ها نشانگر این مهم بوده است که ایدئولوژی و جهان‌بینی افراد یا گروه‌ها در قالب ساختار زبان ایفای نقش می‌کنند و در این میان زبان نقش میانجی را دارد.

۲.۲. تحلیل گفتمان انتقادی و ترجمه متون سیاسی

عطاران (۱۳۸۶) از جمله محققانی می‌باشد که در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی فعالیت کرده و به مطالعه ترجمه متون خبری در وبگاه تابناک با بهره‌گیری از مدل ارائه شده توسط وندایک (۱۹۹۸) پرداخته تا از این طریق بتواند به الگوهای ترجمانی-ایدئولوژیکی استفاده شده توسط این وبگاه دست یابد. یافته‌ها گویای این مطلب است که عقاید و ایدئولوژی در مطبوعات و ترجمه آنها نقش اساسی را ایفا می‌کند. خواجه و خان محمد (۲۰۰۹) به دنبال یافتن پاسخ برای این سؤال بوده‌اند که بازنمایی ساختارهای ایدئولوژیکی مخفی در کتاب سیاسی «کنترل رسانه‌ها» چامسکی به زبان انگلیسی و ترجمه‌های فارسی آن بر اساس چارچوب نظری وندایک (۱۹۹۹) به چه صورت بوده و به این نتیجه رسیده‌اند دیدگاه و موضع هر یک از مترجمان بر چگونگی ترجمه این اثر تأثیرگذار بوده است.

از دیگر محققانی که در زمینه رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و ترجمه متون سیاسی به فعالیت پرداخته‌اند می‌توان از کشاورز و زنوزی (۲۰۱۱) نام برد که در مقاله‌ای به بررسی و تحلیل تغییر ایدئولوژی‌ها در سه کتاب انگلیسی در ژانر سیاسی در مقایسه با ترجمه فارسی آنها بر اساس الگوی وندایک، فرکلاف و فرحزاد پرداخته‌اند. نتایج نشان داده است که استفاده از راهبردهای دستوری و واژگانی در ترجمه متون سیاسی مورد نظر، باعث ایجاد تفاوت‌های بارزی میان مقصود اصلی نویسنده و آنچه در متن ترجمه به چشم می‌خورد، شده است.

محمدپور (۱۳۹۱) با استفاده از راهکارهای ارائه شده در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی و با توجه به الگوی ونلیون (۲۰۰۸) به تجزیه و تحلیل متون مطبوعاتی ایران و انگلیسی با موضوع بازدید از تأسیسات هسته‌ای کشور ایران پرداخته و از روش کیفی برای تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده نموده است. یافته‌های این تحقیق بر اساس دو تقابل نشانه‌ای/مادی و انتزاعی/عینی نشان می‌دهد که در روزنامه‌های ایران بیشتر از کنش نشانه‌ای و عینی استفاده شده، ولی در روزنامه‌های انگلیسی هم کنش نشانه‌ای/مادی و هم کنش عینی و انتزاعی کاربرد داشته است. خان‌جان و همکاران (۲۰۱۳) نیز بر اساس مربع ایدئولوژیک وندایک به مقایسه و تحلیل تیترهای خیر (سیاسی) پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که ترجمه عنوان‌های خبری بسته به میزان پذیرش ایدئولوژی نویسنده مبدأ، منجر به دستکاری‌های صورت‌های زبانی می‌شود. مهدیان و همکاران (۲۰۱۳) نیز به تحلیل مقابله‌ای سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های مطبوعاتی «جورج بوش» در ارتباط با برنامه هسته‌ای ایران و ترجمه فارسی آنها پرداخته که این مقایسه نشان داده است که ساختارهای معلوم و مجهول، اسم‌سازی، وجهیت باعث ایجاد تغییراتی بین مفهوم متون مبدأ^۱ و متون مقصد^۲ شده است.

اریس (۱۳۹۲) جهت مقایسه تغییرات ایجادشده میان اخبار سیاسی انگلیسی و ترجمه فارسی آنها از چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی و مدل سه‌وجهی فرحزاد و همچنین راهبردهای ترجمه‌ای مولینا و آلبیر^۳ استفاده کرده و دریافته است که مترجمان بر اساس ایدئولوژی مدنظر در حین ترجمه اخبار سیاسی، تغییراتی را در ترجمه‌ها اعمال می‌کنند. این محقق و هاشمی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای به منظور نقد و بررسی تأثیر ایدئولوژی در ترجمه‌های خبرگزاری‌های مختلف پرداخته و بدین منظور، اخبار سیاسی انگلیسی را با خبر مبدأ مطابقت داده‌اند و در نهایت دریافته‌اند که تغییرات بسیاری در ترجمه اخبار رخ داده است که بعضی آنها ناشی از تأثیر ایدئولوژی حاکم در کشور مقصد و برخی ناشی از تفاوت‌های زبانی میان زبان‌های فارسی و انگلیسی است.

1 source texts (ST)

2 target texts (TT)

3 Molina and Albir

از جمله پژوهشگران دیگر که در زمینه مقایسه ترجمه‌های متون سیاسی با نگاه تحلیل گفتمان انتقادی اهتمام ورزیده‌اند، می‌توان به آثار عطایی (۱۳۸۶)، کشاورز و علی مددی (۲۰۱۱/۱۳۹۰)، شجاعی و لاحقی (۲۰۱۲/۱۳۹۱)، اصلانی و سلمان‌ی (۲۰۱۴/۱۳۹۴) نیز اشاره کرد.

۳. چارچوب نظری تحقیق

چارچوب نظری پژوهش حاضر بر مبنای دستاوردهای رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و الگوی نظری وندایک (۲۰۰۴) می‌باشد. از میان شش محور کلی مطرح‌شده توسط وندایک (معنی، نحو، استدلال، سبک، بلاغت^۲ و کنش‌گفتار^۳)، در این تحقیق تنها دو محور سبک و بلاغت (ساختارهای بلاغی) و راهبردهای ایدئولوژیکی معرفی شده مرتبط به هر یک در متون سیاسی ترجمه‌شده مکتوب انگلیسی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. محور سبک دربرگیرنده تنها یک راهبرد (واژه‌گزینی^۴) می‌باشد که محقق خود در تحقیق حاضر بر مبنای داده‌های یافت‌شده آن را به لحاظ هدف و دلایل احتمالی مترجم از بکارگیری این راهبرد، به سه دسته ایدئولوژیکی، سبکی و همسو تقسیم‌بندی کرده است. محور بلاغت نیز که متشکل از هفت راهبرد (تشبیه، بازی با اعداد^۵، کنایه^۶، تکرار^۷، اغراق^۸، نمایشی شدن^۹ و استعاره^{۱۰}) است مورد بررسی قرار می‌گیرد.

-
- 1 Argumentation
 - 2 Rhetoric
 - 3 Speech act
 - 4 Lexicalization
 - 5 Number game
 - 6 Irony
 - 7 Repetition
 - 8 Hyperbole
 - 9 Dramatization
 - 10 Metaphor

۴. روش گردآوری و تحلیل داده‌ها

داده‌های این پژوهش شامل ۳۰۰ بندنوشتهٔ مکتوب به زبان مبدأ انگلیسی است که مضامین آنها پیرامون موضوعات سیاسی در ارتباط با ایران در سطح بین‌المللی، ملی و یا منطقه‌ای می‌باشد که توسط مترجمان به زبان مقصد فارسی ترجمه شده‌اند. این پیکره از طیف گسترده‌ای از منابع معتبر متون مکتوب سیاسی نظیر روزنامه‌ها، سایت‌ها، پایان‌نامه‌ها، مجلات، قطع‌نامه‌ها و منابعی مانند این‌ها جمع‌آوری شده و به منبع خاصی محدود نشده است.

برای یافتن پاسخ به سؤالات پژوهش حاضر، از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و الگوی ون‌دایک (۲۰۰۴) بهره گرفته شده است. در این راستا، به منظور استخراج راهبردهای بکارگرفته‌شده در محورهای سبک و ساختارهای بلاغی توسط مترجمان فارسی جهت القای ایدئولوژی و پیام مورد نظر، ابتدا ترجمه فارسی هر پاره‌گفتار به صورت جمله به جمله با متن سیاسی مکتوب مبدأ مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته‌اند. پس از مقابله و مقایسه متون زبان مبدأ و مقصد و یافتن راهبردهای سبکی و بلاغی بکار گرفته‌شده در پاره‌گفتارهای ترجمه‌شده فارسی، محقق در صدد تحلیل و یافتن دلیل بکارگیری و چگونگی ارتباط این راهبردها با بازنمود ایدئولوژی مد نظر مترجمان، در صورت وجود، بر آمده است. در قدم بعدی، این پژوهش به مقایسه و مطابقت میزان بکارگیری راهبردهای محور سبک و بلاغت در کنار هم پرداخته و در نهایت بسامد هر یک از آنها محاسبه شده است.

۵. تحلیل و بررسی داده‌ها

به منظور دستیابی به پاسخ پرسش‌های مطرح‌شده در پژوهش حاضر، محقق پس از جمع‌آوری داده‌های زبان مبدأ (انگلیسی) و مطابقت آن با زبان مقصد (فارسی)، به بررسی این امر پرداخته که تا چه اندازه مترجمان فارسی زبان در بازآفرینی متون مکتوب سیاسی در زبان مقصد از استراتژی‌های مربوط به سبک و ساختارهای بلاغی جهت القای ایدئولوژی خود بهره برده‌اند. در ذیل نمونه‌های هر راهبرد و تحلیل ایدئولوژیکی آنها به همراه بسامد هر یک ارائه می‌شود:

۵. ۱. محور سبک

این محور که تنها شامل راهبرد «واژه‌گزینی» می‌باشد، از طریق جایگزینی واژه یا عبارتی در زبان مقصد به جای واژه و یا عبارت متن مبدأ بر روند معنایی جمله تأثیر می‌گذارد. بررسی داده‌ها نشان می‌دهند که راهبرد واژه‌گزینی که تنها راهبرد مورد بحث در محور سبک (وندایک ۲۰۰۴) می‌باشد، به نحو قابل توجهی توسط مترجمان فارسی‌زبان مورد استفاده قرار گرفته شده است. آمار مورد نظر نشان می‌دهد که در ۵۰ مورد از ۳۰۰ بند نوشته‌شده منتخب از راهبرد واژه‌گزینی استفاده شده است، که این رقم میزان قابل توجهی می‌باشد. از سوی دیگر، بررسی دقیق‌تر واژه‌گزینی‌ها در این پژوهش گویای این مطلب می‌باشد که دلایل و هدف احتمالی تغییر واژه‌ها در تمامی موارد یکسان نمی‌باشد. لذا به منظور سهولت بررسی نمونه‌های بررسی‌شده، محقق این تغییرات را در سه گروه اصلی زیر دسته‌بندی و برجسب‌دهی کرده، و در ادامه جهت روشن‌سازی، برای هر یک توضیح به همراه مثال ارائه داده است:

الف: واژه‌گزینی ایدئولوژیکی

ب: واژه‌گزینی سبکی

ج: واژه‌گزینی همسو

○ واژه‌گزینی و تعمیم

○ واژه‌گزینی و به‌نمایی

○ واژه‌گزینی و اسم‌سازی

۵. ۱. ۱. واژه‌گزینی ایدئولوژیکی

واژه‌گزینی ایدئولوژیکی به مواردی از گزینش واژه‌ها اطلاق می‌گردد که طی آن مترجم در صدد انعکاس ایدئولوژی خود، اغلب تحت تأثیر بافت و نظام حاکم بر جامعه، و به منظور برجسته‌سازی^۱ کنش‌های مثبت گروه خودی^۲ / منفی گروه غیر خودی و کمرنگ‌سازی^۳ کنش-

1 foregrounding

2 Us

3 mitigating

های مثبت گروه غیرخودی^۱ / منفی گروه خودی دست به تغییر واژه می‌زند. این گزینش که همسو با نظریه مربع ایدئولوژیک وندایک (۲۰۰۴) نیز می‌باشد، نوعی دستکاری و تغییرات استراتژیک زبانی مترجمان را نشان می‌دهد. با بررسی داده‌های پژوهش، مترجم در ۳۰ مورد از این نوع واژه‌گزینی بهره‌جسته است. در مثال ذیل، چگونگی برجسته‌سازی منفی یک گروه غیرخودی (آمریکا) توسط مترجم و با بهره‌گیری از گزینش یک واژه نشان داده می‌شود:

S.T. She also termed the instrumental use of issues like human rights and the fight against terrorism as a great challenge facing the international community.

T.T. افخم با اشاره به اینکه امروز استفاده ابزاری از مقوله‌های حقوق بشر، مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری و دیگر موضوعات مهم پیش روی جامعه جهانی خود به معضلی بزرگ تبدیل شده است.

بررسی مقابله‌ای جمله زبان مبدأ انگلیسی و ترجمه آن در زبان مقصد فارسی نشان می‌دهد که مترجم با استفاده از راهبرد واژه‌گزینی، برابر "معضل" را برای ترجمه واژه "challenge" برگزیده است که این تغییر، بر بار معنایی منفی جمله افزوده است. اضافه کردن بار معنایی منفی برای نشان دادن تصویری منفی‌تر از آمریکا (موضوع اصلی کل خبر بر محور استفاده ابزاری آمریکا از حقوق بشر می‌باشد) تغییری است که توسط مترجمی فارسی‌زبان که در بافت و جامعه‌ای غالباً آمریکاستیز (ایران) به ترجمه پرداخته صورت گرفته و از این رو این تغییر یک تغییر ایدئولوژیک محسوب می‌گردد که طی آن مترجم سعی دارد کنش و عملکرد آمریکا بر اساس بهانه‌هایی نظیر حمایت از حقوق بشر را یک مشکل و "معضل" و نه یک "چالش" و مسأله " جلوه دهد. به بیان دیگر، واژه challenge در فرهنگ لغت لانگمن (۲۰۱۴) معانی متعددی نظیر "test ، problem و question" دارد، اما مترجم ترجیح داده است از معادل "problem" که دارای بار معنایی منفی بیشتری است و معادل آن "معضل" که آن هم در فارسی دارای بار منفی است، استفاده نماید. در نمونه ارائه‌شده زیر نیز مترجم از یک واژه-

1 Other

گزینی ایدئولوژیک بهره برده است تا برخلاف مثال قبل، تصویری مثبت از یک هم‌گروهی و عضوی از ما (حزب‌الله) ارائه دهد:

S.T. Independent from that, Hezbollah is engaged in a resistance that we support.

T.T. گذشته از این مسایل حزب الله مقاومتی را رهبری می‌کند که مورد حمایت ما قرار

دارد.

در جمله فوق مترجم با استفاده از راهبرد واژه‌گزینی، عبارت فعلی "engaged in" را که در فرهنگ لغت لانگمن (۲۰۱۴) به صورت "to employ someone to do something or to become involved in an activity" تعریف شده و در زبان فارسی بر اساس فرهنگ لغت هزاره (۲۰۰۱) "درگیر بودن" برابریابی شده به صورت فعل "رهبری می‌کند" ترجمه کرده است. این تغییر، فعلی را که به صورت ضمنی مفهوم "کنش‌پذیری و نوعی هدایت‌شوندگی" را در بر دارد، به فعلی تبدیل کرده است که "قدرت رهبری و استقلال" گروه دوست و خودی یعنی حزب الله را منعکس می‌نماید. این دستکاری در واژه می‌تواند در جهت برجسته‌سازی مسأله استقلال حزب‌الله انجام شده و نوعی تغییر ایدئولوژیک در جهت حمایت از ما یا گروه خودی باشد.

۵. ۱. ۲. واژه‌گزینی همسو

واژه‌گزینی همسو هنگامی اتفاق می‌افتد که مترجم همزمان با بکارگیری یکی از راهبردهای معنایی، نحوی و مانند این‌ها، واژه جدیدی را برمی‌گزیند تا هدف خود را به طور گسترده‌تری دنبال نماید. می‌توان اظهار داشت که این نوع واژه‌گزینی اغلب یک واژه‌گزینی ایدئولوژیک نیز می‌باشد، چرا که اغلب این تغییرات در جهت پررنگ‌سازی و یا کمرنگ‌سازی کنش گروه خودی و یا غیرخودی اعمال می‌گردد. در بررسی داده‌های گردآوری‌شده، شواهدی در خصوص سه راهبرد همسو با واژه‌گزینی وجود دارد:

• واژه‌گزینی و تعمیم

مترجمان فارسی‌زبان به جهت دستکاری در معنا و عمومیت بخشیدن به یک رویداد از این راهبرد در شش مورد بهره گرفته‌اند تا به تعمیم یک موضوع، کنش و یا واکنش پردازند. به

واقع تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که وقتی مترجم در حین تعمیم به تغییر کلمه نیز دست می‌زند، می‌تواند به طور همزمان از اثرگذاری دو راهبرد به منظور القای هر چه بیشتر ایدئولوژی بهره جوید که این مطلب در نمونه زیر مشهود است:

S.T. He says that his military leaders have the upper hand.

T.T می‌گوید که نیروهای او دست بالا را دارند.

کلیت خبر در خصوص سوریه (گروه خودی) و این بخش از خبر به بازگویی گوینده از تلقی "بشار اسد (he)" نسبت به رهبران خود باز می‌گردد. مترجم در ترجمه جمله فوق با بکارگیری راهبردهای حذف (حذف leaders) و واژه‌گزینی عبارت اسمی "military leaders" به صورت اسم "نیروها"، تغییر و دامنه معنا را از "leaders" در متن زبان مبدأ به کل "نیروها" در متن زبان مقصد تعمیم داده است. این تغییر رساننده چنین معنایی است که نه تنها رهبران نظامی اسد (یک هم‌گروه با ایران)، بلکه نیروهای وی اعم از رهبران نظامی یا غیرنظامی با قدرت و اقتدارند.

• واژه‌گزینی و به‌نمایی

«به‌نمایی» یکی دیگر از راهبردهای معنایی است (وندایک، ۲۰۰۴) که اغلب توسط مترجمان بکار گرفته می‌شود تا از انعکاس یک واژه، عبارت و یا رویداد با بار منفی اجتناب نموده و با دستکاری و تغییر کلمه یا عبارت جنبه و مفهوم مثبت‌تری به آن ببخشند. از میان روش‌های مختلفی که در جهت به‌نمایی اعمال می‌گردد، پژوهش حاضر با یافتن ۵ نمونه، نشان می‌دهد که واژه‌گزینی نیز یک انتخاب مؤثر است. مثال ذیل گویای این مطلب است:

S.T. Iran protests Turkish president's 'improper' remarks

T.T. مرضیه افخم: مراتب اعتراض ایران نسبت به اظهارات اخیر اردوغان به کاردار ترکیه

در ایران اعلام شده است.

همانطور که بررسی خبر فوق و ترجمه آن نشان می‌دهد، آنچه که در این ترجمه جلب نظر می‌کند، استفاده مترجم فارسی‌زبان از راهبرد واژه‌گزینی در جهت به‌نمایی خبری است که محتاطانه ترجمه شده تا از یک هم‌گروهی (خودی با ایران) یعنی رئیس‌جمهور ترکیه چهره منفی برای مخاطب خود نسازد. این تغییر با گزینش واژه "اخیر" برای "improper" که در

فرهنگ لغت لانگمن (۲۰۱۴) مترادف با "dishonest, wrong or inappropriate" شرح داده شده است و در فرهنگ لغت هزاره (۲۰۰۱) به معنای "نامناسب" معادل‌یابی شده و دارای بار معنایی منفی است، صورت پذیرفته است. لازم به ذکر است که نه تنها انتخاب واژه توسط نویسنده متن مبدأ، بلکه استفاده از علامت سجاوندی نقل قول (' ') توسط وی، اهمیت تأکید بر این واژه را نشان می‌دهد (آنچه که توسط مترجم با انتخاب یک کلمه کاملاً متفاوت به‌نمایی شده است).

• واژه‌گزینی و اسم‌سازی

اسم‌سازی یک راهبرد نحوی است (وندایک، ۲۰۰۴) که طی آن مترجم فعل ملموس را مبدل به اسمی انتزاعی می‌نماید تا از قدرت معنایی کلمه بکاهد. در انجام چنین تغییری مترجم گاه نه تنها فعل را به اسم مبدل می‌نماید، بلکه بجای آن کلمه‌ای جدید را جایگزین می‌کند. از چنین تغییری می‌توان "اسم‌سازی در عین واژه‌گزینی" نام برد که در پژوهش حاضر، از میان ۶ نمونه یافت شده، به آوردن یک مثال بسنده می‌شود:

S.T. Highlighting Iran's regional role, the report pointed to Islamic Republic's "intentions to dampen sectarianism, build responsive partners, and deescalate tensions with Saudi Arabia."

T.T. در گزارش سازمان اطلاعات ملی آمریکا در توصیف نقش ایران در منطقه اشاره شده

است که ایران تلاش کرده است تا فرقه‌گرایی و تنش‌های منطقه‌ای را کاهش دهد.

مترجم با گزینش واژه "توصیف" به عنوان برابر فعل "highlight"، نه تنها اسم‌سازی کرده، بلکه به تعدیل بار معنایی مثبتی پرداخته است که توسط واژه "highlight" به خوانندگان جبهه خودی در خصوص نگاه قدرشناسانه آنها یا گروه غیر خودی (آمریکا) از تلاش‌های ایران القا می‌شود و با بکارگیری فعل مورد بحث، مورد تأکید قرار می‌گیرد. لازم به توضیح است که فعل "highlight" در فرهنگ لغت لانگمن (۲۰۱۴) به معنای "to make a subject or problem easy to notice" آورده شده است که در فرهنگ لغت هزاره (۲۰۰۱) به صورت "تأکید کردن یا برجسته کردن" معادل‌یابی شده است. پس بار دیگر مترجم خبر

سیاسی با استفاده از راهبرد سبکی واژه‌گزینی و راهبرد نحوی اسم‌سازی به طور همزمان سعی در کم‌رنگ کردن تلاش و کار خوب آمریکایی‌ها (آنها) در برابر جبهه خودی داشته است.

۵. ۱. ۳. واژه‌گزینی سبکی

واژه‌گزینی سبکی به واقع یک واژه‌گزینی تکنیکی محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر، مترجم بنا به ذائقه و خلاقیت خود بجای یک کلمه از کلمه مشابه که دارای بار معنایی بسیار نزدیکی است، بهره می‌جوید تا سبک و روش خاص خود را در آن نوشته و یا ترجمه اعمال کند. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که تنها ۳ مورد از ۵۰ مورد یافت شده که راهبرد واژه‌گزینی را مورد استفاده قرار داده‌اند، به واژه‌گزینی سبکی تعلق دارند. مثال زیر نمونه‌ای از واژه‌گزینی سبکی محسوب می‌شود:

S.T. Afkham underscored that the Iranian government abides by its domestic and international commitments and makes efforts to upgrade the rights of its citizens on the basis of the sublime Islamic values and regardless of the claims made in such reports.

T.T. افخم خاطر نشان کرد: دولت ایران نسبت به مسوولیت‌های داخلی و بین‌المللی خود کاملاً متعهد میباشد و توجه به وضعیت حقوق بشر و پیشبرد برنامه‌های ارتقای حقوق شهروندان را فارغ از ادعاها و اتهامات درج‌شده در چنین گزارش‌هایی صرفاً بر اساس ارزش‌های متعالی اسلام، تعهد به همه ایرانیان و بر مبنای اجرای قانون اساسی کشور دنبال میکند و در اجرای این مسوولیت خطیر عزم راسخ دارد.

در ترجمه فعل اولین عبارت پاراگراف مورد نظر از راهبرد واژه‌گزینی سبکی استفاده شده است. این راهبرد سبب انتخاب برابر "متعهد می‌باشد" برای فعل "abide" است که در فرهنگ لغت هزاره (۲۰۰۱) "وفادار ماندن" معادل‌یابی شده است. ترجمه انگلیسی این واژه به صورت "To accept and obey a decision, rule or agreement" می‌باشد که به هر دو انتخاب نزدیک است و بار معنایی متفاوتی را منتقل نمی‌نماید.

۲.۵. محور بلاغت

ساختارهای بلاغی شامل راهبردهای تشبیه، بازی با اعداد، کنایه، تکرار، استعاره، اغراق، دراماتیزه کردن و استعاره می‌باشند (وندایک، ۲۰۰۴) و بکارگیری آنها سبب تغییر و عمق بخشیدن به معنا می‌شود. این راهبردها که ساختارها و یا آرایه‌های ادبی را به نوعی دربرمی‌گیرند، فرهنگ‌مدارند و با فرهنگ و زبان هر کشوری ارتباط تنگاتنگ دارند، و بنابراین استفاده از ساختارهای بلاغی در ترجمه متون سیاسی می‌تواند بهره‌گیری از ادب و فرهنگ یک کشور باشد. در بررسی داده‌های گردآوری شده در زمینه متون مکتوب سیاسی، ساختارها و راهبردهای محور بلاغت سهم کوچکی را به خود اختصاص داده‌اند. با این توضیح که از مجموعه ۳۰۰ پاراگراف خبری، تنها در ۷ مورد راهبردهای بلاغی بکارگرفته شده که این آمار در مقایسه با راهبرد واژه‌گزینی چندان قابل توجه نیست. در ادامه به شرح نمونه‌هایی از راهبردهای ایدئولوژیکی محور بلاغت، در صورت یافتن، پرداخته می‌شود:

۲.۵.۱. تشبیه

بکارگیری کلمات ویژه‌ای که طی آن یک رویداد با رویدادی دیگر با در نظر گرفتن وجه شباهت و اشتراکشان مورد مقایسه قرار می‌گیرند، تشبیه نامیده می‌شود. تشبیه یکی از راهبردهای محور بلاغت است که باعث تغییر در نحوه ارائه معنا می‌شود. در بررسی متون سیاسی تنها یک نمونه تشبیه وجود داشت که به ذکر آن پرداخته می‌شود:

S.T. He is well-liked by his Western negotiating partners and a star in his home country, where his autobiography is a best-seller.

T.T. ظریف، در میان طرفهای مذاکره‌کننده غربی، چهره‌ای محبوب است. او بسان ستاره‌ای در وطنش می‌درخشد و زندگینامه شخصی اش به یکی از کتابهای پرفروش در ایران تبدیل شده است.

همانطور که بررسی ترجمه بخشی از خبر فوق نشان می‌دهد، مترجم با استفاده از راهبرد بلاغی تشبیه و به منظور ارائه تصویری مثبت‌تر از ویژگی و شخصیت ظریف (گروه خودی)، جمله ساده زبان مبدأ (انگلیسی) یعنی "He is... a star in his home country" را تبدیل

به یک عبارت تشبیهی کرده است: "او بسان ستاره‌ای در وطنش می درخشد". این تغییر هم یک تغییر سبکی در جهت زیبانویسی است (هدفی که اساساً ساختارهای بلاغی نظیر تشبیه واستعاره در آراستن کلام دنبال می‌کنند) و هم یک تغییر ایدئولوژیک در جهت برجسته‌سازی شخصیت گروه خودی (ظریف) و نمایش محبوبیت عضوی هم‌گروه توسط مترجم به شمار می‌آید. در بکارگیری تشبیه، مترجم همواره از یک وجه شبه (درخشش) برای مقایسه موردی که قصد تشبیه آن را دارد (ظریف) و آنچه که با آن قیاس را انجام می‌دهد (ستاره) بهره می‌گیرد. در اعمال چنین تغییری مترجم می‌کوشد تا با استفاده از زیبایی کلام ادبی (تشبیه)، ذهن خواننده خود را درگیر تأثیر مثبتی نماید که از این طریق ممکن است به طور ناخودآگاه به وی منتقل می‌شود.

۲.۲.۵. بازی با اعدادی

با بهره گرفتن از راهبرد بلاغی بازی با اعداد، مترجم می‌کوشد تا با ارائه متفاوت اعداد، مخاطب را بیشتر تحت تأثیر قرار دهد. در واقع مترجم قصد دارد که با تغییر و بازی با اعداد به نحوی خواننده را بیش از پیش تحت تأثیر قرار دهد. در بررسی داده‌ها تنها یک مورد از راهبرد مورد نظر وجود داشت:

S.T. I had the same impression six months ago, but this time the president seemed even more resolute.

T.T. من یک سال پیش نیز همین برداشت را داشتم اما پرزیدنت اسد این بار حتی از قبل

هم مصمم‌تر نشان می‌داد.

خبر فوق برگرفته از مصاحبه میان خبرگزاری اشپیگل با صالحی می‌باشد که موضوع مورد بحث در خصوص تحولات سوریه و نقش حمایتی دولت ایران از رژیم بشار اسد در خصوص تأمین تجهیزات نظامی است. ترجمه جمله فوق شامل بکارگیری راهبرد بلاغی "بازی با اعداد" است. در واقع چنین تغییری در طولانی کردن زمان می‌تواند این معنا را در بر داشته باشد که از دیدار قبلی صالحی و اسد (گروه خودی) مدت مدیدی گذشته است و این گذر زمان احتمال ایجاد تغییر را در عملکرد اسد محتمل‌تر می‌نماید، حال آن که او آنقدر مصمم و مطمئن است که هنوز هم همان نظر را دارد. به عبارت دیگر، مترجم به منظور منطقی جلوه دادن تغییرات

دولت سوریه (یک هم‌گروهی) و پررنگ‌سازی این مطلب، به دستکاری بازه زمانی پرداخته است. لازم به ذکر است که این برجسته‌سازی از دو طریق صورت پذیرفته است: ابتدا از طریق جابجایی عبارت "یک سال" از انتهای بند مورد نظر به ابتدای جمله (بعد از فاعل) و سپس از طریق تغییر و دستکاری عدد مورد نظر (از ۶ ماه به ۱۲ ماه).

۵. ۲. ۳. کنایه

مترجم در بکارگیری راهبرد بلاغی کنایه از یک اصطلاح و یا عبارت خاص بهره می‌جوید تا دو معنای متفاوت را به خواننده خود عرضه کند: معنای ظاهری و معنای پنهان. به عبارت دیگر، استفاده از این راهبرد بلاغی سبب می‌شود تا خواننده ترغیب شود تا بجای «معنای ظاهری» به اصل معنای مورد نظر نگارنده/مترجم که «معنای پنهان» است، پی ببرد. در بررسی داده‌های گردآوری‌شده، در یک مورد مترجم از راهبرد بلاغی کنایه استفاده نموده است:

S.T. "Domestic policy is not for me," he says.

T.T. در واکنش می‌گوید: من برای سیاست داخلی ساخته نشده‌ام.

در ترجمه این جمله خبری که گوینده آن ظریف (من) می‌باشد و در پاسخ به سؤالی مبنی بر علاقه وزیر امور خارجه ایران (ظریف) در زمینه شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آینده توسط وی گفته شده است، مترجم از راهبرد بلاغی کنایه بهره گرفته تا عبارت "Domestic policy is not for me" را بازتولید کرده و ترجمه نماید. به عبارت دیگر، مترجم بجای ترجمه کلمه به کلمه و تحت‌اللفظی عبارت مورد نظر (معنای ظاهری)، از راهبرد بلاغی کنایه که موجزتر اما دارای تأثیرگذاری بیشتر برای خواننده فارسی‌زبان است، استفاده کرده تا پیام خبر را همراه با یک شگرد ادبی منتقل نماید. در واقع، استفاده از راهبرد کنایه نوعی ایهام یا دوگانگی معنایی ایجاد کرده تا خواننده را در درک معنای آن تا حدودی دچار چالش نماید. لازم به توضیح است که عبارت "برای کاری ساخته شدن" در فارسی کنایه از "مناسب کاری بودن" دارد (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۳).

۵. ۲. ۴. تکرار

گاهاً مترجم به منظور تأکید بر آنچه که می‌خواهد ذهن خواننده خود را بدان معطوف دارد، دست به تکرار می‌زند تا در رساندن پیام مورد نظر پافشاری بنماید. دامنه بکارگیری این راهبرد بلاغی از تکرار یک واژه تا یک جمله کامل می‌تواند تغییر نماید. راهبرد بلاغی تکرار در میان داده‌های جمع‌آوری شده، ۵ بار مورد استفاده مترجم قرار گرفته بود. مثال ذیل تکرار یک واژه را توسط مترجم فارسی نشان می‌دهد:

S.T. A senior Iranian nuclear negotiator has dismissed Western media allegations of a tentative deal on Iran's nuclear program, saying no agreement has yet been reached between Iran and the P5+1 global powers. "No agreement has been reached yet and some issues still remain to be resolved," the Iranian diplomat said on Sunday.

T.T. یک مذاکره‌کننده ارشد تیم هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران درباره فضا سازی رسانه‌های غربی هشدار داد و گفت: «هیچگونه توافقی صورت نگرفته و موضوعاتی همچنان باقی مانده که باید حل و فصل شود».

S. T. He called on other negotiating sides to "abandon their excessive demands and make their strategic decision on whether they want an agreement or pressure."

T.T. وی افزود: «طرف‌های ذیربط بجای این فضا سازی‌ها باید دست از زیاده خواهی‌های خود بردارند و تصمیم راهبردی خود را اتخاذ کنند که توافق می‌خواهند یا فشار». بررسی دو پاراگراف خبری فوق -- در خصوص نتایج ارائه‌شده در زمینه تفاهم اولیه ایران و کشورهای جهان بر سر موضوع هسته‌ای نشان می‌دهد که مترجم ابتدا در بندت‌نوشته اول با استفاده از راهبرد واژه‌گزینی به انتخاب کلمه "فضا سازی" به عنوان برابر "allegation" که در انگلیسی مترادف با "claim" و در فارسی به صورت "اتهام و ادعا" معادل‌یابی شده پرداخته تا از واژه‌ای استفاده کرده باشد که تلویحاً همان معنا را در بردارد و همچنین یک انتخاب ایدئولوژیک نیز محسوب شود. به عبارت دیگر، با استفاده از کلمه "فضا سازی" مترجم چنین

پیامی را منتقل می‌نماید که رسانه‌های غربی همواره فضایی را که وجود ندارد به تصویر می‌کشند و جوسازی سیاسی می‌نمایند تا به مقاصد سیاسی خود برسند.

سپس با استفاده از راهبرد بلاغی تکرار، به تکرار همین عبارت در ترجمه بندنوشته دوم پرداخته است تا بتواند کاملاً ذهن مخاطب را به سوی هدفی که دارد و آن هدف آگاه نمودن وی از "ترفند فضا سازی‌های سیاسی غربی‌هاست" معطوف دارد و از این طریق توانسته با تکرار کار بد آنها یا گروه غیر خودی به پررنگ‌سازی جنبه منفی‌شان پردازد.

۵.۲.۵. استعاره، دراماتیزه کردن و اغراق

در بررسی داده‌های پژوهش حاضر، هیچ شاهدهی در زمینه بکارگیری راهبردهای بلاغی استعاره، دراماتیزه کردن و اغراق توسط مترجمان فارسی‌زبان در متون سیاسی مکتوب ترجمه شده وجود نداشته است.

۶. نتیجه‌گیری

نویسندگان و مترجمان متون سیاسی همواره به منظور انعکاس افکار، ایدئولوژی، باورهای سیاسی خود و نظام حاکم بر جامعه‌شان از راهبردهای ایدئولوژیک بهره می‌جویند تا به برجسته‌سازی و یا کم‌رنگ‌سازی رویدادها و کنش‌گران سیاسی پردازند (وندایک، ۲۰۰۴). پژوهش حاضر با گزینش دو محور از محورهای زبانی - سبک و ساختارهای بلاغی معرفی شده توسط وندایک در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی، به بررسی این موضوع پرداخت که مترجمان فارسی‌زبان تا چه اندازه از راهبردهای محورهای سبکی و بلاغی بهره می‌گیرند تا به ترسیم الگوی ایدئولوژیک فکری خود در بطن ترجمه متون سیاسی پردازند.

یافته‌های حاصل نشان می‌دهند که محور سبکی (راهبرد واژه‌گزینی)، غالباً به طور قابل توجهی مورد استفاده مترجمان فارسی‌زبان جهت القای ایدئولوژی مدنظر قرار گرفته است، اگر چه دلایل بکارگیری راهبرد واژه‌گزینی همواره از یک الگوی یکسان پیروی نکرده و گاه مربوط به باز نمود ایدئولوژی مترجم فارسی نبوده است (در واژه‌گزینی سبکی، تنها جنبه زیباآفرینی مدنظر بوده است). بعلاوه، در مقایسه با محور سبک، محور بلاغت و راهبردهای آن

برخلاف فرهنگ ما که غنی و مملو از گنجینه‌ها و آرایه‌های ادبی است، کمتر مورد استفاده مترجمان فارسی متون سیاسی در راستای انعکاس ایدئولوژی‌شان قرار گرفته است و دلیل این مسأله می‌تواند ماهیت صریح و بی‌پرده متون سیاسی باشد که در تقابل می‌باشد با آنچه که زبان ادبی سعی در پوشیده‌ساختن رموز واژه‌ها دارد. با وجود این، نتایج حاصل از این پژوهش، متضمن این ویژگی است که مترجمان فارسی متون سیاسی، علاوه بر زبان و نشانه‌های زبانی می‌بایست نشانه‌های فرازبانی (از جمله قدرت و ایدئولوژی) کلمات و عبارات متن را مورد بررسی و تحلیل قرار دهند و سعی نمایند تا راز نهفته‌شان را بازنمایی و با زبانی صریح و حقیقت طلب در اختیار مخاطب خود قرار دهند. همچنین نتایج این تحقیق بار دیگر این حقیقت را که مترجمان خصوصاً مترجمان تازه‌کار باید نسبت به اخبار، اوضاع و بافت سیاسی و تفاوت فرهنگی زبان مبدأ و مقصد اشراف داشته باشند را صراحتاً مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد.

با توجه به محدودیت‌های تحقیق حاضر، چه از لحاظ جامعه آماری و چه از لحاظ موضوع (متون سیاسی مربوط روابط ایران و جهان) توصیه می‌گردد تا پژوهشگران به بررسی موضوع به طور گسترده‌تر بپردازند. از سوی دیگر، متون منتخب و منابع استفاده‌شده در این پژوهش، به دلیل ماهیتشان اغلب از الگوی زبان رسمی‌تر استفاده می‌کنند و بنابراین دارای ساختارهای بلاغی محدودتری هستند و این طور به نظر می‌رسد که سخنرانی‌ها و گفت‌وگوها که گاه زبان غیررسمی‌تری دارند، می‌توانند شامل ساختارهای بلاغی و آرایه‌های ادبی گسترده‌تری باشد که این مسأله نیازمند پژوهش و بررسی است. سرانجام از آنجایی که الگوی پیشنهادی برای دسته-بندی محور سبک و دلایل ارائه‌شده برای انتخاب واژگان محدود به پژوهش حاضر می‌باشد. بنابراین بررسی امکان دلایل متفاوت در زمینه راهبرد واژه‌گزینی نیازمند انجام تحقیقات بیشتری است.

کتابنامه

آزاد، ا. (۱۳۸۷). تجزیه و تحلیل خبر ۲۰:۳۰ در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران.

- آقاگل زاده، ف. (۱۳۸۱). مقایسه و نقد رویکردهای تحلیل کلام و تحلیل کلام انتقادی در تولید و درک متن (رساله دکتری)، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- آقاگل زاده، ف. (۱۳۸۳). روش‌شناسی تحقیق در تحلیل گفتمان انتقادی. ا. کاظمی (به کوشش). مجموعه مقالات ششمین کنفرانس زبان‌شناسی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۲۲-۳۷.
- آقاگل زاده، ف. (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آقاگل زاده، ف. (۱۳۸۹). تحلیل گفتمان رادیو بر پایه نظریه‌ها و راهبردهای زبان‌شناسی. تهران: طرح آینده.
- آقاگل زاده، ف. (۱۳۹۰). آسیب‌شناسی تحقیقات تحلیل گفتمان انتقادی در ایران. ف. آقاگل زاده (به کوشش). مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی. تهران: نویسه پارسی، ۱۱-۲۲.
- آقاگل زاده، ف. (۱۳۹۱). معادل‌یابی، اصطلاح‌شناسی و واژگان پایه در تحلیل گفتمان و کاربردشناسی زبان. ف. آقاگل زاده (به کوشش). مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی. تهران: نویسه پارسی، ۱۳-۳۰.
- آقاگل زاده، ف. و خیرآبادی، ر. (۱۳۹۳). زبان‌شناسی خبر: به سوی ارائه الگوی تولید خبر در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی. تهران: نشر علمی.
- آقاگل زاده، ف. و دهقان، م. (۱۳۹۲). تحلیل بازنمایی شیوه‌های بازنمایی گزینش خبر بر مبنای رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی. جستارهای زبانی. (۴) ۵. ۱-۱۶.
- اریس، آ. (۱۳۹۲). بررسی ترجمه اخبار سیاسی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی بر اساس مدل سه وجهی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه فردوسی، مشهد.
- اریس، آ. و هاشمی، م. ر. (۱۳۹۳). بررسی ترجمه اخبار سیاسی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی. در ف. آقاگل زاده (به کوشش). مجموعه مقالات سومین همایش ملی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی. تهران: نویسه پارسی، ۶۵-۷۸.
- حق‌شناس، ع. م. (۲۰۰۱). فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- خسروی نیک، م. و یارمحمدی، ل. (۱۳۷۹). ساختارهای گفتمانی و ایدئولوژیکی در گفتمان‌های خبری روزنامه‌های ایران. در ف. فرحزاد (به کوشش). مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس زبانشناسی ایران. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۲۶-۴۵.

- خیرآبادی، ر. (۱۳۹۰). *انگاره زبان‌شناختی تولید و پردازش خبر: رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی* (رساله دکتری)، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- دهخدا، ع. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه فارسی به فارسی دهخدا*. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- سلطانی، ع. (۱۳۸۳). *قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در مطبوعات* (رساله دکتری)، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
- سلطانی، ع. (۱۳۸۷). *قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: نشرنی.
- شیروان، ز. (۱۳۸۸). *تحلیل گفتمان انتقادی پاره‌ای از متون مطبوعاتی سیاسی معاصر* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- عطاران، ع. (۱۳۸۶). *بررسی ترجمه متون خبری در وبگاه‌های ایرانی بر اساس دیدگاه تحلیل گفتمان انتقادی: مطالعه موردی وبگاه تابناک* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
- عطایی، ر. (۱۳۸۶). *تحلیل گفتمان انتقادی وازگان دارای بار ایدئولوژیک در ترجمه رمان‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه آزاد اسلامی، تهران.
- کوشا، م. و شمس، م. (۱۳۸۴). *مسأله هسته‌ای ایران در خبرهای بریتانیا: بررسی نقادانه*. *مجله زبان-شناسی کاربردی*. ۱(۲). ۱۰۷-۱۴۱.
- محمدپور، ف. (۱۳۹۱). *بررسی تحلیل گفتمان انتقادی مطبوعات ایران و انگلیسی‌زبان با موضوع بازدید از تأسیسات هسته‌ای کشور ایران*. در ع. کوپال، ش. مدرس خیابانی و ج. یعقوبی درابی (به کوشش). *نخستین همایش ملی زبان و زبان‌شناسی*. تهران: نویسه پارس، ۳۶۶-۳۵۵.
- یارمحمدی، ل. (۱۳۸۳). *گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی*. تهران: انتشارات هرمس.
- یارمحمدی، ل. (۱۳۸۵). *ارتباطات از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی*. تهران: هرمس.
- یارمحمدی، ل. و سیف، ل. (۱۳۸۳). *بازنمایی کارگزاران اجتماعی در منازعات فلسطین و اسرائیل از طریق ساختارهای گفتمان‌مدار جامعه‌شناختی - معنایی*. در ف. فرحزاد (به کوشش). *مجموعه مقالات ششمین کنفرانس زبان‌شناسی*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۴۳۴-۴۲۱.
- Aslani, M., & Salmani, B. (2015). "Ideology and translation: A critical discourse analysis approach towards the representation of political news in translation". *International Journal of Applied Linguistics & English Literature*, 4(3), 80- 88.
- Bassnett, S. (2002). *Translation studies*. London and New York: Routledge.
- Fairclough, N. (2001). *Language and power*. London: Longman.

- Fairclough, N. (2010). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. United Kingdom: Longman.
- Fairclough, N., & Wodak, R. (1997). Critical discourse analysis. In T.A. Van Dijk (Ed.), *Discourse studies: A multidisciplinary introduction* (pp. 258-284). London: Sage.
- Farahani, E.D. (2011). *A critical discourse analysis of LA times and Tehran Times on the representation of Iran's nuclear program implications* (Master's thesis). University of Arak, Iran.
- Hemmati, A. (2012). *Comprehension of 'self' and 'the other' in Obama's speeches through the representation of social actor* (Master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
- Johnstone, B. (2008). *Discourse analysis*. UK: Blackwell.
- Keshavarz, M. H., & Alimadadi, L. (2011). "Manipulation of ideology in translation of political texts: A critical discourse analysis perspective". *Journal of Language and Translation*, 2(1), 1-12.
- Keshavarz, M. H., & Zonoozi, L. (2011). "Manipulation of ideology in translation of political texts: A critical discourse analysis perspective". *Journal of Language and Translation*, 2(1), 1-12.
- Khajeh, Z., & Khanmohammad, H. (2012). "Transmission of ideology through translation: A critical discourse analysis of Chomsky's "Media Control" and its Persian translations". *Applied Language Research*, 1, 24-42.
- Khanjan, A., Amouzadeh, M., Eslami, A. & Tavangar, M. (2013). "Ideological aspects of translating news: Headlines from English to Persian". *Erudit*, 58(1), 87-102.
- Mahdiyan, M., Rahbar, M., & Hosseini Masoum, M. (2013). "Applying critical discourse analysis in translation of political speeches and interviews". *Academic Journal of Interdisciplinary Studies*, 2(1), 35-47.
- Longman, P. (2014). *Longman of contemporary English*. England: Longman.
- Mason, I. (2010). Discourse, ideology and translation. In M. Baker (Ed.), *Critical readings in translation studies* (pp. 83-95). London and New York: Routledge.
- Richardson, J. (2007). *Analyzing newspaper: An approach from critical discourse analysis*. China: Macmillan.
- Schäffner, Ch. (2009). Political discourse and translation. In L. Wei & V. Cook (Eds.), *Contemporary applied linguistics* (pp. 142-164). London and New York: Continuum.
- Shojaei, A., & Laheghi, F. (2012). "A critical discourse analysis of political ideology and control factors in news translation". *Theory and practice in language studies*, 2(12), 2535-2540.
- Van Dijk, T. A. (2004). *Ideology and discourse: A multidisciplinary introduction*. Barcelona: Pompeu Fabra University.
- Van Dijk, T. A. (2006). *Discourse and manipulation*. London: Sage.

- Van Dijk, T.A. (2012). Ideology and discourse. In M. Freeden, L. Tower Sargent, & M. Stears (Eds.), *The Oxford handbook of political ideologies* (pp. 175-196). London: Oxford University Press.
- Van Leeuwen, T. (1993). Genre and field in critical discourse analysis: A synopsis analysis. *Discourse and Society*, 4(2), 193-223.
- Van Leeuwen, T. (1996). The representation of social actors. In G. R. Caldas Coulthard (Eds.), *Text and practice* (pp. 45-69). London: Routledge.
- Van Leeuwen, T. (2008). *Discourse and practice*. London: Oxford University Press.
- Wodak, R., & Meyer, M. (2001). *Methods of critical discourse analysis*. London: Sage.

مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی- پژوهشی، شماره پیاپی ۱۴- بهار و تابستان ۱۳۹۵

دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان، رشت، ایران)^۱

محمد اصغرزاده (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان، رشت، ایران، نویسنده مسوول)^۲

مقایسه گویش کرمانجی رودباری با گویشهای

کرمانجی خراسان

چکیده

کردی از کهن‌ترین زبانهای ایرانی و از شاخه شمال غربی آنهاست. این زبان به چندین گویش تقسیم می‌شود که در میان آنها کرمانجی بیشترین گویشور را در سطح جهان دارد. کرمانجها در منطقه وسیعی از آسیای میانه و خاورمیانه تا شرق اروپا زندگی می‌کنند. اکثر گروههای کرمانج ایرانی در زمان شاه‌عباس صفوی به دلایل سیاسی از نقاط غربی کشور به خراسان کوچانده شدند. بخشی از این اقوام سیصد سال بعد به امر نادرشاه افشار به نواحی کوهستانی شهرستان رودبار در جنوب استان گیلان مهاجرت کردند. مهاجرت‌های مذکور در طول تاریخ و جدا افتادن گروههای مختلف کرمانج از یکدیگر که خود به تضعیف جایگاه قومی و قدرت رسانه‌ای آنها انجامیده منجر به تأثیرپذیری این گویش از سایر زبانها شده است. در گویش کرمانجی خراسان، جایگاه ارگتیو (نظام کنایی) و جنس در اسامی و ضمائر، در مقایسه با کرمانجی معیار ضعیف شده است. در کرمانجی رودبار فراتر از تغییرات مذکور، و متأثر از ویژگی‌های دستوری زبان فارسی، گونه متفاوتی از مجهول ترکیبی شکل گرفته، نظام کنایی به نظام فاعلی- مفعولی تغییر یافته و نشانه‌های جنس از بین رفته است. این پژوهش، ضمن تدقیق در گویش کرمانجی گویشوران روستای گوفل شهرستان رودبار، می‌کوشد با بهره‌گیری از مطالعه کتابخانه‌ای- میدانی به بررسی تغییرات گویش کرمانجی رودبار نسبت به گونه‌های متقدم این گویش و دلایل این تغییرات بپردازد.

کلیدواژه‌ها: زبان کردی، گویش کردی کرمانجی، ارگتیو، مجهول، جنس.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۲۰

2. m62.asgharzadeh@gmail.com

1. kishekhaleh@yahoo.com پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

پراکندگی اقوام کُرد در مناطق مختلف جغرافیایی موجب پیدایش گویشها و لهجه‌های مختلف گردیده است. کوششهای انجام‌گرفته درمورد تقسیم‌بندی گویشهای کُردی براساس موقعیت جغرافیایی آنها بوده است و چندان بر یافته‌های زبانشناسی جدید منطبق نیست. نخستین بار مورخ شهیر کُرد امیر شریف‌الدین خان بدلیسی گویشهای کُردی را برحسب اقوام و طوایف کُرد به چهار دسته تقسیم کرده است: کرمانجی، گورانی، کلهری و لری (ابراهیم پور، ۱۳۷۳: ۱۶). امروزه بیشتر صاحب‌نظران زبان کُردی را به سه گروه بزرگ تقسیم می‌کنند: الف) گروه جنوب متشکل از چندین گویش نامتجانس، که در جنوب کردستان ایران تکلم می‌شود، مانند کرمانشاهی در استان کرمانشاه، سنجایی، کلهری، لکی، لری پشت کوه، فیلی و غیره؛ ب) گروه مرکزی شامل کُردی شمال شرقی عراق، کردستان ایران و نواحی مجاور آن است که سورانی نامیده می‌شود؛ ج) کرمانجی یا کُردی شمال، که زبان بیش از دوسوم کردهاست و کردهای ترکیه، سوریه و جوامع کرد ساکن در جمهوری‌های مختلف جامعه کشورهای مستقل (شوروی سابق) به آن تکلم می‌کنند. همچنین گویشوران این زبان در شمال غربی و غرب دریایچه ارومیه [بعلاوه نواحی شمالی ایران و خراسان] زندگی می‌کنند و از سوی کردهای شمال غربی عراق (موصل، دهوک، زاخو، اکره، عمادیه...، که در آنجا آن را بادینانی می‌نامند) نیز تکلم می‌گردد. اولین آثار ادبی کُردی به کرمانجی نگاشته شده‌اند (نک. بلو و باراک، ۱۳۸۷: ۱۴-۱۵). این زبان در سالهای اخیر وارد مرحله جدیدی شده و در برخی مراکز علمی مانند دانشگاه سوربن فرانسه، اگرتر انگلستان و چندین دانشگاه ترکیه به عنوان رشته تحصیلی تدریس می‌گردد.

گویش‌های مختلف کُردی گاه چنان از همدیگر دور می‌شوند که می‌توان آنها را زبانهای مستقل نامید. در این میان کرمانجی و سورانی از رشد نسبی بیشتری در حوزه ادبی و رسانه‌ای برخوردار هستند. این دو گویش از نظر زبانی و بویژه دستوری (در حوزه جنس دستوری، جمع بستن اسامی، نظام کنایی، ساخت مجهول، صرف زمان‌ها و غیره) با یکدیگر تفاوت‌های فراوانی دارند، و در نتیجه می‌توان گفت دو زبان مستقل اما از یک ریشه هستند (نک. پاک‌سرشت، ۱۳۹۲:

گویش کرمانجی به شاخه‌های سرحدی، بوتانی^۱، بادینی، و گونه غربی و شمال غربی تقسیم می‌گردد. علاوه بر مناطق مرکزی، بسیاری از کرمانج‌های خراسان و گیلان نیز به این گویش تکلم می‌کنند. البته این تقسیم‌بندی مطلق نیست و دگرگونی گویشی از یک منطقه به منطقه دیگر تدریجی است (نک. شریفی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱). «گویش کرمانجی رایج در خراسان تفاوت‌هایی با دیگر گویش‌های کرمانجی دارد، تنوع این گویش البته در خراسان چندان گسترده و قابل توجه نیست و تفاوت‌های زیادی بین گونه‌های کرمانجی در خراسان وجود ندارد» (قنبری بگلر، ۱۳۹۲: ۳).

یکی از دلایل عمده تکرر زیرشاخه‌های زبان کردی و گویش‌های کرمانجی، کوچ‌های متعدد اقوام کرد و گسترده‌گی جغرافیایی سکونت‌گاه‌های آنهاست. در ایران، شاه‌عباس در سال ۱۰۰۵ ه.ق. با وعده دستیابی به مراتع جلگه تهران کردهای [کرمانج] ساکن در غرب ایران را راضی به مهاجرت به این منطقه کرد، اما در عرض دو سال عمده این اقوام برای مقابله با هجوم اُزبکان به استان خراسان کوچانده شدند. با این عمل، شاه‌عباس به دنبال دو هدف بود: اول جلوگیری از قدرت‌یابی کردها در سرزمینشان (نک. توحیدی، ۱۳۷۰: ۲۸)، و دوم مقابله با نیروی طغیانگر اُزبکها (طاهرزاده، ۱۳۸۳: ۷۴). حدود سه قرن بعد نادرشاه گروهی از این اقوام را که ساکن دشت ماروسک نیشابور بودند برای مقابله با نفوذ روسها به مناطق شمالی ایران کوچاند. مهاجران که عموماً از طایفه عمارلوی قوم زعفرانلو بودند بعد از ساکن شدن در نواحی کوهستانی جنوب گیلان نام این منطقه را از خورگام به عمارلو تغییر دادند. بیشتر کرمانج‌های کنونی شهرستان رودبار بازماندگان کوچ مذکورند (رایینو، ۱۳۷۴: ۳۰۳). این دو مهاجرت منجر به جدایی بخشهایی از اقوام کرمانج از دیگر هم‌زبانان خود شده است. گویش مهاجران نیز متأثر از این جدایی و عواملی مانند زبان فارسی، نظام آموزشی، آثار مکتوب و رسانه‌های گروهی، و نیز زبانها و گویش‌های مجاور با سکونت‌گاه‌های کوچندگان و همچنین عدم ارتباط فراگیر گویشوران با

۱ بوتان شهری در جنوب ترکیه است. لهجه مناطق جنوبی ترکیه (بوتان، دیاربکر و غیره) اغلب به عنوان گویش پایه در نگارش آثار کرمانجی مورد استفاده قرار می‌گیرد (نک. بلو و باراک، ۱۳۸۷: ۱۸). عنوان کرمانجی معیار نیز بیشتر به گویش بوتانی تعلق می‌گیرد. بین کرمانجی معیار و کرمانجی خراسان تفاوت‌های زیادی به چشم نمی‌خورد (شریفی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱).

الفبای نوشتاری کرمانجی دستخوش تغییراتی شده است. در گویش کرمانجی خراسان این تغییرات شامل کم‌رنگ شدن جنس دستوری، صورت ارگتیو و نشانه‌های حالت‌نمایی است. در کرمانجی رودبار ساخت مجهول ترکیبی کرمانجی معیار و خراسان تغییر شکل یافته است. همچنین جنس، نظام کنایی و تا اندازه زیادی نشانه‌های حالت‌نمایی از بین رفته است.

۲. پیشینه تحقیق

گویش کرمانجی در گستره وسیعی از کشورهای مختلف متداول است و محققان این کشورها درباره ویژگی‌های گوناگون زبانی آنها به پژوهش پرداخته‌اند. در نیم قرن گذشته چند دستور زبان کرمانجی به نگارش در آمده است که از جمله آنها می‌توان به دستور زبان کرمانجی به قلم ژویس بلو و ویسی باراک (۱۹۹۹) اشاره کرد. این اثر توسط بلخکانلو (پاک‌سرشت (۱۳۸۷)) در ایران ترجمه شده است. از میان فرهنگ‌های فارسی-کرمانجی نیز می‌توان به فرهنگ ۲۷۰۰۰ واژه‌ای کردی (کرمانجی)-فارسی اشاره کرد که توسط پاک‌سرشت و همکاران (۱۳۹۱) تدوین یافته است. همچنین باک‌آف و کوکرمن (۱۹۶۲) و شیندلر (۱۹۸۸) و برخی دیگر بر روی واژه‌شناسی و آواشناسی گونه‌هایی از کرمانجی خراسان تحقیق کرده‌اند.

از جدایی گویش کرمانجی خراسان از موطن اصلی‌اش حدود ۵۰۰ سال می‌گذرد. این فاصله زمانی و مکانی باعث شده است تا این گویش نسبت به دیگر گویشهای کردی کمتر مورد بررسی و توجه قرار بگیرد. تا چند دهه قبل پژوهش‌های چندانی در مورد این گویش انجام نگرفته بود و حتی خود کردهای خراسان هم اطلاع چندانی درباره گذشته و زبان خود نداشتند، اما در دو دهه اخیر مخصوصاً با بهره‌گیری از اینترنت و اطلاع‌رسانی به کمک آن ارتباط بین کردهای خراسان بیشتر شده است و بررسیهای مربوط به این گویش و نیز انتشار آثار و کتابهای نوشته شده به کرمانجی خراسانی روز به روز در حال افزایش است (نک. قنبری بگلر، ۱۳۹۲: ۶)، که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم. کتابشناسی تفصیلی در فهرست منابع ذکر شده است: رحیمی دوین (۱۳۷۰)؛ جلاپریان (۱۳۷۱)؛ ترقی اوغاز (۱۳۷۹)؛ دانش‌پژوه (۱۳۸۹)؛

مصطفوی گرو (۱۳۸۶)؛ قنبری بیگلر و همکاران (۱۳۹۲)؛ دانش پژوه و کریمی دوستان (۱۳۹۳)؛ امامی و سبزه (۱۳۹۲)؛ علیزاده و تقوی گلپان (۱۳۹۲).

نویسندگان این مقاله در جستار خود به پژوهشی که اختصاصاً به بررسی ویژگی‌های گویش کرمانجی رودبار پرداخته و توسط پایگاههای استنادی علمی نمایه شده باشد، یا در بانک پایان-نامه‌های ملی بایگانی شده باشد دست نیافتند. شایان ذکر است که گویش کرمانجی رایج در روستاها و شهرهای شهرستان رودبار تفاوت چندانی با هم ندارند. از این روی نتایج مستخرج از این بررسی که مبتنی بر گویش کرمانجی روستای گوفل است، تا حد زیادی قابل تعمیم به تمام شهرستان رودبار می‌باشد.

۳. ساخت مجهول در گویش کرمانجی معیار و گویش خراسان

ساخت مجهول به طور عام به یک الگوی دستوری اطلاق می‌شود که در آن فاعل فعل متعدی یا فاعل فعل لازم (کنشگر) در صورت نحوی جمله ظاهر نمی‌شود و موضوع غیرکنشگر در جایگاه نهاد جمله قرار می‌گیرد. به لحاظ صوری، مجهول در زبانهای ایرانی به دو گونه متفاوت نمود پیدا می‌کند. اگر مجهول از طریق وندافزایی به فعل یعنی از طریق افزودن تکواژ مجهولساز به ریشه فعل شکل بگیرد، ساخت حاصل را مجهول تصریفی/ساختواژی می‌نامند، اما اگر مجهول از طریق سازه‌افزایی شکل بگیرد، ساخت حاصله را مجهول ترکیبی/نحوی می‌نامند (دانش پژوه، ۱۳۹۳: ۱-۲). در کرمانجی معیار و خراسان برای بیان مجهول، ساختی ترکیبی/نحوی وجود دارد. در این ساخت فعل *hatən* (آمدن) که در تمام زمانهای حال و گذشته صرف می-

۱ امروزه برای نگارش اکثر آثار مربوط به زبان کرمانجی از الفبای کرمانجی (هاوار) که برگرفته از لاتین است استفاده می‌شود (بلو و باراک، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۸). این نظام نوشتاری در حال حاضر متداول‌ترین نظام نوشتاری کردی و مخصوصاً کرمانجی است که پیشتر در اروپا و ترکیه استفاده می‌شد و در سالهای اخیر در ایران نیز استعمال آن رایج شده است (قنبری بیگلر، الیاسی و ایزانلو، ۱۳۹۲: ۴). با توجه به اینکه الفبای کرمانجی با الفبای آوانگاری بین‌المللی در چند نویسه تفاوت دارد و این امر ممکن است خوانندگان پارسی‌زبان را دچار اشتباه خوانشی کند، در این مقاله از آوانگاری معیار استفاده شده است. مثالهای منقول از منابع دیگر نیز با آوانگاری معیار تطبیق یافته‌اند. البته در پیوست مقاله حروفی که در دو نوشتار شکل متفاوتی دارند آورده شده‌اند.

شود پیش از مصدر فعل اصلی آورده می‌شود. این فعل در زمان حال به صورت $tə/də$ و در زمان گذشته به صورت hat تجلی پیدا می‌کند و مصدر تابع آن است (همان: ۷):

bav-i wi hat-i jæ koftən	پدرش کشته شده است (گذشته)
tə jæ gutən	گفته می‌شود (حال)
æm hæɾ ʃəhəl tən koftən	هر چهل نفر ما کشته خواهیم شد (آینده)

صورت فوق در کرمانجی رودبار معنای مجهولی ندارد. در تمام گویش‌های کرمانجی مانند زبان فارسی وجه وصفی (اسم مفعول) که به عنوان صفت بیانی به کار می‌رود از ریشه گذشته و تکواژ پیوستی θ - تشکیل می‌شود: θ -jiri kæländ: شیر جوشیده شده (بلو، ۱۳۸۷: ۱۱۹)، اما برخلاف زبان فارسی این ساخت در قالب فعل مجهول به کار نمی‌رود.

۴. ساخت مجهول در کرمانجی رودبار

در کرمانجی رودبار ساخت ترکیبی فعل مجهول گویش‌های معیار و خراسانی تغییر یافته است. در بعضی حالات زمانهای حال و آینده گویشوران رودباری متأثر از زبان فارسی، از ساخت صفت مفعولی برای بیان افعال مجهول استفاده می‌کنند:

ماده ماضی + θ + $tæ bə$ / $tæ bə i jæ$ ← فعل مجهول:

av rəzand ə tæb i jæ	آب ریخته می‌شود (حال)
av rəzand ə tæbə	آب ریخته می‌شود (آینده)

شایان ذکر است که فعل bu در کرمانجی هم معنی «بود» و هم معنی «شد» می‌دهد:

av sar bu	آب سرد بود/ آب سرد شد.
-----------	------------------------

حال اگر صفت مفعولی به همراه فعل bu بیاید هم معنی ماضی بعید و هم فعل مجهول از آن مستفاد می‌گردد:

av rəzand ə bu	آب ریخته بود/ آب ریخته شد.
----------------	----------------------------

وقتی که از فعل **bu** با افاده معنای «شد» ساخت مجهول حاصل شود، معنی مجهولی تنها در بافت جمله یا به واسطه نوع تلفظ برای مخاطب قابل درک است. در ضمن فعل ترکیبی «شده بود» در کرمانجی با تکرار دوباره فعل **bu** شکل می‌گیرد:

آب ریخته شده بود.	av rəzand ə bu bu
-------------------	-------------------

البته ساخت زمانهای حال و آینده فعل **bu** (بود/شد) معنی «می‌شود» می‌دهد. بنابراین خلطی که در زمان گذشته این فعل پیش می‌آید در زمانهای حال و آینده وجود ندارد و این ساخت تنها معنی مجهولی می‌دهد (نک. مثالهای حال و آینده در فوق).

در کرمانجی رودبار غیر از ساخت فوق، گونه دیگری از فعل مجهول وجود دارد که بر خلاف گونه اول در صرف گذشته آن خلط معنایی وجود ندارد و در تمام زمانها معنی مجهولی می‌دهد. این ساخت در بررسی انواع گوناگون گویش کرمانجی (معیار، بادینی ارومیه و خراسانی و مصاحبه با گویشوران مناطق مختلف کرمانج‌نشین خراسان) مشاهده نشد. ترکیب این ساخت به شرح زیر است:

ماده ماضی + **bu + jak/j/ + i** ← فعل مجهول:

آب ریخته شد	av rəzand i jaj bu
-------------	--------------------

در زیستگاه آغازین کرمانج‌ها در شهرهای آناتولی هم شکلی از اسم معنی وجود دارد که تا حدودی شبیه به این ساخت است (بلو، ۱۳۸۷: ۱۲۴):

صفت + **aīj** ← اسم معنی:

بلندی	bələnd+aīj=bələndaīj
-------	----------------------

در کرمانجی خراسان نیز گاه از این ترکیب استفاده می‌شود:

خسته	wəsti jaj
شکسته	əʃkəsti jaj

با این حال نه در کرمانجی معیار و نه در کرمانجی خراسان از این ساخت در ساختمان فعل مجهول استفاده نمی‌شود و علی‌رغم گذشت زمان طولانی از جدایی اقوام این دو سرزمین از یکدیگر و ایجاد فاصله جغرافیایی مابین آنها، در هر دو منطقه ساخت همسانی از فعل مجهول حفظ شده است. این امر احتمال حذف تدریجی فعل مجهول مورد استعمال کرمانج‌زبانان شهرستان رودبار را در گویش کرمانجی آناتولی و خراسان اندک می‌سازد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت گویشوران رودباری این ساخت را از ساختهای دیگر و یا از میان دیگر زبانها و گویش‌های مجاور خود اقتباس کرده و از آن برای خلق گونه جدیدی از فعل مجهول بهره برده‌اند.

سؤالی که پیش می‌آید این است که اشکال متفاوت فعل مجهول در گویش کرمانجی رودبار تحت تأثیر چه عواملی و برای رفع چه مشکل دستوری و گویشی شکل گرفته‌اند. به نظر می‌رسد گونه اول فعل مجهول مورد استفاده در کرمانجی رودبار (ماده ماضی + bu + ə «شد») تحت تأثیر زبان فارسی شکل گرفته باشد. گونه دوم فعل مجهول در گویش کرمانجی رودباری نیز محصول خلط معنایی فعل مجهول با ماضی بعید و عدم رسانایی معنایی گونه اول در زمان گذشته است. همچنین تعقید لفظی گونه دوم باعث شده است تا در بعضی از ساختها که گونه اول فعل مجهول از شفافیت معنایی برخوردار است از این ساخت استفاده شود. مثلاً *kətab xandæ tæbə* (کتاب خوانده می‌شود) راحت‌تر از *kətab xandijaj tæbə* تلفظ می‌شود. در نتیجه هر دو گونه فعل مجهول در کرمانجی رودبار باقی مانده و به اقتضای موقعیت از یکی از آن دو استفاده می‌شود. در گویشهای کردی، مثل اردلانی، کلهری و ایلامی، از دو پسوند متمایز در ماده مجهول، یعنی *-ya* در مضارع و *-yâ* در ماضی استفاده می‌کنند که با اندکی تحول در ایرانی باستان نیز وجود داشته است (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۱۲ و ۱۶).

در کرمانجی، برخلاف سایر گویش‌های کردی مجهول ساختی ترکیبی دارد. از آنجاکه در نظام کنایی کرمانجی خراسان و معیار، فعل از مفعول تبعیت می‌کند، قرار گرفتن مفعول جمله مجهول در جایگاه فاعلی (عامل) باعث شده است تا این تبعیت مستحکم‌تر شده و در نوعی بی‌نیازی نحوی به طرف دوم، فعل لازم *hatən* (آمدن) در ساخت جمله مجهول به کار رود. بر عکس در نظام

فاعلی - مفعولی زبان فارسی که در آن، فعل از فاعل تبعیت می‌کند، فعل «شد» که فعلی گذرا به مفعول است در ساخت مجهولی مورد استفاده قرار می‌گیرد. تغییر شکل مجهول ترکیبی در گویش کرمانجی رودبار که منجر به انتقال شناسه‌های افعال مجهول از پایان فعل ناگذر hat (آمد) به پایان فعل گذرای bu (شد) گشته است را می‌توان گامی در راه تغییر نظام گنایی به نظام فاعلی - مفعولی در گویش کرمانجی رودبار دانست.

۵. نشانه‌های حالت‌نمایی در کرمانجی خراسان و رودبار

حالت‌نمایی یکی شیوه‌های معمول در زبانهای مختلف برای نشان دادن ارتباط نحوی میان عناصر جمله است. حالت به نظام نشان دادن اسمهای وابسته برای نوع رابطه‌ای که با هسته خود دارند اطلاق می‌شود؛ همچنین حالت برای نشان دادن رابطه یک اسم با فعل در سطح بند یا رابطه یک اسم با حرف اضافه یا اسمی دیگر در سطح گروه به کار می‌رود. در یک تقسیم‌بندی کلی کامری زبانهای دنیا را از لحاظ نظام حالت به دو دسته ختشی و سه‌گانه تقسیم کرده است (سبزی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۳-۱۰۶).

حالت‌نمایی ارتباط مستقیمی با ساختار نحوی جمله دارد. از لحاظ نحوی زبان‌های دنیا به دو دسته عمده فاعلی - مفعولی و ارگتیو - مطلق تقسیم می‌شوند. مبنای این طبقه‌بندی تفاوت رفتار موضوع‌های اصلی بندهای لازم و متعدی (فاعل بند لازم، مفعول بند متعدی) است. در زبانهای فاعلی - مفعولی که به اختصار آنها را زبانهای مفعولی می‌نامند، فاعل بند لازم و فاعل بند متعدی رفتار یکسانی از خود نشان می‌دهند و در مقابل مفعول بند متعدی رفتار متفاوتی دارد. در زبان‌های ارگتیو - مطلق که به اختصار آنها را زبان‌های ارگتیو می‌نامند، فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی رفتار یکسانی دارند و در تقابل با فاعل بند متعدی قرار می‌گیرند (راسخ مهند، ۱۳۹۲: ۸۸).

این دو نظام در زبانهای ایرانی نیز کاربرد هستند. دبیر مقدم نشان دادن فاعل فعل متعدی و مفعول با نشانه‌ای یکسان و متفاوت با فاعل فعل لازم را در حالت‌نمایی و مطابقت زبانهای ایرانی نو نشان می‌دهد و آن را نظام دوگانه می‌نامد. برای مثال در گویش‌هایی مانند کرمانجی معیار و تاتی، فاعل افعال لازم و متعدی در زمان حال با فعل جمله ارتباط مستقیم دارد، اما در زمان گذشته این

رابطه مستقیم تنها مابین فعل لازم و فاعل آن وجود داشته و در فعل متعدی به غیرمستقیم تبدیل می‌گردد، بدان معنا که شناسه فعل به جای فاعل از مفعول جمله تبعیت می‌کند. علاوه بر موضوعهای اصلی فعل که فاعل و مفعول هستند، فعل ممکن است وابسته‌های دیگری داشته باشد که برای مثال زمان یا مکان را نشان دهند. در مبحث حالت‌نمایی وقتی از تغییر این وابسته‌ها صحبت می‌کنیم در واقع به تغییراتی که آنها به تبع فاعل و مفعول در جمله می‌پذیرند نظر داریم (سبزی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۶-۱۰۷). در زبانهای ایرانی باستان نظام حالت بسیار فعال بود. در فارسی باستان، اسم، صفت و ضمیر هفت حالت و در اوستایی هشت حالت داشت و در موقعیتهای مختلف نحوی، پی‌بستگی به عنوان تکواژهای تصریفی، به دنبال آنها می‌آمد و نقش دستوری آنها را معین می‌کرد. این تکواژها همیشه یکسان نبوده بلکه به اقتضای اصوات پایانی کلمات، صورتهای متنوعی داشته است. بدین ترتیب، هر اسم در یک حالت، چند شکل، و در حالات گوناگون، اشکال بسیار گسترده‌ای پیدا می‌کرد و همین امر، بر پیچیدگی این زبان‌ها می‌افزود. در فارسی میانه، حالت تصریفی اسم، صفت و ضمیر، نخست به دو حالت فاعلی و غیرفاعلی مبدل شد، سپس تمایز این دو حالت نیز از بین رفت. بنابراین مهم‌ترین تحول زبان فارسی از دوره باستان به دوره میانه، از بین رفتن اشکال و حالت تصریفی کلمات (اسم، صفت و ضمیر) بوده است (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۳). زبان فارسی نو (دری) که صورت دگرگون شده زبان فارسی میانه است با از دست دادن حالت فاعلی و غیرفاعلی کلمات (اسمها، صفات و ضمائر)، و نظام کنایی فارسی میانه، نظام فاعلی-مفعولی پیدا کرده است. نظام حالت فاعلی-مفعولی در میان زبان‌های دنیا به مراتب بی‌نشان‌تر از نظام حالت ارگتیو است. در نتیجه طبیعی است که در مسیر تغییر یک نظام ارگتیو به یک نظام فاعلی-مفعولی، نشانه‌های حالت نیز در آن کاسته شوند (راسخ مهند، ۱۳۹۲: ۸۸). مقایسه نشانه‌های حالت‌نمایی گویش کرمانجی رودبار با کرمانجی خراسان مؤید همین امر است.

در این قسمت به ذکر نمونه‌هایی از حالات مختلف مفعولی و فاعلی ضمائر در موقعیت ندایی، خطاب و تمایز جنس دستوری آنها در گویش کرمانجی رودبار در مقایسه با کرمانجی خراسان اشاره می‌کنیم.

الف) نشانه‌های مفعولی

در جدول زیر نشانه‌های مفعولی کرمانجی خراسان و رودبار در حالت‌های مختلف با هم مقایسه شده‌اند. همانطور که ملاحظه می‌شود نشانه‌های چندگانه مفعولی در کرمانجی رودبار تقلیل یافته است. طبعاً وجود اشکال مختلف حالت‌نمایی در گویش‌های متقدم کرمانجی دلایل دستوری و آوایی داشته است. تقلیل این نشانه‌ها و ترکیب چند نشانه مفعولی در یک ساخت در کرمانجی رودبار مؤید دو امر است: ۱- حرکت کرمانجی رودبار در مسیر ساده‌سازی زبانی؛ ۲- تبدیل نظام کنایی به نظام فاعلی - مفعولی.

جدول a: نشانه‌های حالت مفعولی در کرمانجی خراسان و رودبار

حالت	نشانه در کرمانجی خراسان	نشانه در کرمانجی رودبار	مثال در جمله	معنی
مفعول رایی	-ə	-ə	æz hæsaen ə dim	من حسن را دیدم
مفعول ازی	-læ /-ʒæ	-læ	æz læ par hatəmæ	من از پارسال آمده‌ام
مفعول بایی	-bæ/-wə/-bə/-pæ/-wæ	-wæ	æz wæ tæ ra hatəmæ	من با تو آمده‌ام
مفعول دری	-læ	-læ	æz læ mal əm	من در خانه هستم
مفعول به‌ای	-læ	-læ	læ mə bəfkər	به من نگاه کن
مفعول برایی	-læ/-ʒæ /-sa	-læ	æz læ tæ ra hatəmæ	من برای تو آمده‌ام

ب) ضمایر فاعلی و غیرفاعلی

جدول b: ضمایر فاعلی و غیرفاعلی در کرمانجی خراسان و رودبار

ضمایر	ضمایر فاعلی در کرمانجی خراسان	ضمایر فاعلی در کرمانجی رودبار	ضمایر غیرفاعلی در کرمانجی خراسان	ضمایر غیرفاعلی در کرمانجی رودبار
من	æz	æz	mə/mən	mə/mən
تو	tu	tu	tæ	tæ
او	æw	æw	wi (مذکر) (مؤنث) wə	wi
ما	æm	æm	mæ	mæ
شما	hun	hun	wæ	wæ
آنها	æwana	æwana	wan	wan

ضمایر فاعلی و غیرفاعلی در کرمانجی خراسان و رودبار عیناً مثل هم هستند جز سوم شخص مفرد که در حالت غیرفاعلی در کرمانجی خراسان شکل مذکر و مؤنث آن از هم متمایزند. البته در کرمانجی معیار و خراسان به خاطر وجود نظام کنایی، ضمایر غیرفاعلی می‌توانند در جایگاه نهاد و ضمایر فاعلی در جایگاه مفعول قرار بگیرند. مطابقت فعل با مفعول در نظام کنایی را می‌توان یکی از دلایل تمایز ضمایر فاعلی از ضمایر غیرفاعلی در این نظام دانست. این تمایز در صرف ضمایر گویش کرمانجی باقی مانده است. با توجه به تغییر گویش کرمانجی رودبار به نظام فاعلی - مفعولی ضمایر فاعلی تنها در جایگاه فاعلی و ضمایر غیرفاعلی نیز در جایگاه مفعولی به کار می‌روند. با اینکه این گویش ماهیت ارگتیو خود را از دست داده است، ولی در طی این فرایند، بر عکس زبان فارسی تمایز ضمایر فاعلی و غیرفاعلی در آن کم‌رنگ نشده است.

ج) نشانه‌های جنس

مسئله جنس فرع بر مبحث حالت‌نمایی است. با ذکر نشانه‌های مختلف جنس در جدول زیر در واقع کوشیده‌ایم حالت‌های فاعلی و غیرفاعلی متأثر از جنس را به نمایش بگذاریم. در کرمانجی معیار نشانه‌های جنس در اسامی، حالت‌های ندایی و اضافی و بعضی ضمایر وجود دارد (نک. بلو و باراک، ۱۳۸۷: ۳۱-۳۶). این نشانه‌ها در کرمانجی خراسان نیز تداوم یافته‌اند. البته به مرور زمان نشانه‌های جنس کم‌رنگ می‌شوند.

جدول C: نشانه‌های جنس در کرمانجی خراسان و رودبار

کرمانجی رودبار (فاقد جنسیت)	کرمانجی خراسان			حالت
	معنی	مثال	نشانه مذکر / نشانه مؤنث	
æz	من گفتم (مذکر) من گفتم (مؤنث)	æzi gut æzə gut	æzə / æzi	ضمیر فاعلی
wi	به او نگاه کن (مذکر) به او نگاه کن (مؤنث)	læ wi bəfkər læ wə bəfkər	wə / wi	ضمیر غیر فاعلی
ə	دایی من آمد خاله من آمد	xalə mən hat xaltija mən hat	xaltija / xalə	اضافه
mæmæd aj =(aj) goləjaj=(aj)	محمد به من نگاه کن گلی به من نگاه کن	məmo mən bəfkər golə mən bəfkər	golə / məmo	خطاب / ندا
dari fʃupanə	چوبدستی چوپان (مذکر) درخت میوه (مؤنث)	dari fʃupanə dara mivə	dara / dari	نام

در میان گویشوران نسل جدید کرمانج خراسانی مفهوم جنسیت در حال فروپاشی است. البته این تحول در اسامی مؤنث و مذکر مجازی بیشتر است، گاه حتی اسامی مذکر و مؤنث حقیقی نیز با پسوندهای جنسی بی ارتباط تلفظ می‌شود. در مجموع غیر از مذکر و مؤنث حقیقی، نحوه تلفظ افزونه پایانی تفاوت چندانی ایجاد نمی‌کند، ولی اشکال تلفظی که مبین تمایزهای جنسی است هنوز حفظ شده است و این تمایز در افراد مسن، و همچنین عشایری که صورتهای زبانی گذشته را در گفتار خود حفظ کرده‌اند، هنوز هم رعایت می‌شود. سطر زیر که از نسخه خطی اثر جعفرقلی زنگلی شاعر چنارانی (حدود ۱۰۰ سال پیش) انتخاب شده است مؤید تمایز نشانه‌های جنس در گویش کرمانجی خراسان در گذشته‌ای نه چنان دور است:

mædʒnun **o** dʒæfær qoli ka lælj nəfan **a** tæ? tu færhad **i** məskin i ka firin zəvan **a** tæ^۱

معنی: ای جعفرقلی مجنون، نشانی از لیلی‌ات کو؟ تو فرهاد مسکینی، شیرین زبانت کو؟ (زنگلی، بی تا: بی ص)

در کرمانجی رودبار تمایز جنس از بین رفته و در تمام موارد تنها نشانه مذکر به عنوان نشانه غالب و عام حفظ شده است. این امر در میان گویشوران رودباری تغییری نوپدید تلقی نمی‌شود، چنانکه در زبان افراد مسن نیز تمایز جنس دستوری مشاهده نمی‌شود. در فرایند تبدیل نظام کنایی به نظام فاعلی-مفعولی در گویش کرمانجی رودبار تمایز میان ضمائر فاعلی و غیرفاعلی و جایگاه آنها در جمله حفظ و حتی تقویت شده است. در نقطه مقابل با توجه به تقلیل نشانه‌های حالت‌نمایی در نظام‌های فاعلی-مفعولی و تبدیل مفعول مؤثر به مفعول اثر پذیر در ساخت جمله‌های این نظام، نشانه‌های حالت در انواع مختلف مفعول تقلیل یافته‌اند. نشانه‌های جنس نیز متأثر از فرایند مذکور و تحت تأثیر زبان پارسی رو به زوال رفته است.

۱ O (نشانه منادای مذکر)؛ a (نشانه اضافی مؤنث: لیلی، شیرین)؛ i (نشانه اضافی مذکر: فرهاد)

۶. ارگتیو در گویش کرمانجی خراسان

«ارگتیو کلمه‌ای است از ریشه *ergu* یونانی و *erga* لاتین، به معنی سبب شدن، به وقوع رسانیدن، و خلق کردن و اصطلاحاً حالتی است دستوری که در آن عامل فعلهای ماضی متعددی به شکل غیرفاعلی، و مفعول به شکل فاعلی ظاهر شده، و فعل از نظر شخص و شمار و جنس، به جای عامل از مفعول تبعیت می‌کند. در ارگتیو سه عنصر، یعنی فاعل، مفعول و فعل نقش بسیار مهمی دارند» (رضایتی، ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱).

غالب زبانهای ایرانی در نظام مطابقه / حالت خود از الگوی گسسته کُنایی بهره می‌برند. این الگوی گسسته تابعی از زمان دستوری است که خود را در ستاک افعال متبلور می‌کند. به دیگر سخن، الگوی کُنایی در زبانهای ایرانی زمان-محور می‌باشد: در بندهایی که فعل اصلی از ستاکِ حال مشتق شده باشد، شاهد الگوی فاعلی-مفعولی هستیم، در حالی که در بندهایی که فعل اصلی از ستاک گذشته تشکیل شده است، الگوی کُنایی مشاهده می‌شود (کریمی، ۱۳۹۱: ۲). کردی شمال (کرمانجی) یکی از این زبانهاست.

کرمانجی خراسان از نظر رده‌شناسی در رده زبانهای نیمه‌ارگتیو یا گسسته قرار دارد، یعنی فقط در ساختهای متعددی زمان گذشته ویژگیهای نظام ارگتیو مطلق را داراست و در بقیه ساختها از ویژگیهای نظام فاعلی-مفعولی پیروی می‌کند (علیزاده و تقوی، ۱۳۹۴: ۱۶). در کرمانجی مانند بسیاری از زبانهای دیگر حالت ارگتیو به تدریج در حال از بین رفتن و تبدیل به فاعلی-مفعولی است. البته مناطقی وجود دارند که در مقابل این تغییر مقاومت کرده‌اند ولی به نظر می‌رسد در بلندمدت این مناطق نیز سرنوشتی مشابه دیگر گویشهای کرمانجی داشته باشند. ظاهراً گذر زمان و ارتباط با سایر زبانها و گویش‌ها را می‌توان دو عامل مهمی دانست که روند تحول زبانها و گویشها را تسریع می‌کند.

الف) زمان

زبان در طی تاریخ همواره به سوی سادگی و آسان‌سازی ارتباط حرکت کرده است. تغییر تدریجی ارگتیو در گویش کرمانجی در کشورهای مختلف را می‌توان در همین راستا ارزیابی

کرد. برای مثال مارگریت دورِ لجین (۱۹۹۶: ۱۸۳) در مقاله «زوال حالت فاعل کنایی در کرمانجی؛ یک مسأله درون‌زبانی یا ملهم از تماس» با ذکر مثالهایی نشان داده است که در دیاربکر ترکیه ساخت فاعل کنایی به نفع یک ساخت ترکیبی در حال از بین رفتن است که در آن هر دو فاعل در حالت غیرفاعلی هستند و فعل از نظر شمار با فاعل اول تطابق پیدا می‌کند (بلو و باراک، ۱۳۸۷: ۷۵):

mən mæriv-an dit	من مردم را دیدم
tæ mən dit	تو من را دیدی
hæsæn siv xar	حسن سیب خورد

در مثالهای فوق فعل در حالت سوم شخص مفرد است. در نمونه اول فعل از لحاظ شخص از مفعول تبعیت کرده است، ولی از لحاظ شمار با فاعل همسان است. در مثال دوم فعل از لحاظ شخص با فاعل و مفعول مطابق نیست ولی از لحاظ شمار با آنها مطابقت دارد. در مثال سوم فعل از لحاظ شخص و شمار مانند فاعل است و در واقع جمله ریختی فاعلی-مفعولی دارد. از این مثالها می‌توان نتیجه گرفت کاربرد بیشتر فعل سوم شخص در صرف جمله‌های دارای ارگتیو ناقص در کرمانجی باعث شده است تا به مرور در بعضی نواحی در صورت ظهور فاعل سوم شخص در جمله، بین فعل و فاعل تطابق شکل گرفته و با ساختی فاعلی-مفعولی مواجه گردیم. این شیوه تغییر را می‌توان یکی از نمودهای درون‌زبانی فرایند تغییر ارگتیو در گویش‌های کرمانجی دانست. البته زبان ترکی هم زبانی فاعلی-مفعولی است (سبزی‌علی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۵) و می‌توان مانند زبان فارسی آن را در تغییر نظام ارگتیو گویش کرمانجی ترکیه دخیل دانست. با این حال این مثال مبین این امر است که حالتی مانند ارگتیو در گویش کرمانجی نقاط دیگری از جهان نیز در حال کم‌رنگ شدن است و این تغییر همزمان را می‌توان فراتر از تأثیرات زبانی ناشی از کم‌کوشی گویشوران این گویش در بردار زمان دانست. مفروضاتی دیگر مانند کم‌رنگ شدن تمایز جنسیتی و تغییر نقش بشر معاصر، از عامل تأثیرپذیر (در برابر طبیعت) به عامل تأثیرگذار را نیز می‌توان از عوامل زمانی کم‌رنگ شدن کاربرد ارگتیو دانست.

ب) سایر زبانها و گویش‌ها

کوچ اقوام مختلف کرمانج در چند قرن اخیر بافت جمعیتی شهرهای خراسانهای شمالی و مرکزی را به سمت ایجاد گونه‌هایی ترکیبی از زبانهای فارسی، کرمانجی، ترکی و غیره سوق داده است. این هم‌کناری زبانها منجر به تأثیرگذاری بین آنها شده است. در قسمت‌های شمالی خراسان تراکم جمعیتی و شهرهای بزرگ بیشترند و در نتیجه توسعه و ارتباطات شهری، زبان فارسی را پر کاربردتر کرده و تأثیرات آن را افزایش داده است. همچنین این شهرها بافتی چندگویشی دارند و در شهرهایی مانند بجنورد و قوچان می‌توان ترکیبی از زبانهای فارسی، کرمانجی و ترکی را مشاهده کرد. در قسمت‌های جنوبی‌تر بافت جمعیتی تراکم کمتری دارد و اختلاط بین زبانهای مختلف نیز کمتر شده، در نتیجه ساخت گویش کرمانجی در این مناطق تغییر کمتری یافته است. همچنین در میان روستاهای تک‌گویشی یا عشایری که ارتباطات کمتری با جامعه شهری دارند، ساخت گویش کرمانجی محفوظ‌تر باقی مانده است.

در بعضی شهرها و مناطق روستایی که گویشوران ترک‌زبان فراوان هستند، تأثیر کرمانجی از ترکی چنان است که گویش ساکنان کرمانج آن نواحی *niw turki* (نصفه ترکی) خوانده می‌شود. برای مثال در روستای بگلر متأثر از گویش ترکی و فارسی نظام ارگتیو به نظام فاعلی - مفعولی تغییر یافته و در گویش این روستا حالت ارگتیو تنها در ضمائر فاعلی و غیرفاعلی باقی مانده است: (tæ mən di = تو مرا دیدی). البته این تمایز هم به مرور زمان در حال فروپاشی است و ضمائر فاعلی در جای خود ظاهر می‌شوند: (æz tæ dim = من تو را دیدم) (نک. قنبری بگلر، ۱۳۹۲: ۱۴-۱۵). در نقطه مقابل در روستای باغچق حالت ارگتیو تا اندازه زیادی حفظ شده است و حتی نشانه‌های جنس نیز هنوز در گویش ساکنان این روستا معتبر است.

در پیشی که در سال ۱۳۹۱ به وسیله پرسشنامه از میان ۱۰۰ نفر از دانش‌آموزان مدارس شهر شیروان و خانواده‌های آنها صورت پذیرفته است، نتایج زیر درباره ساخت نحوی گویش ساکنان این شهر حاصل شده است:

جدول d: انواع نظام نحوی در گویش کرمانجی شهر شیروان

درصد	نظام حالت‌دهی
٪۵۴	ارگتیو
٪۲۶	افعی (فاعل و مفعول در حالت غیرمستقیم قرار دارند)
٪۵	ارگتیو-فاعلی
٪۲	سه‌گانه
٪۵	فاعلی-ارگتیو
٪۸	فاعلی-مفعولی

پژوهشگران از پایش فوق نتیجه گرفته‌اند تبدیل نظام ارگتیو به فاعلی-مفعولی در کرمانجی خراسان فرایندی تدریجی است و می‌توان طیفی از مراحل مختلف این تغییر را در میان گویشوران کرمانج خراسان مشاهده کرد (تقوی و علیزاده، ۱۳۹۴: ۱۸-۱۹). ناگفته نماند که در کرمانجی خراسان قاعده خاصی برای شمار مفعول وجود ندارد. در بعضی مواقع مفعول به همراه نشانه‌های جمع آورده می‌شود و در بعضی اوقات نیز به شکل خنثی و بدون نشان می‌آید. در این مواقع تنها از ضمایر پیوستی فعل می‌توان پی به مفرد یا جمع بودن مفعول برد:

mə mivan di	من مهمان را دیدم
mə mivan din	من مهمانها را دیدم

حال اگر فاعل این جمله از مفرد به جمع تغییر یابد، در جمله (mə mivan din = ما مهمانها را دیدیم) فعل جمله از لحاظ شمار با مفعول ناهمسان و با فاعل همسان می‌گردد، و درواقع ارگتیو مطلق به ارگتیو ناقص تبدیل می‌شود. بنابراین در کرمانجی خراسان بسته به معنی جمع یا مفرد مفعول، با ارگتیو مطلق یا ناقص روبه‌رو هستیم. این فرایند تغییر درون‌زبانی همانند مثالی است که پیشتر در خصوص کرمانجی دیاربکر شرح داده شد و در آن فعل از لحاظ شمار از فاعل جمله تبعیت می‌کرد. البته اگر ضمایر در جایگاه مفعولی قرار بگیرند، با توجه به مشخص بودن شمار آنها ارگتیو کامل خواهد بود.

با وجود تغییر تدریجی حالت ارگتیو به فاعلی-مفعولی در شهرهای خراسان، میزان و سرعت این تغییر در تمام نقاط یکسان نیست، و هر قدر به سمت نقاط غربی و شمالی استان

خراسان حرکت کنیم، در شهرهایی مانند آشخانه و اسفراین غلبه نظام فاعلی - مفعولی بیشتر می‌شود. با این حال در مجموع می‌توان گفت سرعت تغییرات در گویش کرمانجی خراسان بسیار بالاست. این تغییرات تا اندازه‌ای است که نه تنها در بین گویش دو نسل فاصله‌هایی ایجاد کرده بلکه حتی گویش بعضی جوانان از طرف بعضی دیگر مورد نقد و اعتراض قرار می‌گیرد. سرعت بالای تغییرات گاه به اتفاقات بامزه‌ای می‌انجامد:

برای مثال مطربی که پسوندهای جنسیت در گویش او تمایز ندارد، ممکن است در شهر یا کشور دیگری که این تمایز کماکان باقی مانده است پسوندهای جنسی را به گونه‌ای معکوس تلفظ کند: ləjlo (ندای نام لیلی با پسوند مذکر!)، که این امر قطعاً برای شنوندگان ترانه مضحک خواهد بود. همچنین است جمله *mən jiv xar* که در میان گویشوران کرمانج‌زبان برخوردار از نظام ارگتیو، معنی «من شام خوردم» می‌دهد با توجه به غیرفاعلی بودن ضمیر *mən* و تطابق فعل با مفعول، ممکن است از طرف کرمانج‌زبانان دارای نظام فاعلی - مفعولی اینگونه معنی شود: «شام من را خورد»!

۷. ارگتیو در گویش کرمانجی رودبار

با توجه به اینکه حالت ارگتیو در میان کرمانجهای دشت آمارد و قوم عمارلو در حاشیه شهر نیشابور (که کوچندگان کرمانج شهرستان رودبار بخشی از آنها هستند) باقی مانده است، خواه ناخواه می‌بایست حذف نشانه‌های جنس و تغییر نظام ارگتیو گویشوران کرمانج رودباری در فاصله بعد از کوچ دوم در زمان نادرشاه افشار (۱۱۴۱ ه.ق.) تا ۱۰۰ سال گذشته روی داده باشد. اگرچه در حال حاضر سرعت تغییر در گویش کرمانجی خراسان بیشتر از کرمانجی رودبار است اما نباید از نظر دور داشت که تغییرات حال حاضر گویش خراسانی در فاصله‌ای دورتر در گویش رودباری روی داده است؛ با این تفاوت که این تأثیرپذیری قبل از گسترش رسانه‌های دیداری و شنیداری ملی و منطقه‌ای و در مواجهه مستقیم با فارسی‌زبانان ایجاد شده است. البته در مناطقی مانند روستای جعفرآباد خلخال که در مرز استان گیلان قرار دارد، با وجود عوامل

تأثیرگذار درون و بیرون‌زبانی گویش کرمانجی محفوظ‌تر از شهرستان رودبار است، و نظام نحوی گویشوران ارگتیو است.

همانطور که پیشتر اشاره شد بی‌نظمی یا استفاده نابجای ضمائر فاعلی و مفعولی در کرمانجی خراسان، در مسیر تغییر به نظام فاعلی-مفعولی گویش کرمانجی رودبار کاملاً از بین رفته است. حتی فراتر از زبان فارسی که در واقع تمایز شکلی میان ضمائر فاعلی و مفعولی در آن وجود ندارد و تنها با افزودن نشانه مفعولی (را) از هم تفکیک می‌شوند، در کرمانجی رودبار این ضمائر دو شکل متفاوت یافته‌اند (به جدول b مراجعه شود).

با توجه به همسانی بیشتر صرفهای مختلف فعل در نظامهای ارگتیو، دو ساخت همسان برای فعل‌های دوم‌شخص و سوم‌شخص مفرد مختوم به مصوت *i*- و همین‌طور افعال دوم‌شخص و سوم‌شخص جمع را می‌توان از معدود نشانه‌های سیر تغییر درون‌زبانی حالت ارگتیو در گویش کرمانجی رودبار دانست. به مثالهای زیر توجه کنید:

گویش کرمانجی رودبار (نظام فاعلی-مفعولی)	
tu mivan ə di	تو مهمان را دیدی
mivan tæ di	مهمان تو را دید

در کرمانجی *i* ضمیر پیوستی فعل دوم‌شخص است، اما از آنجاکه ریشه فعل (*di*) نیز مختوم به *i* است، بنابراین یکی از این دو، در صرف دوم‌شخص فعل حذف می‌گردد و در نتیجه صیغه دوم و سوم‌شخص در حالت مفرد هم‌شکل می‌شوند. با توجه به پس‌زمینه معنایی نظام فاعلی-مفعولی در مثال فوق فعل به فاعل بر می‌گردد، اما در پس‌زمینه معنایی نظام ارگتیو این فعل معطوف به مفعول به حساب می‌آید. جمله‌های فوق در کرمانجی خراسان این گونه نوشته می‌شود:

tæ mivan di	تو مهمان را دیدی
mivan tu di	مهمان تو را دید.

همانطور که می‌بینیم در حالت ارگتیو، فعل *di* با مفعول دستوری مطابقت دارد نه با عامل (فاعل معنایی). شرح فوق در مورد صیغه‌های دوم‌شخص و سوم‌شخص جمع نیز صدق می‌کند:

شما مهمانها را بردید	hun mivan-an bærən
----------------------	--------------------

پسوند **ən** در کرمانجی نشانه جمع مشترک در پایان صیغه‌های دوم شخص و سوم شخص است. با توجه به بافت نحوی و معنایی نظام فاعلی - مفعولی در مثال فوق، فعل به فاعل (دوم شخص) باز می‌گردد؛ ولی در بافت نحوی و معنایی نظام ارگتیو این فعل معطوف به مفعول است. این جمله در کرمانجی خراسان این‌گونه نوشته می‌شود:

شما مهمانها را بردید.	wæ mivan bærən
-----------------------	----------------

همچون مثال قبلی در حالت ارگتیو، در جمله فوق فعل **bærən** با مفعول دستوری مطابقت دارد نه با عامل (فاعل معنایی). این تفسیر با مثالی که پیشتر درباره سیر تغییر نظام ارگتیو در کرمانجی دیاربکر آوردیم مطابقت دارد:

من مردم را دیدم	mən mæriv-an dit
تو مرا دیدی	tæ mən dit
حسن سیب خورد.	hæsæn siv xar

ثبات نسبی فعل سوم شخص مفرد در کنار فاعل با شمار متفاوت، موجب شده است تا فاعل سوم شخص با این فعل مطابقت کند و جمله ریختی فاعلی - مفعولی بگیرد. در فرایند این تفسیر می‌توان گفت صیغه سوم شخص فعل در کرمانجی به دلایل آوایی و غیره آنقدر مانایی داشته تا رفته رفته در حالت جمع برای صیغه دوم شخص نیز استفاده شده است و با توجه به نظام فاعلی - مفعولی در کرمانجی رودبار این فعل به فاعل جمله (خواه مخاطب و خواه غایب) تعلق یافته است.

در پایان این بخش با ذکر مثالهایی حالت نحوی جمله در دو نظام ارگتیو کرمانجی خراسان و فاعلی - مفعولی کرمانجی رودبار نشان داده می‌شود.

۸. مقایسه تطبیقی چند جمله با فعل ماضی متعدی در گویش کرمانجی خراسان و رودبار

جدول e: ارگتیو کامل در گویش کرمانجی خراسان (مفعول معنایی: اسم مفرد)

معنی فارسی	عامل (فاعل معنایی)	فاعل (مفعول معنایی)	فعل
من مهمان را بردم	mən	mivan	bər
تو مهمان را بردی	tæ	mivan	bər
او مهمان را برد (مذکر)	wi	mivan	bər
او مهمان را برد (مؤنث)	wə	mivan	bər
ما مهمان را بردیم	mæ	mivan	bər
شما مهمان را بردید	wæ	mivan	bər
آنها مهمان را بردند	wan	mivan	bər

جدول f: ارگتیو ناقص در گویش کرمانجی خراسان (مفعول معنایی: خنثی = فاقد نشانه جمع)

معنی فارسی	عامل (فاعل معنایی)	فاعل (مفعول معنایی)	فعل
من مهمانها را بردم	mən	mivan	bərən
تو مهمانها را بردی	tæ	mivan	bərən
او مهمانها را برد (مذکر)	wi	mivan	bərən
او مهمانها را برد (مؤنث)	wə	mivan	bərən
ما مهمانها را بردیم	mæ	mivan	bərən
شما مهمانها را بردید	wæ	mivan	bərən
آنها مهمانها را بردند	wan	mivan	bərən

در صیغه‌های جمع به خاطر عدم وجود نشانه جمع در مفعول، فعل از لحاظ شمار ظاهراً با فاعل مطابقت دارد.

جدول g: ارگتیو کامل در کرمانجی خراسان (مفعول معنایی: ضمیر)

معنی فارسی	عامل (فاعل معنایی)	فاعل (مفعول معنایی)	فعل
من تو را بردم	mən	tu	bər
تو من را بردی	tæ	æz	bər
او تو را برد (مذکر)	wi	tu	bər
او تو را برد (مؤنث)	wə	tu	bər
ما شما را بردیم	mæ	hun	bər
شما ما را بردید	wæ	æm	bər
آنها شما را بردند	wan	hun	bər

جدول ۱: ساخت جمله متعدی در گویش کرمانجی رودبار (نظام فاعلی - مفعولی)

معنی فارسی	فاعل	مفعول مفرد	فعل
من مهمان را بردم	æz	mivan-ə	bərəm
تو مهمان را بردی	tu	mivan-ə	bəri
او مهمان را برد	æw	mivan-ə	bər
ما مهمان را بردیم	æm	mivan-ə	bərəni
شما مهمان را بردید	hun	mivan-ə	bərən
آنها مهمان را بردند	æwana	mivan-ə	bərən

جدول ۲: ساخت جمله متعدی در گویش کرمانجی رودبار (نظام فاعلی - مفعولی)

معنی فارسی	فاعل	مفعول جمع	فعل
من مهمانها را بردم	æz	mivan-an	bərəm
تو مهمانها را بردی	tu	mivan-an	bəri
او مهمانها را برد	æw	mivan-an	bər
ما مهمانها را بردیم	æm	mivan-an	bərəni
شما مهمانها را بردید	hun	mivan-an	bərən
آنها مهمانها را بردند	æwana	mivan-an	bərən

۹. نتیجه‌گیری

کرمانجی‌های ایران در گستره جغرافیایی وسیعی از غرب تا شرق کشور در استانهای آذربایجان غربی، گیلان، مازندران، قزوین، تهران و خراسان پراکنده‌اند. بیشتر این گویشوران که ساکن خراسان‌اند در زمان شاه‌عباس صفوی، به دلایل سیاسی از مناطق غربی ایران به این منطقه کوچانده شده‌اند. گروهی از این اقوام به دلایل مشابه در زمان نادرشاه افشار به نواحی کوهستانی جنوب استان گیلان کوچیدند و در بخش‌های خورگام و عمارلوی شهرستان کنونی رودبار ساکن شدند. کرمانجی مانند تمامی زبانها و گویشها در سیر تاریخی و جغرافیایی خود تغییراتی یافته است. این تغییرات بسته به میزان ارتباط با گویشوران سایر زبانها، رسانه‌های ملی و محلی و نظام آموزشی جاری متفاوت است. بخشی از تغییرات این گویش در فرایند کم‌کوشی گویشوران و ساده‌سازی زبانی به صورت طبیعی اتفاق افتاده است. در گویش کرمانجی خراسان تحت تأثیر

عواملی مانند زبان فارسی و ترکی، نظام آموزشی و آثار مکتوب و رسانه‌های همگانی فارسی‌زبان و برخی عوامل دیگر نشانه‌های جنس و حالت‌نمایی کم‌رنگ شده است. همچنین نظام نحوی کنایی (ارگتیو) نیز رفته‌رفته در حال فروپاشی است. در گویش کرمانجی رودبار متأثر از زبان فارسی، ساخت مجهول ترکیبی تغییر یافته است، نشانه‌های تمایز جنس دستوری از بین رفته و نشانه‌های حالت‌نمایی نیز تا حد امکان تقلیل یافته است. همچنین نظام نحوی این گویش از حالت کنایی (ارگتیو) به نظام فاعلی-مفعولی تغییر پیدا کرده است. با وجود این تغییرات، گویش کرمانجی رودبار در مقابل ساختهای نحوی و صرفی زبان فارسی به شکل کامل منفعل نبوده است، چنانکه در مواردی اگر ساختهای مذکور با نظام آوایی و دستوری گویش کرمانجی در تعارض بوده‌اند، از بستر این تعارض و ناهمخوانی ساختهای جدیدی ایجاد شده است. مثلاً نارسایی معنایی ساخت فعل مجهول فارسی در بعضی افعال کرمانجی منجر به ایجاد شکل متفاوتی از فعل مجهول در گویش کرمانجی رودبار شده است که مشابهی در سایر گویشهای کرمانجی ندارد. همچنین با وجود نظام فاعلی-مفعولی، برخلاف زبان فارسی این مسأله باعث کم‌رنگ شدن تمایز ضمائر فاعلی و غیرفاعلی نشده است؛ از سوی دیگر، بی‌نظمی موجود در جایگاه ضمائر فاعلی و غیرفاعلی که گویش‌های مختلف کرمانجی خراسان با توجه به میزان تأثیرپذیری از نظام فاعلی-مفعولی فارسی متحمل آن شده‌اند، در گویش کرمانجی رودبار وجود ندارد. در مجموع می‌توان گفت گویش کرمانجی رودبار در مسیر آسان‌سازی زبانی، برخی ساختهای صرفی، نحوی و نشانه‌ای خود را از زبان فارسی اخذ کرده است؛ اما اگر ساختهای اخذ شده در پاره‌ای از افعال، کلمات و صرفها مغایر با اصل روانی و رسایی زبان بوده‌اند به شکل پویا اقدام به حفظ تمایزهای کهن یا ایجاد ساختهای نو نموده است.

پیوست

آوانگاشت معیار با معادل متناظر آن در نویسه‌های متداول کرمانجی

آوانگاشت معیار	æ	ə	ɸ	ɸʰ	dʒ	j	i	ʒ
نویسه متداول کرمانجی	e	i	Ş	Ç	c	y	Î	j

کتابنامه

- ابراهیم‌پور، م.ت. (۱۳۷۳). *واژه نامه فارسی-کردی*. تهران: نشر ققنوس.
- امامی، ح. و سبزه، م. (۱۳۹۲). «مقایسه نظامی آوایی گویش کرمانجی خراسانی و کردی ایلامی»، *فرهنگ ایلام*، دوره ۱۴، شماره ۴۰ و ۴۱، صص ۱-۱۵.
- انصاف‌پور، غ.ر. (۱۳۷۹). *تاریخ سیاسی و جغرافیایی مردم کرد از شرقی ترین تا غربی ترین*. تهران: انتشارات ارمغان.
- بلو، ژ. و باراک، و. (۱۳۸۷). *دستور زبان کردی (کرمانجی)*. ترجمه علی بلخکانلو (پاک سرشت)، قم: انتشارات عمو علوی.
- پاک‌سرشت، ع. و عمرزاده، ش و سایرین (نت: ۱۳۹۱). *فرهنگ کردی (کرمانجی)- فارسی*: <http://www.evar.blogfa.com/post/115>
- تقوی گلپان، م. و عزیزاده، ع. (۱۳۹۱). *مقایسه نظام حالت دهی گویش کرمانجی خراسان با نظام زبان فارسی معاصر*. پایان‌نامه چاپ نشده کارشناسی ارشد، دانشگاه بیرجند.
- ترقی اوغاز، ح.ع. (۱۳۷۹). *مقایسه ساخت فعل در کرمانجی خراسان، کردی مهابادی و کردی کرمانشاهی*. پایان‌نامه چاپ نشده کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- توحدی، ک. (۱۳۶۲). *حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران*. ج ۲، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- توحدی، ک. (۱۳۷۰). *حرکت تاریخی کرد به خراسان*. ج ۱، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- جلایرلان، ع. (۱۳۷۱). *بررسی گویش کرمانجی خراسان*. پایان‌نامه چاپ نشده کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- دانش‌پژوه، ف. (۱۳۸۹). *ارگتیو در زبان کردی کرمانجی (بادینی)*، سورانی، هورامی. تهران: نشر داستان.
- دانش‌پژوه، ف. و کریمی دوستان، غ. ح. (ایترنت: ۱۳۹۳- آماده انتشار). «مجهول در کرمانجی و سورانی بر پایه دستور نقش و ارجاع». *مجله جستارهای زبانی*. صص (نت: ۱-۲۶).
- رایینو، ه.ل. (۱۳۷۴). *ولایات دارالمرز ایران: گیلان*. ترجمه جعفر خمami زاده. رشت: انتشارات طاعتی.
- راسخ مهند، م. و نقشبندی، ز. (۱۳۹۲). *تأثیر عوامل کلامی بر تعیین نوع الگوی حالت در گویش هورامی*، *مجله جستارهای زبانی*، دوره ۴ شماره ۴ (پیاپی ۱۶). صص ۸۷-۱۰۹.

- رحیمی دوین، ح. (۱۳۷۰). مقایسه ساختاری زبان کرمانجی و انگلیسی با تأکید بر مطالعه خطاها در نظام عناصر جملات انگلیسی در زبان آموزان مقطع راهنمایی تحصیلی. پایان نامه چاپ نشده کارشناسی ارشد. دانشگاه فردوسی مشهد.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. (۱۳۸۲). چند نکته دستوری در گویش تالشی، مجله گویش‌شناسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، شماره اول، صص ۵۲-۴۱.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. (۱۳۸۶). ساخت ارگتیو در گویش تاتی خلخال. مجله ادب پژوهی. شماره ۱. صص ۸۹-۱۰۵.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و جلاله‌وند آکامی، م. (۱۳۹۰). فعل مجهول در زبانها و گویش‌های ایرانی. مجله ادب پژوهی. شماره ۱۶. صص ۳۴-۹.
- زنگلی، ج.ق. (بی تا). دیوان اشعار. (بی جا). نسخه خطی.
- سبزه‌علیپور، ج. و ایزدی‌فر، ر. (۱۳۹۳). نظام حالت‌نمایی در گویش تاتی خلخال. مجله جستارهای زبانی. دوره ۵، شماره ۴ (پیاپی ۲۰)، صص ۱۰۳-۱۳۳.
- شریفی‌نژاد، ی. (۱۳۹۱). لهجه‌های زبان کرمانجی و جایگاه لهجه کرمانجی خراسانی در آن: <http://kormanji.mihanblog.com/extrapage/lahjekormanji>
- طاهرزاده، ع. (۱۳۸۳). عشایر کرد شمال خراسان. مشهد: انتشارات خلیلیان.
- علیزاده، ع. و تقوی گلپان، م. (اینترنت: ۱۳۹۴-آماده انتشار). ساخت ارگتیو و فروپاشی آن در گویش کرمانجی خراسان. مجله زبان پژوهی. صص (نت: ۱-۲۴).
- قنبری بگلر، ج. و الیاسی، م. و ایزانلو، ع. (۱۳۹۲). بررسی تفاوت‌های گویش کرمانجی بیگلر با گویش‌های کرمانجی مجاور. مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، شماره صص ۱-۱۹.
- کریمی، ی. (۱۳۹۱). مطابقه در نظام کنایی (ارگتیو) زبانهای ایرانی: رقابت واژه‌بست و وند، مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی. سال چهارم، شماره ۲. صص ۱-۱۸.
- مصطفوی گرو، ح.ع. (۱۳۸۶). بررسی تاریخی نظام آوایی گویش کرمانجی خراسان. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد. شماره ۱۵۹. صص ۳۳-۶۷.

برخود فرض می‌دانیم از اطلاعاتی که محققان کرمانج، آقایان محمود قربانپور از چناران و محمدتقی گلپان از شیروان درباره گویش کرمانجی خراسان در اختیارمان قرار داده‌اند، سپاسگزاریم.

دکتر رضوان متولیان نایینی (استادیار زبانشناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده مسوول)^۱
علیرضا پرهام (دانشجوی کارشناسی ارشد زبانشناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)^۲

تحلیلی بین‌زبانی از ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی

چکیده

گسترده‌گی انواع ساخت‌های غیرشخصی و رویکردهای متفاوتی که در بررسی آنها اتخاذ گردیده است، موجب پدید آمدن آراء متفاوت و گاه متناقض، درباره‌ی دسته‌بندی این ساخت‌ها و نقش دستوری و معنایی اجزای سازنده‌ی آنها شده است. این نکته لزوم مطالعه‌ی این ساخت‌ها را با رویکردی تازه که مبنای مشترکی را برای مطالعه‌ی انواع متنوع ساخت‌های غیرشخصی برگزیند، آشکار می‌سازد. در پژوهش پیش‌رو، دو رویکرد رایج نقش‌گرا و ساخت‌گرا که همواره در بررسی این ساخت‌ها به چشم می‌خورند با هم تلفیق شده‌اند و سازوکاری جدید را برای بررسی این ساخت‌ها بوجود آورده‌اند. این پژوهش ساخت‌های غیرشخصی را بیشتر از دیدگاه فاعل سرنمون و ویژگی‌های آن تحلیل می‌کند؛ بدین ترتیب که به پیروی از مالچوکو و آگاو (۲۰۱۱)، از بین ویژگی‌های نقش‌های ای که کینان (۱۹۷۶) آنها را ویژگی‌های نقش‌های فاعل سرنمونی می‌داند چهار ویژگی (ارجاعی، معین، مبتدا و کنشگر بودن) را بر می‌گزیند و سپس در پی این ادعا که کاهش این ویژگی‌های نقش‌ی، در شکل‌گیری جملات انعکاس یافته، جمله‌ها را به سوی غیرشخصی شدن هدایت می‌کند؛ به تحلیل بین‌زبانی از ساخت غیرشخصی در زبان فارسی می‌پردازد و دسته‌بندی نوینی از این نوع ساخت در زبان فارسی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: ساخت غیرشخصی، تحلیل بین‌زبانی، ویژگی‌های نقش‌ی فاعل، فاعل بنیادین.

۱. مقدمه

ساخت غیرشخصی، از نظر نقش‌گرایی ساخت‌هایی هستند که کنش‌گر در آنها کمرنگ جلوه داده شده است و از دیدگاه ساخت‌گرایی، ساخت‌هایی هستند که فاقد نهاد [یا ویژگی‌های دستوری نهاد مانند تصریف فعل] می‌باشند (مالچوکو و سایوایرسکا ۲۰۱۱: ۲). طبقه‌بندی و بیان نقش دستوری اجزای ساخت‌های

غیرشخصی زبان فارسی، همواره در بین زبان‌شناسان و دستورنویسان، موضوعی مورد مناقشه و چالش برانگیز بوده است. دامنه‌ی اختلاف نظرها پیرامون ساخت‌های غیرشخصی به حدی گسترده است که ضرورت پرداختن به ساخت‌های غیرشخصی با یک رویکرد جدید بر کسی پوشیده نیست و در واقع اختلاف نظرهای موجود که در پیشینه نگاهی اجمالی به آن خواهیم داشت، نیاز به بررسی و تحلیل این بحث با یک مبنای مشترک را بر همگان آشکار می‌سازد. پژوهش پیش‌رو از دسته‌بندی‌های سنتی که غیرشخصی بودن را صرفاً در نبود مطابقت بین نهاد و فعل و یا عدم تصریف فعل می‌دانستند؛ پای را فراتر می‌گذارد و دریچه‌ای تازه به روی این موضوع می‌گشاید. بدین منظور در پژوهش حاضر از دیدگاهی تازه یعنی تحلیل بین‌زبانی و بر-اساس کاهش ویژگی‌های نقشی فاعل و نمود صوری این کاهش ویژگی‌ها، ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، با توجه به اختلاف آراء شدیدی که در حوزه‌ی ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی وجود دارد، در پی یافتن یک مبنای مشترک برای حل و فصل مسأله‌ی غیرشخصی‌ها به پیروی از مالچوکو^۱ و آگاو^۲ (۲۰۱۱)، دو شیوه‌ی سنتی مطالعه‌ی ساخت‌های غیرشخصی، یعنی شیوه‌ی ساخت‌محور و شیوه‌ی نقشی - ارتباطی^۳، با هم تلفیق می‌گردد. ترکیب این دو شیوه، با این فرض که کاهش ویژگی‌های نقشی فاعل، با تغییرات صوری در ساختار جمله همراه است، اصلی است که به پیروی از مالچوکو و سایوایرسکا در پژوهش پیش‌رو، مد نظر قرار گرفته است.

ویژگی‌هایی که به عنوان ویژگی‌های نقشی فاعل انتخاب شده است، برگرفته از پژوهش جامعی می‌باشد که توسط کینان (۱۹۷۶) درباره‌ی فاعل انجام شده است. وی ویژگی‌های فاعل را در جمله‌های بنیادین^۴ استخراج نموده است و آنها را "ویژگی‌های فاعل بنیادین"^۵ می‌نامد. از بین ویژگی‌های معرفی شده توسط وی، به پیروی از برخی صاحب‌نظران مانند گیوان^۶ (۲۰۰۱)، مالچوکو و آگاو (۲۰۱۱)، چهار ویژگی که از دسته‌ی ویژگی‌های نقشی فاعل هستند، برگزیده

1 Malchukov

2 Siewierska

3 communicative-functional

4 basic sentences

5 basic subject

6 Givon

می‌شود. فرضیه‌ی آنها این است که کاهش این چهار ویژگی که عبارتند از "معین بودن"، "مبتدا بودن"، "ارجاعی بودن" و "کنش‌گر بودن" (شامل "جاندار بودن" و "ارادی بودن") موجب تغییر در ویژگی‌های صوری جمله و غیرشخصی شدن جمله‌ها می‌شود. پس از بررسی داده‌های زبان‌های مختلف و ارائه‌ی تحلیلی بین‌زبانی از این ساخت، استفاده‌ی زبان فارسی از این راهکارها نیز بررسی می‌گردد و در نهایت سعی می‌شود از طریق تلفیق دو دیدگاه نقش‌گرا و ساختگرا، طبقه‌بندی جدیدی از ساخت‌های غیر شخصی در زبان فارسی ارائه گردد.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

تحلیل ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی در دیدگاه‌های صاحب‌نظران مختلف دارای نقاط اشتراک و افتراق فراوانی است. از جمله موارد افتراق می‌توان به نوع ساخت‌هایی که هر یک در طبقه‌بندی خود گنجانده‌اند، اشاره کرد. به طور کلی صرف از موارد اختلاف و جزئیات، موارد پنجگانه زیر در طبقه‌بندی‌های موجود یافت می‌شوند:

الف. ساخت‌های غیر شخصی دارای ضمیر متصل (ساخت‌های پی‌بستی)، نظیر: "خوشم می‌آید، حسودی‌اش شد، ماتشان برد و ..." صاحب‌نظران به علت محدود بودن صرف این افعال به سوم شخص مفرد و عدم تصریف آن در صیغگان دیگر، به اتفاق این نوع ساخت را غیرشخصی می‌دانند، با این وجود در خصوص تحلیل و نامگذاری چنین ساخت‌هایی که نظر اکثر زبان‌شناسان فارسی‌زبان را به خود جلب کرده است اتفاق نظر وجود ندارد. یکی از موارد مورد اختلاف زبان‌شناسان و دستورنویسان درباره‌ی این ساختارها، نقش دستوری ضمیر متصل موجود در آنها می‌باشد. اکثر زبان‌شناسان (احمدی گیوی و انوری ۱۳۷۳، ناتل خانلری ۱۳۷۷، راسخ مهند ۱۳۷۶، وحیدیان کامیار ۱۳۸۲، قمشی ۱۹۹۶، برجسته ۱۹۸۳، فشندکی و حق‌بین ۱۳۸۹، یادگار کریمی ۲۰۱۳، تکستن ۱۹۷۸، لازار ۱۹۵۹) این ضمیر را فاعل و به ندرت (گلچین عارفی ۱۳۹۰) آن را مفعول بهره‌ور دانسته‌اند. ناتل خانلری (۱۳۷۷) این ضمیر را از نظر معنایی فاعل و از حیث دستوری مفعول می‌داند. برخی نیز مانند قمشی ۱۹۹۶ و راسخ

1 definiteness

2 topicality

3 referentiality

4 agentivity

5 animacy

6 non-volitionality

مهند ۱۳۷۶ این ضمیر را نوعی فاعل تجربه‌گر در نظر گرفته‌اند. تعدادی از زبان‌شناسان (احمدی گیوی و انوری ۱۳۷۳، ناتل خانلری ۱۳۷۷، وحیدیان کامیار ۱۳۸۲) ضمیر متصل در ساخت پی‌بستی را شناسه دانسته‌اند و محدود افرادی مانند شفایی (۱۳۶۳) و واحدی لنگرودی (۱۳۸۵) این ساخت‌ها را فاقد نهاد و ضمیر متصل در آنها را دارای کارکردی کاربردشناختی "برجسته‌سازی" فرض کرده‌اند.

حتی درباره‌ی نام این ساختارها نیز دیدگاه یکسانی وجود ندارد و نام‌های مختلفی از قبیل "فعل مرکب پی‌بستی" (راسخ مهند ۱۳۷۶)، "فعل‌های یک شناسه‌ای" (وحیدیان کامیار ۱۳۸۲)، "فعل مرکب تجربه‌ای" (برجسته ۱۹۸۳)، "جملات قالبی و کلیشه‌ای" (دبیر مقدم ۱۳۷۶ و ارزشنگ ۱۳۷۴) "ساخت غیرشخصی قالبی" (نجفیان و واحدی لنگرودی ۱۳۸۲) و "گزاره مرکب غیرشخصی" (یادگار کریمی ۲۰۱۳) بر آن گذارده شده است.

ب. ساخت‌های غیرشخصی دارای فعل‌های ناقص، مانند: "می‌توان گفت، باید رفت و ...". در مقایسه با ساخت مذکور، این ساخت در طبقه‌بندی محققان کمتری به چشم می‌خورد، با این وجود در آثار مختلف زبان‌شناسان به آن اشاره شده است. ناتل خانلری (۱۳۷۷: ۱۳۸) افعال ناقصی مانند "بایستن"، "شایستن" و "توانستن" را جزء افعال غیرشخصی طبقه‌بندی می‌کند. شفایی (۱۳۶۳: ۱۶۸-۱۶۹) ساخت‌های حاوی این افعال را نوعی "جملات بی‌شخص اصیل" می‌داند و معتقد است در این جمله‌ها نهاد به دلیل دگرگونی‌های ساختاری و معنایی کمرنگ شده است و به دلیل از دست دادن قوام دستوری خود قابل بازشناسی نیست. قمشی (۲۰۰۱) در مقاله‌ی "کنترل و مطابقه‌ی موضوعی" فعل‌هایی از این دست را در زمره‌ی افعال غیرشخصی می‌داند و متمم این افعال را از نوع بند در نظر می‌گیرد مانند:

۱. می‌شد فهمید (که) [چرا آنها نیامده بودند].

نجفیان و واحدی لنگرودی (۱۳۸۲) چنین ساخت‌هایی را که از یک فعل وجهی یا کمکی مانند "باید"، "می‌شود"، "می‌توان" و یک مصدر مرخم ساخته شده‌اند، ساخت‌های غیرشخصی مرخم "می‌نامند. آنها "می‌توان" و شکل گفتاری آن "می‌شه" را پربسامدترین عضو این گروه می‌دانند.

فشندکی و حقی‌بین (۱۳۸۹) این ساخت‌ها را غیرشخصی پوچ واژه‌ای می‌نامند زیرا بر این باورند که جمله‌های حاوی این عبارت‌ها در زیرساخت پوچ واژه‌ای در خود داشته‌اند. مثلاً

عبارتی مانند "می توان گفت." یا "باید گفت." در زیرساخت به شکل "این می تواند گفته شود." و "این بایسته است که گفته شود." بوده‌اند.

فخرروحانی (۱۳۸۰) به پیروی از باطنی (۱۳۷۰:۱۳۱) فعل‌های غیرشخصی فارسی را آنهایی می‌داند که «از دستگاه‌های شخص و عدد انتخاب نمی‌کنند» و به فعل‌هایی مانند "می‌توان و می‌شود" در مثال‌های "می‌توان دید." و "می‌شد رفت." اشاره می‌کند. وی با استناد به انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۰:۷۳) به "توانستن"، "بایستن" و "شایستن" نیز اشاره می‌کند. ج. ساخت‌های ارتقایی که دو دسته را در برمی‌گیرند. دسته‌ی اول ساخت‌هایی که دارای افعال ارتقایی مانند "به نظر رسیدن، احتمال داشتن و..." هستند. (مثلاً: "به نظر می‌رسد که حالش بهتر است.") و دسته‌ی دوم ساخت‌هایی که دارای صفاتی مانند "آشکار، معلوم، یقین، لازم و ..." و یک فعل ربطی هستند. (مثلاً: "آشکار است که او از عهده‌ی این کار بر می‌آید."). این ساخت‌ها نیز به مراتب کمتر مورد عنایت صاحب‌نظران قرار گرفته‌اند و تنها افرادی مانند شفایی (۱۳۶۳)، سیمین کریمی (۱۹۹۰) و نجفیان و واحدی لنگرودی (۱۳۸۲) از این ساخت‌ها به عنوان ساخت غیر شخصی یاد کرده‌اند.

د. ساخت‌هایی که شناسه‌ی نهاد در آنها حذف شده باشد و شناسه‌ی فعل را نیز نتوان فاعل در نظر گرفت، ساخت‌های اسنادی مانند "سرد شد، ابری است و ... و ساخت‌های غیر اسنادی مانند "می‌بارد" در این دسته قرار می‌گیرند. فشندکی و حق‌بین (۱۳۸۹) این نوع جملات را ساخت غیرشخصی ارجاعی می‌نامند چرا که معتقدند برخلاف ساخت‌های غیر شخصی پوچواژه‌ای، در چنین ساخت‌هایی ضمیر ارجاعی ناآشکار، فاعل قلمداد می‌شود و ارجاع این ضمیر با توجه به ساخت تعبیر می‌شود.

ه. سایر موارد: شامل موارد منفردی که تنها تعداد معدودی از محققان به آن اشاره کرده‌اند از جمله صادقی و ارژنگ (۱۳۵۶) و به تبعیت از آنها فخر روحانی (۱۳۸۰) به جملاتی اشاره می‌کنند که در آنها مفهوم غیر شخصی با ضمیر غیر شخصی بیان می‌شود مانند "آنها" یا "آنان" برای اشاره به مردم به صورت عام، یا ضمیر اول شخص جمع برای اشاره به گوینده/نویسنده و مخاطبانش، ضمیر دوم شخص جمع، دوم شخص مفرد و ضمیر "هرکس" و "هیچ‌کس" (آنچه را ناتل خانلری "ضمیر مبهم" می‌خواند).

همچنین واحدی لنگرودی (۱۳۸۵) و نجفیان و واحدی لنگرودی (۱۳۸۲) برخی از ساخت‌های "اسم+شدن" را که به ظاهر مجهول هستند به دلیل این که در زیر ساخت مفعول مستقیمی ندارند، مجهول نمی‌دانند. آنها که معتقدند این ساختارها فاقد فاعل آشکار یا نهان هستند و در رو ساخت آنها یک مفعول برایی وجود دارد، این ساخت‌ها را نوعی مجهول غیر شخصی می‌دانند و به مثال‌های زیر به عنوان نمونه اشاره می‌کنند:

۱. به ایران حمله شد. ۲. صدها میلیون ریال به مردم سیل زده کمک شد.

همانطور که مشاهده شد با توجه به اختلاف آراء شدیدی که در حوزه‌ی ساخت‌های غیر شخصی در زبان فارسی وجود دارد، یافتن یک مبنای مشترک برای حل و فصل مسأله‌ی غیر شخصی‌ها در این زبان امری ضروری به نظر می‌رسد. در بخش‌های بعد سعی می‌کنیم با اتخاذ مبنای نظری مناسب بر حل این مسئله فائق آییم.

۳. چهارچوب نظری

در این بخش ابتدا به دو دیدگاه رایج نقش محور و ساخت محور در خصوص ساخت‌های غیر شخصی می‌پردازیم، سپس با توجه به ارتباط تنگاتنگ مفهوم فاعل و جمله‌های غیر شخصی در تلاش برای تبیین مفهوم فاعل با توجه به دیدگاه‌های موجود، مخصوصاً دیدگاه کینان (۱۹۷۶) خواهیم بود چرا که این دیدگاه مبنای ارتباط دادن مطالعات ساخت محور و نقش محور در این پژوهش است. آنگاه در راستای شفاف‌سازی دیدگاه کینان درباره‌ی فاعل، به توضیح مفهوم "جمله‌های بنیادین" و "فاعل بنیادین" خواهیم پرداخت. پس از آن نشان می‌دهیم که چگونه دیدگاه کینان می‌تواند بین مطالعات نقش محور و ساخت محور ارتباط برقرار کند. در این راستا به پیروی از مالچوکو و آگاو^۱ (۲۰۱۱: ۲۳) از میان ویژگی‌های فراوانی که کینان برای یک فاعل سرنمونی برمی‌شمارد، چهار ویژگی نقشی برگزیده می‌شود. در ادامه‌ی این بخش نشان داده می‌شود که چگونه عدول از این ویژگی‌های نقشی منجر به اعمال تغییرات صوری و غیر شخصی شدن جملات می‌گردد و به این ترتیب راهکارهای صوری برای کاهش ویژگی‌های نقشی فاعل ارائه می‌شود.

۳. ۱. ساخت‌های غیرشخصی از دو دیدگاه نقشگرایی و ساختگرایی

همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد هیچ‌گاه اتفاق نظری قاطع درباره‌ی تعریف ساخت‌های غیرشخصی وجود نداشته است. سایوایرسکا (۲۰۰۸) معتقد است که ساخت‌های غیرشخصی همواره از دو دیدگاه که با هم تا حدودی هم‌پوشانی دارند، بررسی شده‌اند که عبارتند از دیدگاه نقشی - ارتباطی و دیدگاه ساخت محور یا فاعل/نهاد محور^۱. نگرش نخست غیرشخصی بودن را در قالب کمرنگ‌سازی نقش کنش‌گر بررسی می‌کند درحالی‌که نگرش دوم عدم وجود نهاد یا عدم مطابقت فاعل و فعل را عامل غیرشخصی بودن جمله‌ها می‌شمارد (مالچوکو و سایوایرسکا ۲۰۱۱:۲).

نگرشی که کمرنگ‌سازی نقش کنش‌گر را معیار غیرشخصی بودن می‌داند، برخلاف رویکرد نهاد محور که به ویژگی‌های صوری اهمیت می‌دهد، بیشتر بر نوع انتخاب‌های گوینده در تعبیری که از رویدادها دارد، تأکید می‌کند و به تأثیری که این گزینش‌ها در کلام می‌گذارد، اهمیت می‌دهد. این دیدگاه جمله‌هایی را که در آنها چیزی به جز کنش‌گر فاعل جمله باشد نیز به دسته‌ی غیرشخصی‌ها می‌افزاید.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان با تلفیق و در نظر گرفتن هر دو رویکرد ساخت‌گرا و نقش‌گرا مطالعه‌ای انجام داد؟ در پژوهش پیش‌رو خواهیم دید که هرگونه تغییر در ویژگی‌های نقشی جمله منجر به اعمال تغییراتی در ویژگی‌های صوری آن خواهد شد. در واقع مبنای پژوهش حاضر، ویژگی‌های نقشی‌ای است که کینان (۱۹۷۶) برای فاعل برمی‌شمارد و کاهش این ویژگی‌های نقشی که جمله‌ها را به سوی غیرشخصی شدن هدایت می‌کند، با اعمال تغییراتی در ویژگی‌های صوری (ساختی) جمله امکان‌پذیر می‌باشد و تقریباً زبان‌های متفاوت از راهکارهای صوری واحدی یکسان برای تغییر ویژگی‌های نقشی فاعل بهره می‌برند که در ادامه به این راهکارها و مواردی از آنها که در فارسی کاربرد دارند، خواهیم پرداخت.

۲.۳. فاعل و ویژگی‌های آن

با توجه به این‌که مفهوم غیرشخصی خواه ناخواه با مفهوم فاعل گره خورده است به نظر می‌رسد که پیش از پرداختن به مقوله‌ی غیرشخصی‌ها درک مفهوم فاعل و ویژگی‌های آن ضروری است.

تردیدی نیست که فاعل یک مفهوم کلیدی در نظریه‌های زبان‌شناسی است و این مفهوم در چهارچوب‌های نظری متفاوت مورد مطالعه قرار گرفته است. از چهارچوب‌های نظری معروف که به بررسی مفهوم فاعل پرداخته‌اند می‌توان به مطالعات ویژگی‌محور (کینان ۱۹۷۶)، ساختار محور^۱ (گلدبرگ ۱۹۹۵) و شناخت محور^۲ (لانگاکر ۲۰۰۸) اشاره کرد. با کمی تأمل در مطالعات انجام شده درباره‌ی فاعل، می‌توان دریافت با وجود این‌که بی‌تردید در بسیاری از زبان‌ها فاعل عنصری اصلی در دستور زبان است اما اتفاق نظر برای تعریف بین زبانی آن وجود ندارد و در واقع هیچ مفهوم مشترک جهانی برای فاعل وجود ندارد (پلت^۳ ۱۹۷۱؛ جانسون ۱۹۷۷؛ ون لین^۴ ۱۹۷۷، ۱۹۸۱؛ فولی^۵ و ون والین ۱۹۷۷، ۱۹۸۴؛ گری^۶ و کینان ۱۹۷۷؛ کامری ۱۹۸۱).

پس چگونه می‌توان مفهوم فاعل را به گونه‌ای نگرست که بر مبنای آن بتوان بحث غیرشخصی‌ها را به سامان رساند؟ ایثورسان و بارزدل^۷ (۲۰۰۵) راه حل مناسبی را پیشنهاد می‌کنند. آنها رویکردهای مطالعه‌ی فاعل را به دو دسته‌ی رویکردهای صوری (شیوه‌ی بالا به پایین^۸) و رویکردهای نقشی (شیوه‌ی پایین به بالا^۹) تقسیم می‌کنند. رویکرد بالا به پایین مبتنی بر تعریف از پیش مشخص شده‌ای از فاعل می‌باشد. به عبارت دیگر براساس تعریفی از پیش تعیین شده از فاعل، ویژگی‌های فاعل استخراج می‌شوند و آزمون‌های تشخیص فاعل براساس آن شکل می‌گیرد.

1 construction-based

2 cognitive-based

3 Platt

4 Van Valin

5 Foley

6 Gary

7 Eythórsson & Barðdal

8 top - down

9 bottom - up

کاملاً برخلاف این رویکرد، رویکرد پایین به بالا تعریف فاعل را از ویژگی‌ها و آزمون‌های تشخیص فاعل استخراج می‌کند. به دیگر سخن تحلیل‌گر از طریق آزمون‌های تشخیصی به تعمیم‌هایی دست می‌یابد و تعریفی از فاعل به دست می‌دهد.

کینان (۱۹۷۶) نسبت به موضوع فاعل، نگرش پایین به بالا را اتخاذ نموده است. وی (۱۹۷۶: ۳۰۵) معتقد است وجود معیارهای جهانی برای تشخیص مقوله‌ی فاعل بسیار ضروری است و به وسیله‌ی آن می‌توان تعمیم‌سازی‌های سایر نظریه‌ها و مدل‌های نحوی را درباره‌ی فاعل محک زد. وی در مطالعات ویژگی محورخویش، موضوع فاعل را به عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و خصوصیات متفاوت می‌نگرد که هر یک از این ویژگی‌ها در یک زبان خاص به نحو خاصی بروز پیدا می‌کند یا حتی ممکن است ویژگی خاصی در یک زبان تظاهر نحوی نداشته باشد. به صورت اجمالی می‌توان گفت مراحل کار کینان (۱۹۷۶) به صورت زیر بوده است:

- معین کردن یک سری از جمله‌ها به عنوان جمله‌ی بنیادین^۱
 - مشخص کردن ویژگی‌های فاعل در جمله‌های بنیادین
 - صرف نظر کردن از مشکلات احتمالی که ساخت‌های مشتق شده (غیربنیادین) نظیر مجهول‌ها ممکن است در تعیین فرایند ویژگی‌های فاعل داشته باشند.
- پس از طی مراحل بالا کینان به ۳۰ ویژگی فاعل دست می‌یابد و این ویژگی‌ها را اولویت بندی و طبقه بندی می‌کند. از جمله‌ی این ویژگی‌ها برای نمونه، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- فاعل بنیادین وابسته به عمل گزاره نیست .
- فاعل معمولاً کاملاً قابل حذف نیست.
- اگر قرار باشد یکی از گروه‌های اسمی [موجود در جمله] با فعل تطابق داشته باشد، گروه اسمی که فاعل بنیادین است، این وظیفه را خواهد داشت.

۱ کینان (۱۹۷۶) جملات بنیادین را دارای دو ویژگی می‌داند

الف- جمله‌ی X بنیادین‌تر از جمله‌ی Y است، اگر فهم معنای Y مستلزم دانستن معنای X باشد (همان: ۳۰۷). نمونه‌ی زیر می‌تواند این مفهوم را روشن‌تر کند.

ب- جمله‌ی در زبان بنیادی انگاشته می‌شود که هیچ جمله‌ی کامل دیگری بنیادی‌تر از آن نباشد (همان: ۳۰۷).

- اگر هیچ گروه اسمی در یک زبان نشان‌دار حالت نباشد، فاعل‌های بنیادین نیز نشان‌دار حالت نخواهند بود.
- جایگاه فاعل طبیعی‌ترین هدف (نقطه‌ی فرود) برای ارتقاء سازه است. مثلاً در مجهول‌سازی در زبان انگلیسی مفعول مستقیم به جایگاه فاعل ارتقاء می‌یابد.
- فاعل‌ها معمولاً کنش‌گر هستند.
- گروه مورد خطاب جمله‌های امری معمولاً فاعل است^۱ (کینان ۱۹۷۶: ۳۱۳-۳۲۱).
- ویژگی‌های سی گانه‌ای که کینان برای فاعل قائل است را به شیوه‌های گوناگون می‌توان دسته‌بندی کرد. گیوان (۲۰۰۱: ۱۹۶-۱۹۵) ویژگی‌های کینان را در سه دسته‌ی زیر قرار می‌دهد:
- ویژگی‌های نقشی (مبتدا بودن، معرفه بودن، کنش‌گر بودن و ...)
- ویژگی‌های رفتاری (نحوی) (قابلیت توصیف شدن توسط یک جمله‌ی ربطی، قابلیت ارتقاء و ...)
- ویژگی‌های رمزگذاری (حالت، تطابق، ترتیب واژگان و ...)
- به پیروی از مدل مطالعاتی مالچوکو و اگاوا (۲۰۱۱: ۲۳) که به جملات غیرشخصی با دیدگاهی مبتنی بر رویکرد کینان می‌پردازند؛ از ویژگی‌های رفتاری در پژوهش حاضر صرف نظر می‌کنیم، چرا که همان‌گونه که گیوان (۲۰۰۱: ۱۹۷) توضیح داده است، ویژگی‌های رفتاری می‌توانند خود در قالب پارامترهایی مانند مبتدا بودن، کنش‌گر بودن و نظائر این دسته‌بندی شوند؛ بنابراین ما به بررسی رابطه‌ی میان ویژگی‌های نقشی از یک سو و ویژگی‌های رمزگذاری از سوی دیگر خواهیم پرداخت.
- ویژگی‌های نقشی که مالچوکو و اگاوا (۲۰۱۱: ۲۳) بر پایه‌ی دیدگاه کینان به عنوان ویژگی‌های فاعل برمی‌گزینند عبارتند از:
- "ارجاعی بودن"، "معین بودن"، "مبتدا بودن"، "کنش‌گر بودن (صاحب اراده بودن و جاندار بودن)"

در ادامه به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت که چگونه در زبان‌های مختلف کاهش ویژگی‌های نقشی فاعل منجر به اعمال تغییراتی در نحوه‌ی رمزگذاری پیام (تغییرات صوری)

۱ با توجه به نامرتب بودن بسیاری از این ویژگی‌ها به بحث ساختارهای غیر شخصی از ذکر تمامی این ویژگی‌ها خودداری می‌شود.

خواهد شد و استفاده از این راهکارها را در زبان فارسی نیز با ششم زبانی نگارندگان محکم می‌زنیم.

۴. تحلیل بین‌زبانی از ساخت غیر شخصی در زبان فارسی

در این بخش طبقه‌بندی ساخت‌های غیر شخصی را در زبان‌های مختلف و از جمله زبان فارسی براساس کاهش ویژگی‌های نقشی فاعل و تظاهر نحوی آن بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم هرچه فاعل دارای ویژگی‌های نقشی کمتری باشد و این موضوع با توسل به تغییرات نحوی در جمله متبلور شود، جمله بیشتر در محدوده‌ی غیرشخصی بودن قرار خواهد گرفت.^۱

۴.۱. ساخت غیرشخصی با فاعل غیر ارجاعی (ساخت آب و هوایی)

به گفته‌ی کینان (۱۹۸۷ [۱۹۷۶]: ۱۰۲) و بسیاری از صاحب‌نظران دیگر، فاعل‌های دستوری معمولاً قابل ارجاع هستند؛ یعنی مرجع معینی دارند، اما این ویژگی گاه نقض می‌شود و یک نمونه‌ی بارز نقض این ویژگی ساختارهای بیان آب و هوا است. ساختارهای بیان آب و هوا به شیوه‌های متفاوت ظاهر می‌شوند که در ادامه به شرح آنها می‌پردازیم.

۴.۱.۱. عدم استفاده از فاعل یا به کار بردن فاعل بی محتوا^۲

گاه ساخت‌های آب و هوایی بدون فاعل یا با یک فاعل بی محتوا به کار برده می‌شوند، مانند:

1. *Svetaet.* (روسی)

dawn.pres.3sg
'It dawns.'

طلوع می‌کند. (وات کینز^۳ ۱۹۸۴: ۱۳۶)

در فارسی نگارندگان نمونه‌ای از این دست که صرفاً بتوان با یک فعل فاقد فاعل، وضعیت آب و هوا را گزارش کرد، نیافتند؛ مگر در گفتگوی محاوره‌ای در مواردی مانند جمله‌ی زیر:

۲. بدجوری می‌باره!

۱ بنابراین تحلیل بین‌زبانی به کار برده شده در پژوهش حاضر کاملاً نقش‌گرایانه است. برای آشنایی با تحلیل رده شناختی نحو محور ساخت‌های غیرشخصی، می‌توانید به کریسلس (۲۰۰۷) مراجعه کنید.

2 dummy subject

3 Watkins

فاعل بی محتوا معمولاً در زبان‌های ترکیبی^۱ که جایگاه فاعل حتماً باید با سازه ای پر شود به کار می‌رود (فارلوند^۲ ۱۹۹۰:۱۸۷؛ ر.ک. سیفرانز-مونتگ^۳ ۱۹۸۳؛ بوئر^۴ ۲۰۰۰) مانند، جمله‌ی انگلیسی زیر:

3. It dawns.

۴. ۱. ۲. به کار بردن فعل بی محتوا^۵

در این ساختارها از فعل‌هایی مانند "آمدن"، "زدن" یا "رخ دادن" استفاده می‌شود، مانند:

4. a. *Dožd' idet.* (روسی)

rain goes
'It rains.'

باران می‌آید.

b. *Ame-ga furu.* (ژاپنی)

rain-nom.new falls
'It rains.'

باران می‌آید. (مالچوکو و آگوا ۲۰۱۱:۲۶)

نمونه‌های فراوانی از این نوع ساخت در زبان فارسی به چشم می‌خورد، مانند:

۵. آفتاب زد.

۶. سپیده سرزد.

۷. سقف رو تعمیر می‌کنن برای وقتی بارون می‌زنه.

۴. ۱. ۳. به کار بردن واژه‌های هم‌ریشه

در این ساختارها نهاد و گزاره هر دو هم ریشه^۶ هستند.

8. a. *Udan udna-n.* (اون (تنگوسی))^۷

rain rain-aor.3sg
'It rains.'

باران می‌بارد.

b. *N'olten n'olten-ni.*

sun sun/shine-aor.3sg
The sun shines

آفتاب می‌تابد. (مالچوکو و سایوایرسکا ۲۰۱۱:۲۶)

1 configurational languages

2 Faarlund

3 See Franz-Montag

4 Bauer

5 dummy verb

6 cognate words

7 Even (Tungusic)

به ندرت چنین ساختی در زبان فارسی یافت می‌شود. به نظر می‌رسد بتوان جمله زیر را نمونه‌ای از این ساخت در زبان فارسی دانست:

۹. باران می‌بارد

۴. ۱. ۴. به کارگیری ساختار معمول نهاد و گزاره

در این ساختار که در زبان فارسی نیز معمول است، جمله‌ی بیانگر آب و هوا مانند یک جمله‌ی عادی دارای نهاد و گزاره می‌باشد. مانند مثال انگلیسی زیر:

10. The sun shines.

نمونه‌های این ساخت در زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود:

۱۱. برف می‌بارد.

۱۲. خورشید می‌تابد.

۴. ۱. ۵. به کار بردن عباراتی مانند دنیا، هوا، آسمان، خدا و ...

در این گونه ساختارها جایگاه نهاد را عباراتی مانند دنیا، هوا، آسمان، خدا و ... اشغال می‌کنند. البته گاه نیز عباراتی که بیشتر جنبه‌ی افسانه‌ای دارند مانند واژه‌هایی که معنی خدای باران و غیره می‌دهند، نقش نهاد را بر عهده می‌گیرند. در برخی زبان‌ها واژه‌های ختثایی مانند "شرایط" و "موقعیت" به کار گرفته می‌شوند. نمونه‌های زیر این مطلب را روشن‌تر می‌کند.

13. *Kaminari-ga naru.* (ژاپنی)

thundergod-top.new thunders

'It thunders.'

(خدای رعد و برق) رعد و برق می‌زند. (مالچوکو و آگوا ۲۰۱۱: ۲۷)

14. *ye-ħma lħal* (کابیل^۱)

subj3msg-be_hot.pfv situation.annx

It (the weather) is hot

شرایط (هوا) گرم است. (متوچی و توسکو^۲ ۲۰۱۱: ۳۱۲)

در مکالمه‌های عادی زبان فارسی نگارندگان به ندرت داده‌ای مبتنی بر این ساختار یافتند

مانند:

۱۵. خداوند باران رحمتش را بر ما بارید .

1 Kabyle

2 Mettouchi & Tosco

۴. ۱. ۶. استفاده از فعل‌های ربطی

مثال زیر از زبان کابیل بربر ساخت آب و هوایی است که دارای فعل ربطی است:

16. *d ageffur* (کابیل بربر)

cop rain.abs
'It is/was raining'

بارانی است / بود. (متوچی و توسکو ۲۰۱۱: ۳۱۵)

این ساختار در زبان فارسی بسیار شایع است مانند:

۱۷. بارانی است.

البته در ساخت‌های ربطی فارسی می‌توان نهادی غیر از وضعیت آب و هوا را به کار برد و

از واژه‌هایی مانند هوا، آسمان و غیره استفاده کرد، مانند:

۱۸. آسمان ابری است.

۴. ۲. ساخت‌های غیرشخصی با فاعل نامعین

یکی دیگر از ویژگی‌های نقش‌های فاعل، معین بودن آن است. برخی از جملات غیرشخصی ظاهری همانند جمله‌های شخصی دارند اما فاعل آنها انسانی است که نامعین و غیر قابل ارجاع است. این گونه فاعل‌های انسانی غیرارجاعی نامعین گاه به صورت واژگانی یعنی با کمک واژه‌هایی که معانی‌ای نظیر "انسان"، "آدم"، "فرد"، "شخص"، "مردم" و ... دارند، متبلور می‌شوند. فاعل نامعین گاه با تو سل به کل ساختار مثلاً با تصریف فعل که معمولاً به صورت سوم شخص جمع است به کار می‌رود و در برخی موارد نیز فاعل نامعین به صورت ضمیر در جمله تجلی می‌یابد (سایوایر سکا ۲۰۱۱: ۵۸). به کارگرفتن ضمیر به‌عنوان فاعل غیرارجاعی به شیوه‌های گوناگون تحقق می‌یابد. گاه به کارگیری یک ضمیر که معنای "یک" می‌دهد، این وظیفه را به عهده می‌گیرد، مانند *bat* در زبان با سک^۱ و *uno* در زبان اسپانیولی (سایوایر سکا ۲۰۱۱: ۵۸) از دیگر روش‌های به کارگیری ضمیر، برای بیان فاعل غیر ارجاعی، استفاده از ضمیرهای فاعلی است. دیگر شیوه‌ی به کارگیری ضمیر برای بیان فاعل‌های نامعین، استفاده از واژه‌هایی که معنی "کسی" دارند، می‌باشد (سایوایر سکا ۲۰۱۱: ۵۸). در ادامه‌ی این بخش به توضیح هر یک از این شیوه‌ها با کمک مثال می‌پردازیم.

۴. ۲. ۱. فاعل نامعین به صورت واژگانی

این نوع فاعل با واژه‌هایی که معانی‌ای نظیر "انسان"، "آدم"، "فرد"، "شخص"، "مردم" و ... متجلی می‌شود:

19. *a- wayə arəy a š q' ə d-a-px'a-r ak'ər Ø-ey-l6* (ابخز^۱)

art-person this art book he-it-read something it-preverb

y- k't aa- we-yt'

he- learnt- suff- dyn-finite

'If one reads this book, one will learn something.'

اگر آدم این کتاب را بخواند، چیزی یاد خواهد گرفت. (هیوت^۲ ۱۹۷۹:۱۵۷)

20. *Man kunne ikke komme ind i ungdomsklubben om aftenen.* (دانمارکی)

man could not come in youth club in the-evening

'You couldn't get to the youth club in the evening.'

آدم نمی‌تواند شب‌ها به باشگاه جوانان برود. (ینسن^۳ ۲۰۰۹:۵)

در زبان فارسی نیز نمونه‌های کاربرد این گونه، زیاد به چشم می‌خورد و از واژه‌هایی مانند

"انسان"، "آدم"، "مرد" و نظایر آن برای نیل بدین هدف استفاده می‌شود، مانند:

۲۱. آدم وقتی مریض می‌شه باید بره دکتر.

۲۲. انسان باید در زندگی تلاش کند.

۲۳. مرد تا سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.

۴. ۲. ۲. فاعل نامعین به صورت ضمیر

ضمیرها به سه شکل می‌توانند فاعل نامعین یک جمله‌ی غیرشخصی باشند:

الف. با کمک واژه‌هایی که معنی "یکی" در خود دارند. مانند *bat* در زبان باسک و *uno* در

زبان اسپانیولی (سایوایرسکا ۲۰۱۱:۵۸):

24. *Bat-ek ba al daaki bada zer egi-n?* (باسک)

one-erg emp q knows anyhow what do-prf

'Does one really know what to do anyhow?'

آیا یکی (کسی) در هر حال می‌داند که چکار کند؟ (سالتارلی^۴ ۲۰۸:۱۹۸۸)

"one" در زبان انگلیسی و معادل آن "یکی" در زبان فارسی نیز به تشکیل ساخت

غیرشخصی منجر می‌گردد:

1 Abkhaz

2 Hewitt

3 Jensen

4 Saltarelli

25. One can succeed just by trying. (انگلیسی)

۲۶. یکی باید جلوی این بی عدالتی‌ها بایستد.

۲۷. چي می‌شه اگه یکی شیر ترشیده بخوره؟

ب. از دیگر روش‌های به کارگیری ضمیر، برای بیان فاعل غیر ارجاعی، استفاده از ضمیرهای

فاعلی است. مثلاً در انگلیسی از we، you و they بدین منظور استفاده می‌شود، مانند:

28. a. We find this species in South America.

b. You would not get away with such a sexist remark in Britain.

c. They're going to raise taxes.

در زبان فارسی که زبانی ضمیرانداز است به ندرت نمونه‌هایی از استفاده از ضمیر آشکار فوق در

ساخت غیر شخصی مشاهده می‌شود و بیشتر به جای ضمیر آشکار از تصریف فعل بدین منظور بهره

گرفته می‌شود. به نمونه‌هایی از این دست در دسته‌ی بعد یعنی تصریف فعل، اشاره می‌شود.

ج. از شیوه‌ی دیگر به کارگیری ضمیر برای بیان فاعل‌های نامعین، می‌توان به واژه‌هایی که

معنی "کسی" می‌دهند، اشاره کرد (سایوایرسکا ۲۰۱۱: ۵۸)، مانند:

29. *Mayt, kas nors juo bus pasiskundęs.* (لیتوانیایی^۱)

apparently who-nonspec her was complaining

'Apparently, someone (non-specific) complained about her.'

ظاهراً کسی ازش شکایت می‌کرد.

یا جملات زیر در زبان فارسی:

۳۰. کسی نمی‌تواند قوانین طبیعی را نقض کند.

۳۱. حتماً کسی به خانه‌ی آنها آمده است.

البته در تحلیل این ضمیرها از کاربرد عام و زمان‌مند که در ادامه توضیح داده خواهد شد،

نباید غافل بود.

۴. ۲. ۳. فاعل نامعین با تصریف فعل

گاه وظیفه‌ی ارائه‌ی یک فاعل نامعین، صرفاً به تصریف فعل سپرده می‌شود. معمولاً

تصریف فعل به صورت سوم شخص جمع است (مالچوکو و آگاو ۲۰۱۱: ۲۸). هولمبرگ

(۲۰۱۰)^۲ و سایوایرسکا (۲۰۱۱) معتقدند که این شیوه در زبان‌های ضمیرانداز شایع‌تر از

شیوه‌ی واژگانی است. آنها همچنین اظهار می‌کنند که در برخی از زبان‌ها (مانند روسی و

1 Lithuanian

2 Holmberg

فارسی) به کارگیری این شیوه، امکان تفسیر فاعل هم به صورت معین و هم به صورت غیر معین را فراهم می‌کند و تنها بافت کلام تعیین‌کننده‌ی معین یا نامعین بودن فاعل است.

32. *Govor'at (on uexal)*. (روسی)

say.pres.3pl he leave.pst.3sg
'They say he left.'

می‌گویند او رفت. (سایوایرسکا ۲۰۱۱: ۵۸)

بکارگیری این ساخت در زبان ضمیرانداز فارسی رایج است به طوری که حتی به جای ساخت مجهول نیز از این نوع ساخت غیر شخصی استفاده می‌شود:

۳۳. می‌گن امسال هوا بهتر می‌شه.

۳۴. دارن خیابونا رو آسفالت می‌کنن.

۳۵. پول رو که حروم نمی‌کنن؛ باهاش کار میکنن.

البته در زبان فارسی علاوه بر تصریف سوم شخص اول شخص جمع و دوم شخص مفرد برای ساخت جملات غیرشخصی نیز استفاده می‌شود.

برخلاف تصریف فعل به صورت سوم شخص جمع که گوینده خود و شنونده را از دیگران جدا می‌کند، تصریف اول شخص جمع گوینده و مخاطب را نیز در بر می‌گیرد. نمونه‌های زیر کاربرد عام اول شخص جمع را نشان می‌دهد:

۳۶. یه زندگی این جوری چرا باید مثل گرگ و کفتار به پر و پاچه‌ی هم بپریم؟ (تنگسیر

صادق چوبک)

جمله‌ی زیر نیز نمونه‌ای از کاربرد تصریف دوم شخص مفرد در ساخت غیر شخصی را نشان می‌دهد:

۳۷. یه زمانی می‌تونستی با ۱۰۰۰ تومن یه خونه بخری.

۳۸. سنگی را که نتونی بزنی، همون بهتر که بر نداری.

۴. ۲. ۴. فاعل نامعین با فعل‌های کمکی

کاهش ویژگی نقشی معین بودن فاعل، گاه با کمک به کارگیری یک فعل کمکی و استفاده از یک بند مصدری یا بند زمان‌دار به عنوان متمم، متجلی می‌شود (روث ای. برمن ۲۰۱۱: ۳۳۴).

39. *Í þessari fjölskyldu má __ bara ekki drekka áfengi.* (modal)

(ایسلندی)

in this family may.3SG __ just not drink alcohol

'In this family, one is simply not allowed to drink alcohol.'

توی این خانواده، نمی‌شه الکل نوشید. (سیگردسون ۱۹۸۹)

در زبان فارسی نیز این شیوه‌ی رمزگذاری، برای کاهش ویژگی نقشی معین بودن به کار گرفته می‌شود. استفاده از فعل کمکی، علاوه بر ترجمه‌ی فارسی مثال‌های بالا، در داده‌های زیر نیز نمایان است.

۴۰. باید باهانش مدارا کرد.

۴۱. نمی‌توان با دوز و کلک به مقصد رسید.

۴۲. می‌شه یه وام دیگه گرفت؟

۴. ۳. ساخت‌های غیرشخصی با فاعل غیر مبتدا

از دیگر ویژگی‌های نقشی که کینان برای فاعل بنیادین در نظر می‌گیرد، مبتدا بودن آن است. اما گاه این ویژگی نقض می‌شود و در همین راستا ترفندهای صورتی خاص خود به کار می‌روند. مبتدا گروه اسمی است که دارای ارزش موضوعی است و خبری درباره‌ی آن گفته می‌شود. در واقع مبتدا زمینه‌ی پیامی را که پس از آن می‌آید، مهیا می‌کند و آغازکننده‌ی کلام شمرده می‌شود و ادامه‌ی جمله خبری است که درباره‌ی آن گفته می‌شود؛ از این رو مبتدا باید قابل شناسایی و قابل ارجاع باشد (پس با سایر ویژگی‌هایی که تاکنون گفته شده است هم‌پوشانی دارد). با توجه به موارد ذکر شده مبتدا باید از پیش‌فرض‌های مشترک بین گوینده و شنونده باشد، یعنی یا اسم جنس است یا به خودی خود معرفه است (مانند اسامی خاص) و یا توسط بافت معرفه شده است. بسیاری صاحب‌نظران (ر.ک. گیوان ۱۹۹۴؛ و دبیر مقدم ۱۳۶۹) معتقدند مبتدا درجه‌پذیر است؛ بدین معنی که در یک جمله‌ی بی‌نشان متعدی، دو مبتدا وجود دارد؛ نهاد جمله که مبتدای اولیه است و مفعول مستقیم که مبتدای ثانویه می‌باشد. نمونه‌های زیر مفهوم را روشن‌تر می‌کند.

۴۳. پرویز دوچرخه را آورد.

م. اولیه م. ثانویه خبر

۴۴. پرویز دوچرخه‌ای آورد.

م. اولیه خبر

عذصری مانند "دوچرخه‌ای" در جمله‌ی ۴۴ که در ذهن شنونده دارای نمود ذهنی نیست جزء اطلاعات کانونی جمله است.

البته لازم به ذکر است که نهاد جمله همواره مبتدا نیست، زیرا ممکن است خود نهاد نیز جزء اطلاعات کانونی جمله باشد؛ مثلاً ممکن است جمله‌ی "دخترها به مدرسه رفتند." در پاسخ به سوال "چه رخ داده است؟" باشد و در این حالت نهاد و بقیه‌ی اجزای جمله اطلاعات کانونی هستند.

از مواردی که فاعل در آنها غیرمبتدا است، می‌توان به ساخت‌های موسوم به ساخت‌های بیانی^۱ اشاره کرد. سیس^۲ (۱۹۸۷:۵۵۸) ساخت‌های بیانی را عبارت‌هایی می‌داند که «... از نظر نقشی که در نقطه‌ی خاصی از کلام ایفا می‌کنند، یک واحد را تشکیل می‌دهند. وی از نظر کاربردشناختی تفسیری تجزیه‌ناپذیر از رویدادها را بیان می‌کند و آن‌را همواره همانند بخشی از اطلاعات پیچیده بیان می‌کند.» سیس (۱۹۵۵: ۴) در جای دیگری گزاره‌ی بیانی را تک حرفی^۳ می‌نامد. نظریه‌ی کانونی لامبرکت^۴ (۱۹۹۴) جمله‌های بیانی را (که وی جمله‌ی کانونی^۵ می‌نامد.) جمله‌ای می‌داند که حاوی هیچ قسمت قابل پیش‌بینی یا مفروضی^۶ نیست و «نهاد و گزاره هر دو کانونی هستند...» (لامبرکت ۲۰۰۰: ۶۱۷). لامبرکت (۱۹۹۴: ۳۹) اعتقاد دارد جمله‌های بیانی یا معرف^۷، ساخت‌هایی هستند که در آنها گوینده، توجه مخاطب را به حضور شیء یا شخصی که تا آن زمان در کلام مورد توجه قرار نگرفته بوده است، جلب می‌کند. آن‌چنان که در منابع مختلف آمده است (ر.ک. اسکدل^۸ ۱۹۸۶؛ لازار^۹ ۱۹۹۴؛ ویکنر^۹ ۱۹۹۵؛ لادراپ^{۱۰} ۱۹۹۹)، بسیاری از ساخت‌های بیانی حاوی یک فاعل پوچ‌واژه‌ای هستند که با وجود این‌که گاه برخی ویژگی‌های فاعل را دارد؛ نقش معینی در ساختار موضوعی یا تفسیر جمله‌ها بازی نمی‌کند. در زبان‌های متفاوت نمونه‌های فراوانی از جمله‌های بیانی به چشم می‌خورند؛ مثلاً متوچی و توسکو (۲۰۱۱: ۳۱۶) معتقدند در ساخت‌های بیان آب و هوا ساختار معمول مبتدا و خبر وجود ندارد و در واقع گزاره‌های بیان آب و هوا نمونه‌هایی از جمله‌های بیانی هستند که در آنها ساختار دوشقی پیش‌فرض و غیر پیش‌فرض وجود ندارد. از این رو می‌توان

1thetic statements

2 Sasse

3 monomial

4 Lambrecht's theory of focus

5 sentence - focus

6 presupposed

7 presentatives / presentational constructions

8 Askedal

9 Vikner

10 Lodrup

گفت جملات غیرشخصی بخش (۴-۱) علاوه بر این که دارای فاعل غیر ارجاعی هستند، دارای فاعلی غیر مبتدا نیز می‌باشند. بر همین اساس مالچوکو و آگاوا (همان: ۱۲۸) این ساختارها را در زمره‌ی جملات بیانی دانسته، آنها را در غیرشخصی‌های دارای فاعل غیرمبتدا تقسیم‌بندی می‌کنند؛ اما مالچوکو و سایوایر سکا (۲۰۱۱: ۱۲۸) ساختارهای بیان‌گر آب و هوا را در دسته‌ی غیرشخصی‌های فاقد فاعل ارجاعی دسته‌بندی می‌کنند. در پژوهش حاضر به پیروی از مالچوکو و سایوایر سکا (۲۰۱۱: ۱۲۸) ساختارهای بیان آب و هوا در دسته‌ی غیرشخصی‌های فاقد فاعل ارجاعی قرار داده شده‌اند.

آنچنان که گاست و هاس^۱ (۲۰۱۱: ۱۲۹) اشاره می‌کنند، دو نوع جملات بیانی در انگلیسی وجود دارد. نوع اول دسته‌ای است که با "ساختار وجودی" آغاز می‌شود و عبارت‌های *there is* یا *there are* در آغاز خود دارند و دسته‌ی دوم دسته‌ای است که جایگاه فعل اصلی در آن تغییر کرده است و اصطلاحاً دستخوش معکوس‌سازی مکانی شده است. این دو دسته در مثال زیر از گاست و هاس (همان: ۱۲۹) آورده شده است.

45. a. *There is [a man in your kingdom who has the spirit of the holy gods inhim....]NOV (there-existential)*

b. *Until the end of the war so very few folk had beards, and then only shortones nicely trimmed, but into the room came[a young man with a blackfuzz of over eight inches]NOV. (locative inversion)*

ساخت‌های بیانی مانند مثال (۴۵a)، در زبان‌های دیگر نیز یافت می‌شود؛ مثلاً در اسپانیولی واژه‌ی *hay* در آغاز جمله می‌آید اما برخلاف انگلیسی نیازی به پوچ‌واژه نیست و خود این واژه صرف می‌شود، مانند:

46. *Habia [muchos estudiantes que trabajaban en bares]NOV.*

ex. past many students who worked in bars

'There were many students who worked in bars.'

دانشجویان زیادی بودند که در کافه کار می‌کردند. (همان: ۱۳۰)

زبان اسپانیولی دارای ساختارهایی مانند معرف‌های مکانی (۴۷b) نیز هست با این تفاوت که در اسپانیولی به سازه‌ای که با حرف اضافه آغاز شود (گروه حرف اضافه‌ای PP)، نیاز نیست، مانند:

47. *[VEntro] [NPun hombre con una barba larga]NOV.*

entered a man with a beard long

'There entered a man with a long beard.'

وارد شد مردی با ریش بلند = مردی با ریش بلند وارد شد.

یکی دیگر از شیوه‌های بیان جمله‌های بیانی براساس مالچوکو و اگاوا (۲۹:۲۰۱۱) در زبان‌های SV، اعمال تغییر در ترتیب واژگان جمله است، مانند:

48. a. *Mal'čik vošel.* (روسی)

boy come.pst.3sg
'The boy came in.'

آن پسر وارد شد.

b. *Vošel mal'čik.*
come.pst.3sg boy
'A boy came in.' or 'There entered a boy.'

وارد شد پسری. = پسری وارد شد. (مالچوکو و اگاوا ۲۹:۲۰۱۱)

در مثال روسی ذکر شده تغییر در ترتیب واژگان تغییری در ساختار ایجاد نمی‌کند و تطابق فعل و فاعل و حالت فاعل حفظ می‌شود.

گاه تغییر در ترتیب واژگان، موجب تغییر ویژگی‌های رمزگذاری فاعل غیر مبتدا می‌شود، مانند مثال زیر که در آن تطابق نیز تغییر کرده است:

49. a. *Une femme viendra.* (فرانسوی)

indef.sgf woman.sg come.fut. 3sg
'A woman will come.'

b. *Il viendra une femme.*
3sgm come.fut.3sg indef.sgf woman.sg
'A woman will come.' (lit. 'It will come a woman.')

(کریسل ۲۰۰۷)

در برخی از زبان‌ها کاهش ویژگی‌های رمزگذاری فاعل به شرایط دیگری وابسته است. مثلاً در زبان روسی از دست دادن تطابق با فاعل‌های غیر مبتدا محدود به ساختارهایی با عبارت‌های شمارشی^۱ است (مالچوکو و اگاوا ۳۰:۲۰۱۱). در زبان روسی، با فاعل‌های معرفه در جایگاه پیش از فعل، تطابق جمع اجباری است، در حالی که تطابق جمع در ساختار غیر شخصی که فاعل پس از فعل می‌آید بروز پیدا نمی‌کند، مانند مثال زیر از زبان روسی:

116. a. *Tri človeka prišli. (*prišlo)*
three men come.pst.3pl (come.pst.3sg)
'(The) three men came.'

سه مرد آمدند (*آمد).

b. *Prišli / prišlo tri človeka.*

come.pst.3pl/ come.pst.3sg three men
'The three men came.'

آمدند / آمد سه مرد. (ماچوکو و آگوا ۲۰۱۱: ۳۰)

البته تغییرات ساخت مذکور، تنها به اعمال تغییرات در ترتیب واژگان و تطابق خلاصه نمی‌شوند و گاه حالت نیز دستخوش تغییر می‌گردد. اما با توجه به این که زبان فارسی زبانی ترتیب آزاد است و از یک طرف تغییر در ترتیب واژگان منجر به تغییر در تطابق فعل و فاعل نمی‌گردد و از سوی دیگر به علت عدم وجود حالت آشکار، تغییر حالت نیز صورت نمی‌گیرد، به نظر می‌رسد به علت عدم وجود تظاهر نحوی خاص نمی‌توان معادل جملات فوق را در زبان فارسی غیر شخصی دانست. البته از نمونه جمله‌های غیر شخصی که در زبان فارسی می‌توان به عنوان جملات بیانی به آنها نگریست، جمله‌هایی مانند مثال‌های زیر است.

۵۰. به نظر می‌رسد که آنها موفق شده‌اند.

۵۱. لازم است که تو همراهشان بروی.

در این جملات اگر چنانچه بسیاری از صاحب‌نظران گفته‌اند، پوچ واژه‌ای در آغاز وجود داشته باشد، این جملات از نوع جملات بیانی هستند که با پوچ‌واژه شروع شده‌اند و اگر قائل به وجود پوچ‌واژه نباشیم، می‌توان گفت از نوع ساختارهایی هستند که تغییر در ترتیب واژگان جمله‌ای بیانی پدید آورده است؛ یعنی به جای "این که تو همراهشان بروی لازم است." جمله‌ای مانند جمله (۵۱) گفته شده است. البته گاه این جملات دستخوش فرایند ارتقاء سازی می‌شوند (ر.ک. درزی ۱۳۸۵) و جمله‌ای مانند نمونه‌ی زیر را بدست می‌دهند:

۵۲. تو لازم است همراهشان بروی.

در هر صورت در این که کل جمله اطلاعات نو و کانونی است، تردیدی وجود ندارد زیرا این گونه جملات معمولاً در پاسخ به سؤالاتی مانند "چه شده است؟ یا نظائر آن گفته می‌شود، مانند:

۵۳. چی شده؟

- انگار (به نظر می‌رسد) علی حالش بد شده.

۵۴. چه کار باید بکنیم؟

- بهتره همگی همراهش بریم بیمارستان.

خیلی به ندرت رخ می‌دهد که این جملات در پاسخ به سؤالاتی مانند پرسش‌های ۵۵ و

۵۶ باشد.

۵۵. کی به‌نظر می‌رسه حالش بد شده؟

۵۶. کجا بهتره همگی همراهش بریم؟

مگر این که چنین پرسشی، پس از این که گوینده جمله‌اش را مطرح می‌کند، برای فهمیدن سازه‌ای که مورد تردید است، پرسیده شود، مانند:

۵۷. انگار علی حالش بد شده.

- چی گفتی؟ کی انگار حالش بد شده؟

- علی.

بنابراین همانگونه که قبلاً توضیح داده شد در این جملات نیز ساختار دو شقی مبتدا و خبر وجود ندارد و تمامی جمله (بنا به خاصیت جملات بیانی) اطلاعات جدید است.

۴. ۴. ساخت‌های غیرشخصی با فاعل غیرجاندار یا غیر ارادی

۴. ۴. ۱. جاندار یا بی‌جان بودن فاعل

از جمله تظاهر نحوی جاندار یا بی‌جان بودن فاعل، تطابق فعل و فاعل است؛ مثلاً در زبان تلاپانک فقط موضوع‌های از انسان یا جاندار می‌توانند با فعل مطابقت داشته باشند مقایسه مثال (۵۸a) با (۵۸b) این موضوع را نشان می‌دهد:

58. a. *Ni-ŋgahtâ?d3ama.* (تلاپانک^۱)

pfv-fall banana
'The banana fell.'

موز افتاد.

b. *[abu ra ni-ŋgah-a.*
man top pfv-fall.to.side-3sg.g.abs
'As for the man, he fell to the side.'

مرد به پهلو افتاد. (ویچ من^۲ ۲۰۰۸)

علاوه بر تظاهر در مطابقه‌ی فعل، جاندار یا بی‌جان بودن در برخی زبان‌ها در مقوله دستوری حالت نیز تظاهر نحوی دارند. با توجه به اینکه فاعل در فارسی حالت آشکار نمی‌گیرد از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

در فارسی بی‌جان بودن فاعل می‌تواند مطابقه را بر هم زند، مانند:

۵۹. دزدها او را *کشت / کشتند.

۶۰. سیم‌های لخت برق او را کشت / کشتند.

۴. ۲. صاحب اراده بودن / نبودن فاعل

ساخت‌هایی که کنش‌گر غیرارادی دارند، در زبان‌های متفاوت به شیوه‌های گوناگون رمزگذاری می‌شوند (ر.ک. کیتیل^۱ ۲۰۰۵). یکی از تغییرات رایج تغییر در حالت‌دهی است. به نمونه‌ی زیر از زبان لزجین^۲ توجه کنید:

61. a. Ajal-di get'e xa-na. (لزجین)

child-erg pot(abs) break-aor
'The child broke the pot.'

بچه گلدان را شکست.

b. Zamiira.di-waj get'e xa-na.

Zamira-AdEl pot(abs) break-aor
'Zamira broke the pot (accidentally/involuntarily).'

زامیرا گلدان را شکست. (غیر ارادی) (هاسپلمت^۳ ۱۹۹۳:۲۹۲)

در جمله‌ی اول کنش‌گر در حالت ارگتیو است یعنی کار شکستن می‌تواند به صورت ارادی یا غیر ارادی باشد اما در مثال دوم که موضوع در حالت *ad - relative* است غیرارادی بودن فعل را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که تمایز در اعطای حالت برای رمزگذاری کنش‌گرهای غیرارادی، رایج‌تر از کنش‌گرهای غیرانسانی است؛ مثلاً در زبان لزجین فاعل‌های غیرجاندار به صورت ارگتیو رمزگذاری می‌شوند و با توجه به این‌که غیرجاندارها نمی‌توانند ارادی باشند این نکته عجیب به نظر می‌رسد (مالچوکو و آگاو^۴ ۲۰۱۱:۳۴)، زیرا در مثال بالا مشخص است که چگونه حالت ارگتیو هم ارادی بودن و هم غیر ارادی بودن را رمزگذاری می‌کند. همانگونه که کیتیل^۱ (۲۰۰۵) و مالچوکو (۲۰۰۸) اشاره می‌کنند، می‌توان با اصل اقتصاد این مسأله را توضیح داد؛ بدین معنی که نشان‌دار کردن فاعل‌های بی‌جان برای ارادی یا غیر ارادی بودن فعل غیرضروری است (بی‌جان‌ها لزوماً غیرارادی هستند).

مالچوکو و آگاو (۲۰۱۱: ۳۵) به کارگیری حالت‌دهی افتراقی^۴ را در زبان‌های فاعلی-مفعولی^۵ مردود می‌دانند و دگرگونی ساختاری^۶ و نمود یافتن به صورت ساختارهای تجربه‌گر

1 Kittila

2 Lezgian

3 Haspelmath

4 differential case marking

5 accusative languages

6 diathetic shift

- ضد سببی^۱ را شیوه‌ی رایج‌تری در این زبان‌ها برای نشان دادن غیرارادی بودن فاعل می‌دانند. آنها نمونه‌ی زیر از زبان روسی را شاهدی بر این مدعا می‌دانند:

62. a. Ja slomal zub.
nom broke.3sg tooth.acc
'I broke (my) tooth.'

دندانم را شکاندم. (ارادی / غیرارادی)

b. U menja slomal-sja zub.
to me broke.3sg-refl tooth.nom
'I have a tooth broken.'

دندانم شکست. (غیرارادی)

جمله‌ی نخست را می‌توان هم به صورت ارادی و هم به صورت غیرارادی تفسیر کرد، اما جمله‌ی دوم صرفاً تفسیری غیرارادی دارد. تفاوتی که زبان‌های ارگتیو و فاعلی - مفعولی در زمینه‌ی نشان دادن غیرارادی بودن کنش‌گر دارند در اثر مالچوکو (۲۰۰۶) (به پیروی از شیباتانی^۲ ۱۹۷۷ و تسوندا ۱۹۸۱) نیز تصریح شده است؛ همچنین کریسلس (۲۰۰۷) معتقد است در زبان‌های فاعلی - مفعولی، اتخاذ کردن ساختاری "برایی - ضدسببی"^۳ به هنگام غیر ارادی بودن فاعل، رایج‌تر از اعمال تغییر در حالت‌دهی است.

در زبان فارسی نیز جملاتی مانند "دردم آمد"، "خوشش آمد"، "ماتمان برد"، "خوابشان گرفت" و ... وجود دارند که بسیاری از زبان‌شناسان آنها را غیر شخصی خوانده‌اند (ر.ک. به بخش پیشینه پژوهش)^۴. به نظر می‌رسد که این جمله‌ها نیز ضمن بهره‌گیری از ساختاری کلیشه‌ای و قالبی (دبیر مقدم، ارژنگ و ... ر.ک. به بخش پیشینه پژوهش) (=دگرگونی‌های ساختاری)، از ساختار تجربه‌گر - ضد سببی استفاده کرده‌اند. بنابراین فاقد اراده بودن فاعل ساخت‌هایی این‌گونه پدید آورده است.

با توجه به مباحثی که ارائه شد فرایندهای نحوی‌ای که منجر به کمرنگ کردن نقش فاعلی شوند به عبارت دیگر نقش‌معنایی آن را از کنش‌گر به نقش‌های معنایی دیگری از جمله کنش‌پذیر تبدیل کنند به غیر شخصی شدن جمله کمک می‌کنند از جمله این فرایندها می‌توان به تبدیل جملات

1 experiencer-anticausative construction"

2 Shibatani

3 dative-anticausative construction

۴ البته این ساختارها نه تنها در فارسی بلکه در زبان‌های دیگر نیز یافت می‌شود مانند Mepudet به معنی "شرم می‌آید".

در زبان لاتین و Mich friert به معنی "سردم است." در زبان آلمانی و مالچوکو و سایوایرسکا (۲۰۱۱: ۱) آنها را گزاره‌های

تجربه‌ای (experiential predicates) می‌خوانند.

متعدی به ساخت‌های برآیندی، غیر سببی، ضدسببی و مجهول اشاره کرد. همچنین فرایند اسمی‌سازی نیز به کم‌رنگ شدن فاعل و در نتیجه تشکیل ساخت غیرشخصی منجر می‌گردد.

الف. الگوی برآیندی

صورت برآیندی به عنوان الگویی تعریف می‌گردد که طی آن فعلی که به رویدادی اشاره دارد به فعلی که به حالت منتج از آن رویداد اشاره دارد تبدیل می‌شود. هرچند در زبان فارسی تکواژ دستوری دال بر الگوی برآیندی یافت نمی‌شود شکل غیر صرفی و ایستای ساختهای ضد سببی که از ترکیب صفت + فعل اسنادی "بودن" به دست می‌آید می‌تواند بیانگر این نوع صورت باشد که در زیر به مواردی از آنها اشاره شده است:

۶۶- الف. علی در را باز کرد.

ب. در باز است.

۶۷- الف. علی شیشه را شکست.

ب. شیشه شکسته است.

ب. ساخت‌های غیرسببی و ضد سببی

ساخت ضد سببی اساسی‌ترین الگوی حذف کنشگر را تشکیل می‌دهد. در این نوع ساخت مفعول مستقیم یا کنش‌پذیر در ابتدای جمله قرار می‌گیرد و فاعل اولیه حذف می‌گردد. در ساخت ضد سببی، وضعیت به گونه‌ای است که گویی موقعیت خودبخود بوجود آمده است.

دیکسون و آیکن ولید (۲۰۰۰: ۳۴) انواع مختلفی را برای فرایند سببی‌سازی برمی‌شمرند که یکی از آنها فرایند سببی‌سازی واژگانی است که صورت لازم فعل را به متعدی تبدیل می‌کند. عملکردی عکس این فرایند کاهش ظرفیت فعل را به دنبال خواهد داشت. در این فرایند که نه صرفی است و نه نحوی، گاهی صورت یکسان از یک واژه در جملات مختلف نقش سببی و غیر سببی را ایفا می‌کند و گاهی نیز دو شکل متفاوت از یک محمول وجود دارد که در ارتباط سببی‌سازی نسبت به هم قرار می‌گیرند. دبیر مقدم (۱۳۶۷) افعال دسته اول را سببی ریشه‌ای برابر می‌نامد که شامل افعالی از قبیل شکستن، پختن، شکافتن، نگاه‌داشتن، پیچیدن، بریدن، کشیدن و ... است. تبدیل این افعال از شکل متعدی به لازم در جمله به کاهش ظرفیت فعل منجر می‌گردد که با تغییر نقش فاعل از کنشگر به کنش‌پذیر، جمله صورتی غیرشخصی می‌یابد:

۶۸- الف. مینا شیر را روی زمین ریخت.

ب. شیر ریخت.

۶۹- الف. سوسن غذا را پخت.

ب. غذا پخت

افعال دسته دوم نیز تحت عنوان سببی ریشه‌ای نابرابر شناخته می‌شوند (دبیر مقدم ۱۳۶۷). نمونه‌هایی از این جفت واژه‌ها در فارسی از این قرار است: ماندن- نگه‌داشتن/ آمدن- آوردن/ رفتن- فرستادن/ افتادن- انداختن

۷۰- الف. علی گلدان را انداخت.

ب. گلدان افتاد.

۷۱- الف. حسن او را کشت.

ب. او مرد.

روش دیگری که در زبان فارسی به علت رواج افعال مرکب، برای کمرنگ شدن نقش فاعل استفاده می‌شود تغییر تعدی فعل سبک است که طی آن عنصر فعلی در فعل‌های مرکب تغییر می‌یابد و این امر به کاهش ظرفیت فعل منجر می‌شود. این موضوع همانطور که در مثال (۷۴) نشان داده شده است برای افعال مرکبی که دارای فعل سبک "کردن" هستند با تبدیل به "شدن" رخ می‌دهد.

۷۲- الف. آنها علی را گول زدند.

ب. علی گول خورد.

۷۳- الف. پلیس او را دستگیر کرد.

ب. او دستگیر شد.

در مواردی نیز به منظور کاهش ظرفیت، فعل سببی اسنادی (کردن) با صورت غیر سببی آن یعنی (شدن) جایگزین می‌شود.

۷۴- الف. ما برق را قطع کردیم

ب. برق قطع شد.

همانطور که در مثالهای فوق مشاهده می‌گردد هر چند الگوی واژگانی فوق به تغییر تعدی منجر می‌گردد، الزاماً همگی این ساخت‌ها ضد سببی نخواهند بود (۷۲ و ۷۳).

ج- ساخت مجهول

ساخت مجهول نیز به کمرنگ شدن ویژگی‌های فاعل منجر می‌گردد. مجهول اصلی در زبان فارسی، مجهول غیر صرفی (صفت مفعولی + شدن) یعنی بن ماضی از فعل متعدی +های غیر

ملفوظ + فعل معین از مصدر « شدن » می‌باشد. چنانکه مثال (۷۵) نشان می‌دهد، در این نوع جمله گروه اسمی کنش پذیر (مفعول) در جایگاه نهاد ظاهر می‌گردد و گروه اسمی کنشگر (فاعل) یا بطور کامل حذف می‌شود و یا بصورت یک گروه حرف اضافه‌ای حاشیه‌ای در می‌آید و در واقع از ظرفیت فعل کاسته می‌شود. سایوایرسکا (۲۰۱۱: ۵۷-۵۸) معتقد است ساخت‌های مجهول در درجه نخست به دلیل کنشگر نبودن فاعل یا عدم وجود فاعل و در درجه دوم به علت غیر ارجاعی بودن فاعل غیر شخصی محسوب می‌شوند:

۷۵- آن سرباز کشته شد.

د- اسمی‌سازی

گاه از تبدیل جمله یا گروه فعلی به بند مصدری یا گروه اسمی، به عنوان راهکاری برای کمرنگ شدن نقش فاعل استفاده می‌شود. این موضوع نیز با اعمال تغییرات در ویژگی‌های بی‌نشان فاعل سرنمونی به غیر شخصی شدن جمله منجر می‌گردد:

۷۶- الف. فرزندی که به والدینش بی‌احترامی کند مغضوب درگاه الهی خواهد بود.

ب. بی‌احترامی به والدین (احترام نکردن به والدین) موجب غضب الهی است.

۷۷- الف. این امر که دانشمندان واکسن ایدز را کشف کردند باعث خوشحالی مردم شد.

ب. کشف واکسن ایدز باعث خوشحالی مردم شد.

۵. خلاصه و نتیجه‌گیری

همانطور که در بخش پیشینه‌ی پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، ساخت‌های غیر شخصی همواره موضوعی مورد مناقشه در زبان فارسی بوده‌اند. برخی از ساخت‌ها مانند ساخت‌های حاوی ضمیر متصل (نظیر "خوشم آمد.")، تا حدی توجه صاحب‌نظران را به خود معطوف کرده‌اند، که برخی از آنان تنها این نوع ساخت را ساخت غیر شخصی نامیده‌اند. از سویی، تنها عده‌ی معدودی به برخی ساخت‌های دیگر اشاره کرده‌اند. مثلاً در پیشینه‌ی پژوهش تنها فخر روحانی (۱۳۸۰) به ضمیرهای "هرکس" و "هیچ‌کس" به عنوان ضمیر غیر شخصی اشاره کرده‌است. با تمام آشفتگی و اختلاف نظرهای موجود از جمع بندی تمام آراء پنج دسته بدست آمد که در پیشینه‌ی پژوهش ذکر شد. اختلاف نظرهای موجود و عدم وجود یک مبنای مشترک برای طبقه بندی ساخت‌های غیر شخصی و حتی قرار دادن عنوان "غیر شخصی" بر روی یک جمله، لزوم پرداختن به این مقوله با یک رویکرد تازه را ضروری می‌نمود؛ بنابراین به پیروی از مالچوکو و آگاو (۲۰۱۱) به تلفیق دو رویکرد صوری (ساخت‌گرا) و نقشی -

ارتباطی (نقش‌گرا) پرداخته شد. دو رویکرد مذکور به ترتیب غیر شخصی بودن را در نبود نهاد دستوری یا عدم مطابقت نهاد و فعل و کاهش ویژگی‌های نقشی فاعل جستجو می‌کنند. اما مالچوکو و سایوایر سکا این دو رویکرد را با هم تلفیق کرده، به تعریف تازه‌ای از غیر شخصی‌ها دست یافته‌اند. این نگرش معتقد است کاهش ویژگی‌های نقشی فاعل سرنمونی در پرتو اعمال تغییرات صوری در ساختار جمله، روی می‌دهد. با تحلیل بین‌زبانی که در بخش قبلی از ساخت غیر شخصی در زبان فارسی ارائه شد می‌توان در این زبان، طبقه‌بندی زیر را از این ساخت ارائه داد:

جدول (۱) تقسیم‌بندی ساخت‌های غیر شخصی را بر اساس کاهش ویژگی‌های نقشی فاعل

فاعل بی‌محتوا یا عدم بکارگیری فاعل (بدجوری می‌بارد)	فاعل غیر ارجاعی: ساخت‌های آب و هوایی	فاعل بی‌محتوا (آفتاب زده است)
		واژه‌های هم‌ریشه (باران می‌بارد)
واژه‌هایی مانند دنیا، آسمان، خدا و ... به عنوان فاعل (خدا بران رحمتش را بر ما بارید)	فاعل نامین	به کارگیری فعل‌های ربطی (بارانی است)
واژگانی (آدم باور نمی‌کند)		
ضمیری (متظریم یکی این مشکل را حل کند)	فاعل نامین	تصریف فعل
سوم شخص جمع (می‌گن اینجا همه تحصی کرده هستند)		
اول شخص جمع (یک معلم ورزش هم داشتیم)		
دوم شخص مفرد (سنگی را که نتونی بزنی، همون بهتر که بر نداری)		
فعل‌های کمکی (باید گذاشت و رفت)	فاعل غیر مبتدأ	بکارگیری جمله‌های بیانی: معلوم است که آنها اینجا بوده‌اند. به نظر می‌رسد او قبول می‌شود
عدم تطابق (نامه‌هایی که به اتمام رسیده بود ارسال شد)		
عدم تطابق دگرگونی ساختاری بکارگیری ساختار ضد سببی-تجربه‌گر در زبان‌های فاعلی-مفعولی (دلم گرفت یا علی بیمار شد)	فاعل غیر ارادگی	فاعل غیر کنسکر

در این پژوهش آشکار شد که در واقع امری که موجب غیر شخصی شدن جمله‌ها می‌گردد، دگرگونی معنایی و نقشی جملات است و نحو صرفاً آیینی‌ای است که این دگرگونی‌ها در آن بازتاب می‌یابد. نگارندگان در این پژوهش به پیروی از مالچوکو و سایوایر سکا (۲۰۱۱) چهار ویژگی ارجاعی بودن، معین بودن، مبتدا بودن و کنش‌گر بودن (شامل جان‌دار بودن و ارادی بودن) را به عنوان ویژگی‌های نقشی فاعل برگزیدند و ساخت‌های غیر شخصی را بر اساس

نقض این ویژگی‌های نقشی طبقه‌بندی نموده‌اند. قابل ذکر است در نظر گرفتن ویژگی‌های نقشی متفاوت، ممکن است به نتایج متفاوت و تازه‌تری در خصوص این موضوع منجر گردد.

کتابنامه

- انوری، ح. و احمدی گیوی، ح. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی ۲. چاپ پنجم. تهران: انتشارات فاطمی
- احمدی گیوی، ح. و انوری، ح. (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی ۱. انتشارات فاطمی. چاپ چهاردهم. تهران.
- ارژنگ، غ. ر. (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی امروز. نشر قطره. تهران.
- باطنی، م. ر. (۱۳۷۰). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
- دبیر مقدم، م. (۱۳۶۷). ساختهای سببی در زبان فارسی. مجله زبانشناسی. سال ۵، شماره ۱، ۴۶-۳۱.
- دبیر مقدم، م. (۱۳۶۹). پیرامون را در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. سال هفتم. شماره ۱ اول. صص ۹۲-۸۱.
- دبیر مقدم، م. (۱۳۷۶). فعل مرکب در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. سال هفتم. شماره اول. صص ۲-۴۴.
- درزی، ع. (۱۳۸۵). ضرورت تمایز میان فرایند ارتقاء و مبتداسازی در زبان فارسی، دستور فرهنگستان زبان و ادب فارسی. جلد دوم، صص ۱۶۱-۱۸۷.
- راسخ‌مهند، م. (۱۳۷۶). توصیف افعال مرکب پی‌بستی در زبان فارسی و شیوه‌ی ضبط آنها در فرهنگ‌ها. فرهنگ نویسی. ویژه‌نامه‌ی فرهنگستان. شماره ۱. صص ۲۳۶-۲۵۲.
- شفایی، ا. (۱۳۶۳). مبانی علمی دستور زبان فارسی. انتشارات نوین. تهران.
- صادقی، ع. ا. و ارژنگ، غ. ر. (۱۳۵۶). دستور سال دوم آموزش متوسطه‌ی عمومی، فرهنگ و ادب. تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- فخر روحانی، م. ر. (۱۳۸۰). ساخت‌های غیر شخصی با شواهدی از گویش مازندرانی. مجله فرهنگ، ۳۷ و ۳۸. صص ۳۰۷-۳۲۰.
- فشندکی، ش. و حق‌بین، ف. (۱۳۸۹). زبان فارسی و ضمیر پوچ‌واژه‌ای. فصلنامه‌ی پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. دوره دوم. شماره ۱. صص ۸۷-۱۰۱.
- گلچین عارفی، م. (۱۳۹۰). بررسی ساخت‌های غیر شخصی در زبان فارسی. ویژه‌نامه‌ی فرهنگستان. شماره ۷. صص ۱۶۲-۱۸۲.
- ناتل خانلری، پ. (۱۳۷۷). تاریخ زبان فارسی. جلد دوم. چاپ ششم. انتشارات فردوسی.

- نجفیان، آ. واحدی لنگرودی، م. م. (۱۳۸۲). دسته‌بندی ساخت‌های غیر شخصی در زبان فارسی. مجله آموزش زبان و ادب فارسی. سال هفدهم. شماره ۱. صص ۱۸-۲۴.
- واحدی لنگرودی، م. م. (۱۳۸۵). بررسی ساخت‌های غیر شخصی (قالبی) در چهار گونه‌ی زبانی. دستور. شماره ۲. صص ۳۴-۷۰.
- وحیدیان کامیار، ت. (۱۳۸۲). فعل‌های یک‌شناسه. نامه‌ی فرهنگستان. شماره ۱. صص ۲۹-۳۷.
- Askedal, J.O. (1986). On ergativity in modern Norwegian. *Journal of Nordic Linguistics*, 9, 25-45.
- Barjasteh, D. (1983). *Morphology, syntax and semantics of Persian compound verbs: A lexicalist approach* (Unpublished doctoral dissertation). University of Illinois, Urbana.
- Bauer, B. (2000). *Archaic syntax in Indo-European: The spread of transitivity in Latin and French*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Comrie, B. (1981). *Language universals and linguistic typology*. Oxford: Blackwell.
- Creissels, D. (2007). *Impersonal and anti-impersonal constructions: A typological approach*. MS, Lyon: University of Lyon2
- Dixon, R., Malcolm, W., & Aikhenvald, Y. A. (Eds.). (2000). *changing valency: Case studies in transitivity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Eythórsson, T., & Jóhanna, B. (2005). Oblique subjects: A common Germanic inheritance. *Language*, 81(4), 824-881.
- Faarlund, J.T. (1990). *Syntactic change: Towards a theory of historical syntax*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Foley, W.A., Robert, D., & VanValin, R.D.. (1977). on the viability of the notion of 'subject' in universal grammar. *Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, 3, 293-320.
- Gary, J. O., & Keenan, E. L. (1977). On collapsing grammatical relations in universal grammar. In Cole, P & Sadock, J (Eds.), *Syntax and Semantics 8: Grammatical Relations* (pp. 83-120). New York: Academic Press.
- Gast, V., & Florian, H. (2011). On the distribution of subject properties in formulaic presentationals of Germanic and Romance. In Malchukov, A & Siewierska, A. (Eds.), *Impersonal Constructions: A cross-linguistic perspective* (127-166). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
- Ghomeishi, J. (1996). *Projection and Inflection: A study of Persian phrases structure* (Unpublished doctoral dissertation). University of Toronto, Toronto.
- Ghomeshi, J. (2001). Control and thematic agreement. *Canadian Journal of Linguistics*, 46(1/2), 9-40.
- Givon, T. (1994). The pragmatics of de-transitive voice: Functional and typological aspects of inversion. In T. Givon (Ed.), *Voice and inversion Typological Studies in Language* 28], (pp. 3-46). Amsterdam: John Benjamins.
- Givon, T. (2001). *Syntax. A functional-typological introduction* (Vol. 2). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
- Goldberg, A. (1995). *Constructions: A construction grammar approach to argument structure*. Chicago: Chicago University Press.

- Haspelmath, M. (1993). More on the typology of inchoative/causative verb alternations. In B. Comrie & M. Polanski (Eds.), *Causatives and transitivity* (pp. 87–120). Amsterdam: John Benjamins.
- Hewitt, B.G. (1979). *Abkhaz [Lingua Descriptive Series 2]*. Amsterdam: North Holland.
- Holmberg, A. (2010). The null generic subject pronoun in Finnish: A case of incorporation. In T. Biberauer, A. Holmberg, I. Roberts & M. Sheehan (Eds.), *parametric variation: Null subjects in Minimalist theory* (pp. 200–230). Cambridge: Cambridge University Press.
- Jensen, T.J. (2009). Generic variation? Developments in use of generic pronouns in late 20th century spoken Danish. *Acta Linguistica Hafniensia*, 41, 1–39.
- Johnson, D.E. (1977). On Keenan's definition of 'subject of'. *Linguistic Inquiry*, 8(4), 673–692.
- Karimi, S. (1990). Obliqueness, specificity: Persian "ra" revisited. *Linguistic Analysis*, 3-4, 173–194.
- Karimi, Y. (2013). Possessor raising and the structure of impersonal complex predicates in Persian. *Lingua*, 135, 112–135. Retrieved from <http://www.sciencedirect.com>
- Keenan, E.L. (1976). Towards a universal definition of subject. In C. Li (Ed.), *Subject and topic* (pp. 303–334). New York, NY: Academic Press.
- Kittila, S. (2005). A typology of involuntary agent constructions. *Word*, 56(3), 381–419.
- Lambrecht, K. (1994). *Information structure and sentence form*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lambrecht, K. (2000). When subjects behave like objects: An analysis of the merging of S and O in sentence-focus constructions across languages. *Studies in Language*, 24(3), 611–682.
- Langacker, R.W. (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Lazard, G. (1994). L'actant H: Sujet ou objet? [Actant H: Subject or Object] *Bulletin de la Societe de Linguistique de Paris*, 89, 1–28.
- Lodrup, H. (1999). Linking and optimality in the Norwegian presentational focus construction. *Journal of Nordic Linguistics*, 22, 205–230.
- Malchukov, A. (2006). Transitivity parameters and transitivity alternations: Constraining case-variation. In L. Kulikov, A. Malchukov & P. deSwart (Eds.), *Studies on case, valency and transitivity* (pp. 329–359). Amsterdam: John Benjamins.
- Malchukov, A., & Siewierska, A. (2011). *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective*. Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
- Malchukov, A., & Siewierska, A. (2011). Introduction. In A. Malchukov & A. Siewierska (Eds.), *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective* (pp. 1–16). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
- Malchukov, A., & Ogawa, A. (2011). Towards a typology of impersonal constructions. In A. Malchukov & A. Siewierska (Eds.), *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective* (pp. 17–54). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.

- Malchukov, A.L. (2008). Animacy and asymmetries in differential case marking. *Lingua*, 118, 203–221.
- Mettouchi, A., & Mauro, T. (2011). Impersonal configurations and theticity. In A. Malchukov & A. Siewierska (Eds.), *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective*, (pp. 307–322). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
- Platt, J. F. (1971). *Grammatical form and grammatical meaning: A tagmemic view of Fillmore's deep structure concepts*. Amsterdam: North-Holland.
- Saltarelli, M. (1988). *Basque*. London: Croom Helm.
- Sasse, H.J. (1987). The thetic/categorical distinction revisited. *Linguistics*, 25, 511–580.
- Sasse, H.J. (1995). 'Theticity' and VS order: A case study. *Sprachtypologie und Univer- salienforschung*, 48(1–2), 3–31.
- Seefranz Montag, A. (1983). *Syntaktische funktionen und wortstellungsveränderung [Syntactic functions and word position alteration]*. Munich: Fink.
- Shibatani, M. (1977). Grammatical relations and surface cases. *Language*, 53(4), 789–809.
- Siewierska, A. (2008). Introduction, Impersonalization: An agent-based vs. a subject-based perspective. *Transactions of the Philological Society*, 106(2), 115–137.
- Siewierska, A. (2011). Overlap and complementarity in reference impersonals. In A. Malchukov & A. Siewierska (Eds.), *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective* (pp. 57–90). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
- Sigurðsson, H. A. (1989). *Verbal syntax and case in Icelandic* (Unpublished doctoral dissertation). University of Lund, Sweden.
- Thackthton, M. (1978). *An introduction to Persian*. Tehran: Soroush.
- Tsunoda, T. (1981). Split case-marking in verb types and tense/aspect/mood. *Linguistics*, 19, 389–438.
- Van Valin, R. D. (1977). Ergativity and the universality of subjects. *Proceedings of the 13th Regional Meeting of the Chicago Linguistics Society, USA*, 689–705.
- Van Valin, R. D. (1981). Grammatical relations in ergative languages. *Studies in Language*, 5(3), 361–394.
- Vikner, S. (1995). *Verb movement and expletive subjects in Germanic languages*. Oxford: Oxford University Press.
- Watkins, L.J. (1984). *A grammar of Kiowa*. Lincoln, NB: University of Nebraska Press.
- Wichmann, S. (2008). Case relations in Tlapanec, a head-marking language. In A. Malchukov & A. Spencer (Eds.), *The Oxford handbook of case* (pp. 797–808). Oxford: Oxford University Press.

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی- پژوهشی، شماره پیاپی ۱۴- بهار و تابستان ۱۳۹۵

ساناز علی‌پور (دانشجوی دکتری زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۱

دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسوول)^۲

دکتر علی ایزانلو (استادیار زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۳

معرفی ام‌آی‌پی^۱: روشی برای شناسایی استعاره در گفتمان

چکیده

ظهور زبان‌شناسی شناختی در سال‌های اخیر به عنوان رویکردی جدید که هم به زبان و هم به ذهن توجه دارد سبب گردیده استعاره به عنوان ابزاری برای فهم و بیان تصورات انتزاعی در قالب تصورات ملموس‌تر مورد توجه خاص قرار بگیرد. برای هر گونه بررسی پیرامون استعاره، توصیف نظام آن، نقش‌هایی که در جمله برعهده می‌گیرد، نگرش‌های زیرساختی^۲، تاثیر استعاره در پردازش، و غیره لازم است در ابتدا استعاره به‌طور موثق و نظام‌مند در گفتمان شناسایی شود، تا پایه‌های محکمی برای تحلیل و بررسی فراهم آید. این مقاله در نظر دارد شیوه‌ای صریح در اختیار خوانندگان قرار دهد که از طریق آن بتوان با اطمینان، واژه‌های استعاری را در گفتمان شناسایی کرد. در این راستا ابتدا روش ام‌آی‌پی معرفی خواهد شد و سپس با ذکر مثال چگونگی به‌کارگیری این روش برای شناسایی واژه‌هایی که در آن به‌طور استعاری به‌کار رفته‌اند، نشان داده خواهد شد و در نهایت چارچوبی برای گزارش نتیجه ام‌آی‌پی پیشنهاد خواهد شد. نتایج این بررسی حاکی از آن است که اگرچه به‌کارگیری این روش، در شناسایی استعاره به هیچ‌وجه کار سریع و آسانی نیست، اما در حال حاضر تنها روش نظام‌مند، معتبر، علمی و عملی برای شناسایی استعاره در متون به شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی شناختی، استعاره، معنای اولیه^۳، معنای بافتی^۴، روش ام‌آی‌پی.

1 MIP: Metaphor Identification Process

2 underlying mapping

3 basic meaning

4 conceptual meaning

۱. مقدمه و پیشینه پژوهش

بررسی استعاره از جمله موضوعات مورد علاقه پژوهشگران از دوران باستان تاکنون بوده است. از جمله نظریه‌های تاثیرگذار که در گذشته مطرح شده می‌توان به نظریه مقایسه‌ای^۱ و نظریه جایگزینی^۲ اشاره کرد. خاستگاه نظریه مقایسه‌ای به ارسطو در قرن چهارم پیش از میلاد برمی‌گردد (لیکاف^۳؛ ۱۹۹۳، ۲۰۲). او استعاره را مقایسه تلویحی بر اساس اصل قیاس در نظر می‌گرفت (اورتونی^۴؛ ۱۹۹۷، ۳). بنابراین بر اساس این نظریه استعاره به مثابه تشبیهی فشرده است و اساساً ویژگی تزئینی گفتار به شمار می‌آید. ویژگی کلیدی نظریه جایگزینی این باور است که استعاره یک روش دیگر بیان چیزی است که می‌توانست در معنای حقیقی خود به کار رود (مارتین^۵ و هری^۶؛ ۱۹۸۲، ۹۰) و بنابراین صرفاً جایگزینی برای گفتار تحت‌اللفظی است. هر دو نظریه مذکور در این باور که زبان تحت‌اللفظی طبیعی است در حالی که زبان استعاری نوعی انحراف از زبان طبیعی است، اشتراک نظر داشتند. در اواخر قرن بیستم این نوع رویکرد سنتی به استعاره با ظهور زبان‌شناسی شناختی تغییر کرد (فیلیپ؛ ۲۰۰۰، ۱). در سال ۱۹۸۰ لیکاف و جانسون^۷ تحقیقات تاثیرگذاری در زمینه استعاره انجام دادند که زمینه‌ساز توجه به استعاره و بررسی این مفهوم در سال‌های پس از آن گردید (کرنمایر^۸؛ ۲۰۱۰، ۱۲). در این رویکرد استعاره به تدریج به عنوان مشخصه زبان روزمره و نه خاص گفتمان شاعرانه در نظر گرفته شد. لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) خاطر نشان می‌کنند نظام ادراک عادی ما که بر اساس آن فکر و عمل می‌کنیم اساساً ماهیتی استعاری دارد. بنابراین صورت‌های استعاری باید مسئله‌ای مربوط به تفکر در نظر گرفته شود (لیکاف و جانسون؛ ۱۹۸۰، ۳).

1 comparison theory

2 substitution theory

3 lakoff

4 Ortony

5 Martin

6 Harre

7 Johnson

8 Krennmayre

۲. ضرورت پژوهش و طرح مسئله

همان‌طور که ذکر شد تحقیقات لیکاف در مورد استعاره‌های مفهومی زمینه کاملاً جدیدی در بررسی‌های زبانی پدید آورد و علاقه‌مندان به پژوهش‌های پیرامون زبان در سراسر دنیا پژوهش‌های زیادی در زمینه استعاره انجام دادند. اما یکی از مشکلات در بررسی‌های مربوط به استعاره در سال‌های اخیر شناسایی و تحلیل زبان استعاری در گفتمان طبیعی است. از جمله ندهایی که به این گونه پژوهش‌ها وارد است یکی این‌که چگونه پژوهشگران مثال‌های ارائه شده برای صدق ادعاهایشان را جمع‌آوری نموده‌اند. به نظر می‌رسد این مثال‌ها بیشتر ساخته و پرداخته شده‌اند تا اینکه از متون بزرگتر استخراج شده باشند. تحلیلگران استعاره بر این نکته تاکید کردند برای بررسی دقیق و همه‌جانبه استعاره باید آن را در گفتمان‌های زبانی غنی و معتبر مورد بررسی قرار داد. بررسی‌های اخیر بر اهمیت توجه به استعاره در موقعیت‌های گفتمانی معتبر تاکید دارد (به طور مثال کامرون^۱ ۲۰۰۳؛ کامرون و لو^۲ ۱۹۹۹؛ چارتریس-بلاک^۳ ۲۰۰۴؛ دینان^۴ ۲۰۰۵؛ سمینو^۵ ۲۰۰۸؛ استین^۶ ۱۹۹۹ و ۲۰۰۲).

پراگلیجاز^۷ (۲۰۰۷، ۱) تاکید می‌کند برای این‌که درکی مبتنی بر واقعیت از زبان استعاری داشته باشیم لازم است پژوهشگران استعاره را در محیط طبیعی خود یعنی همان‌گونه که سخنگویان و نویسندگان در بافت‌های زبانی مختلف تولید می‌کنند، بررسی کنند. برای درک صحیح از کارکرد استعاره ضرورت دارد از مثال‌های خودساخته و داده‌های بافت‌زدوده فراتر رویم، اگر بخواهیم دریابیم این استعاره‌ها چه نقش‌هایی در زبان به عهده دارند، در چه موقعیت‌ها و با چه روش‌هایی استفاده می‌شوند، چگونه مردم استعاره را درک می‌کنند و استعاره چه تاثیر احتمالی می‌تواند بر آن‌ها داشته باشد، تمرکز بر نحوه به‌کارگیری زبان در موقعیت‌های واقعی تنها راه چاره است (کامرون ۲۰۰۴؛ سمینو ۲۰۰۲). اصلی‌ترین مشکل در

1 Cameron

2 Low

3 Charteris-Black

4 Deignan

5 Semino

6 Steen

7 pragglejaz

این گونه بررسی‌ها این است که پژوهشگران برای تصمیم‌گیری جهت تعیین اینکه چه چیزی یک واژه یا عبارت را استعاری می‌سازد، صرفاً بر شم خود تکیه می‌کنند و شم آن‌ها می‌تواند متفاوت باشد. کارشناسان استعاره اغلب در بررسی‌های عملی خود معیارهایی برای مشخص ساختن اینکه چه چیزی استعاره است و چه چیزی استعاره نیست، ارائه نمی‌کنند. تنوع در شم و عدم صراحت در مورد اینکه چه چیزی استعاره محسوب می‌شود، باعث گردیده مقایسه پژوهش‌های عملی با دشواری توأم شود. مهمتر آنکه فقدان معیارهای توافق شده در شناسایی استعاره هر گونه ارزیابی ادعاهای نظری درباره بسامد استعاره، نحوه سازمان‌مندی آن در گفتمان و روابط احتمالی بین زبان استعاری و تفکر استعاری را با مشکل روبه‌رو کرده است. در این راستا گروهی از کارشناسان استعاره از رشته‌های مختلف به سرپرستی پرگلیجاز (۲۰۰۷) درصد برآمدند تا روشی صریح، معتبر و به دور از تکیه بر شم صرف برای شناسایی واژه‌های استعاری در زبان گفتاری و نوشتاری ارائه کنند. این مقاله به شرح این فرایند می‌پردازد و خطوط کلی این شیوه را که می‌تواند توسط کارشناسان برای پژوهش‌های عملی مختلف مورد استفاده قرار گیرد، ترسیم می‌کند. در این روش هدف آن است که برای هر واحد واژگانی در جریان گفتمان معلوم گردد که آیا کاربرد آن در بافت زبانی خاص می‌تواند به عنوان استعاره در نظر گرفته شود یا خیر. این گروه تأکید دارند ما نیاز داریم تصمیم قاطعی درباره این که آیا یک واژه در یک بافت معنای استعاری را می‌رساند یا خیر اتخاذ کنیم، گرچه می‌دانیم میزان استعاری بودن یک واژه نسبی است و در بافت‌های مختلف فرق دارد.^۱ پرگلیجاز اذعان می‌دارد: ادعا نمی‌کنیم که روند شناسایی ما نشان‌دهنده آن است که شنوندگان یا خوانندگان وقتی با این واژه‌های استعاری مواجه می‌شوند، استعاری فکر می‌کنند. همچنین بر این مسئله تأکید می‌کنیم هرگونه تصمیم‌گیری مبنی بر اینکه واژه‌ای در متن به صورت استعاری استفاده نشده تلویحاً به این معنا نیست که به صورت تحت‌اللفظی به‌کار گرفته شده است. واژه می‌تواند به صورت مجاز، کنایه یا انواع دیگر مفاهیم ادبی بیان شود. هدف کلی ما

۱ برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به مقاله راسخ مهند ۱۳۸۹ که در قسمت منابع ذکر شده مراجعه کنید.

این است یک ابزار تحقیقاتی که به کارگیری آن نسبتاً ساده است در اختیار کارشناسان علاقه‌مند به محتوای استعاری گفتمان واقعی فراهم آوریم (پرگلیجاز؛ ۲۰۰۷، ۲).

هدف این پژوهش دستیابی به پاسخ سوال زیر است:

آیا روش ام‌آی‌پی همان‌گونه که طراحان آن ادعا می‌کنند، روشی کارآمد، عملی، صریح، و موثق برای کشف و شناسایی استعاره در گفتمان و به طور خاص گفتمان خبر محسوب می‌شود یا خیر؟

۳. معرفی ام‌آی‌پی

ام‌آی‌پی شامل مراحل است که برای شناسایی استعاره باید طبق آن‌ها عمل کرد:

۱- کل متن/گفتمان را بخوانید تا درکی کلی از معنای آن به دست آورید.

۲- واحدهای واژگانی در متن/گفتمان را تعیین کنید.

الف- معنای هر واحد واژگانی در متن را به دست دهید؛ یعنی این‌که چگونه به عنوان یک اسم، فعل یا صفت در موقعیتی که توسط متن فراخوان شده (معنای بافتی) به کار رفته است. به واژه‌های قبل و بعد از این واحد واژگانی نیز توجه کنید.

ب- برای هر واحد واژگانی تعیین کنید آیا همزمان معنای اولیه‌تر و اصلی‌تر از معنایی که در این بافت به کار رفته، در متون دیگر وجود دارد. برای اهداف ما معنای اولیه‌تر معنایی است که:

- عینی‌تر باشد؛ آنچه فراخوان می‌کند بتوان تصور کرد، دید، شنید، لمس کرد، بوید و یا چشید.

- به اعمال فیزیکی و جسمانی مرتبط باشد.

- آشکارتر و مشخص‌تر باشد (در تضاد با مبهم بودن).

- از نظر تاریخی قدیمی‌تر باشد.

معنای اولیه‌تر ضرورتاً رایج‌ترین معنای یک واحد واژگانی نیست.

ج- اگر برای یک واحد واژگانی، معنای اولیه‌تر از معنای آن در بافت مورد نظر وجود دارد مشخص کنید آیا معنای بافتی آن با معنای اولیه مغایر است یا خیر.

۳- اگر جواب سوال فوق مثبت بود، دال بر استعاری بودن آن واژه است.

در این قسمت از مقاله نحوه به‌کارگیری روش **ام‌آی‌پی** در یک گفتمان خبر نشان داده می‌شود. همان‌طوری که قبلاً اشاره شد برای اینکه این بررسی کاملاً علمی باشد این موضوع اهمیت دارد که نه تنها زبان بلکه بافت آن را نیز در نظر بگیریم. یک متن در خلا رخ نمی‌دهد، بلکه توسط فردی برای فرد دیگری در موقعیت خاص به منظور خاص تولید می‌شود. گفتمان رخداد ارتباطی پیچیده‌ای است که یک بافت زبانی-اجتماعی، شرکت‌کننده‌ها، ویژگی آن‌ها و نیز فرایند تولید و درک را دربر دارد (واندایک؛ ۱۹۸۸، ۱). در نتیجه گفتمان منبع غنی برای بررسی نقش استعاره در زبان به شمار می‌آید. از جمله منابعی که در آن گفتمان به‌وفور وجود دارد، اخبار است از آنجا که جامعه تحت هجوم زبان رسانه‌ای است (بل؛ ۱۹۹۱، ۱)، اخبار زندگی ما را تا حد زیادی تحت تاثیر قرار می‌دهد و بنابراین می‌تواند زمینه‌ی تحقیق جالبی باشد. متون روزنامه‌ای از گونه متداول گفتمان نوشتاری به شمار می‌آیند. در این مقاله یکی از گزارش‌های خبر روزنامه کیهان ورزشی مورد بررسی قرار گرفته است. در عنوان این گزارش آمده است: «بازی‌های هفته پایانی لیگ برتر فوتبال باشگاه‌های انگلیس - التهاب در جمع تیم‌های قعرنشین». برای تعیین اینکه کدام یک از واژه‌ها کاربرد استعاری دارد، باید تک‌تک مراحل **ام‌آی‌پی** بر روی آن‌ها پیاده گردد. با خواندن کل مقاله در مرحله اول می‌توان دریافت که این مقاله به مسابقه‌های داخل فوتبال انگلیس به منظور رده‌بندی تیم‌ها در لیگ فوتبال آن کشور اختصاص دارد. در زیر بخشی از این گزارش که مورد تحلیل قرار خواهد گرفت آورده شده است:

رقابت‌های لیگ برتر انگلیس در حالی به پایان می‌رسد که تکلیف قهرمان مشخص است و جنگ بر سر بقا وجود دارد..... در پایین جدول لیگ ۲۰ تیمی لیگ انگلیس، رقابت نزدیکی میان تیم‌های قعرنشین برای فرار از سقوط وجود دارد. (کیهان ورزشی - ۸۸/۳/۳)

در مرحله دوم واحدهای واژگانی در جمله را با خط مورب که نشان دهنده مرز بین این واژه‌هاست، از یکدیگر جدا می‌کنیم. لازم به تذکر است در ادامه مقاله مسئله انتخاب واحد مناسب تحلیل و مبنای منطقی این تقسیم‌بندی در واحدهای واژگانی و استفاده از یک فرهنگ لغت^۱ در این روش، با جزئیات بیشتر به بحث گذاشته می‌شود.

رقابت‌های / لیگ / برتر / انگلیس / در / حالی / به / پایان / می‌رسد / که / تکلیف / قهرمان / مشخص / است / و / جنگ / بر / سر / بقا / وجود / دارد / / در / پایین / جدول / لیگ / ۲۰ / تیمی / لیگ / انگلیس / رقابت / نزدیکی / میان / تیم‌های / قهرنشین / برای / فرار / از / سقوط / وجود / دارد /.

در مرحله سوم هر یک از واحدهای واژگانی به ترتیب از ابتدای جمله مورد بررسی قرار می‌گیرد و معنای آن در بافت زبانی به کار گرفته شده و نیز معنای اولیه آن تعیین می‌گردد. در مرحله چهارم تصمیم نهایی مبنی بر اینکه آیا آن واحد واژگانی در بافت زبانی مقاله به صورت استعاری به کار گرفته شده یا خیر اعلام می‌شود. اکنون به بررسی تک‌تک واژه‌های فوق در این مقاله می‌پردازیم:

رقابت‌های

الف- معنای بافتی: «رقابت» در این بافت یک اسم است که به صورت جمع به کار رفته است و به معنی مسابقه ورزشی است که در آن تیم‌های فوتبال کشور مورد نظر برای کسب پیروزی در مقابل حریف و اشغال جایگاه بهتر با یکدیگر رقابت می‌کنند.

ب- معنای اولیه: «رقابت» به معنی تلاش کردن دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در انجام کاری یا به دست آوردن امتیازی است.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: معنای بافتی این واژه بسیار به معنای اولیه مرتبط است و اساساً تضادی با آن ندارد و در جواب این سوال که آیا این واژه به صورت استعاری به کار رفته است یا خیر، جواب منفی است.

۱ مبنای ارائه معنای اولیه و معنای بافتی در این بررسی «فرهنگ بزرگ سخن انوری» است.

لیگ

- الف- معنای بافتی: واژه «لیگ» یک اسم است، در این بافت زبانی به تیم‌های ورزشی در کشور انگلیس اطلاق می‌شود، که طبق گزارش گزارشگر در حال حاضر مسابقه می‌دهند.
- ب- معنای اولیه: در فرهنگ لغت برای این واژه فقط یک مدخل وجود دارد که توصیف آن به این شرح است: مجمعی از باشگاه‌ها، تیم‌ها یا مسابقات ورزشی سراسری که طبق برنامه معین در یک رشته ورزشی مسابقه می‌دهند.
- ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: معنای بافتی این واژه همان معنای اولیه است و واژه مذکور به صورت استعاری به کار نرفته است.

برتر

- الف- معنای بافتی: «برتر» یک صفت تفضیلی است که به معنی بالاتر از جهت جایگاه است؛ و منظور از آن تیم‌های قویتر با عملکرد بهتر در رده‌بندی مسابقات است.
- ب- معنای اولیه: بالاتر و بلندتر؛ چیزی که فاصله‌اش از قسمت پایین آن تا قسمت بالای آن زیاد است.
- ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: در این بافت واژه برتر بهتر بودن از نظر ویژگی خاص است اما برتر معنای اولیه‌تر دیگری دارد بلند بودن در اندازه، این معنا مغایر با معنای بافتی است و این مفهوم را به ذهن متبادر می‌کند که چیزی که در رده بالاتر است، بهتر است. بنابراین علی‌رغم این مغایرت معنایی، معنای بافتی از معنای اولیه قابل درک است و در جواب این سوال که آیا واژه «برتر» به صورت استعاری به کار رفته، باید جواب داد بله این واژه استعاره است.

انگلیس

- الف- معنای بافتی: یک اسم خاص است و در این بافت به نام کشوری اشاره دارد که در آن مسابقات لیگ فوتبال در جریان است.
- ب- معنای اولیه: برای این اسم خاص در فرهنگ لغت مدخلی وجود ندارد و فقط می‌توان گفت نام یک کشور است.

ج- مقایسه معنای بافتی و معنای اولیه: معنای بافتی همان معنای اولیه است و واژه «انگلیس» در اینجا استعاره نیست.

در

الف- معنای بافتی: در این بافت واژه «در» به کار رفته تا محدوده موقعیتی را که تیم‌های رقیب از نظر امتیاز در آن قرار گرفته‌اند، نشان دهد.

ب- معنای اولیه: از نظر دستوری حرف اضافه است به معنی درون و داخل؛ برای بیان ظرفیت و محدوده مکانی چیزی به کار می‌رود.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: با مقایسه این دو معنی می‌توان دریافت که «در» در هر دو معنا از این نظر که به محدوده و درون اشاره می‌کند مشابه است اما از این جهت که در این بافت برای توصیف یک فعالیت، یک بعد فضایی در نظر گرفته و به این مفهوم انتزاعی، جسم بخشیده می‌توان نتیجه گرفت که واژه «در» به صورت استعاره به کار رفته است.

حالی

الف- معنای بافتی: اسم نکره است به معنی وضعیت یا حالت؛ در اینجا به موقعیت امتیاز تیم‌ها در مسابقه فوتبال اشاره دارد.

ب- معنای اولیه: وضعیت جسمی یا روحی انسان عنوان توصیفی است که برای معنای اولیه قید شده است.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: در این بافت موقعیت تیم‌ها به وضعیت جسمی یا روحی انسان تشبیه شده که ادامه مسابقات باعث تعیین وضعیت (حال) تیم‌ها می‌شود و بنابراین واژه «حالی» در اینجا استعاره است.

به

الف- معنای بافتی: «به» حرف اضافه است و در این بافت اشاره به سطح یا نقطه خاص؛ (نتیجه‌ای) دارد که تیم‌های فوتبال در کشور انگلیس در نهایت به آن دست می‌یابند.

ب- معنای اولیه: واژه «به» معنای اولیه برای نشان دادن الصاق و اتصال به کار می‌رود، مانند کاربرد آن در جمله: لباس‌هایم را به رخت‌آویز آویزان کردم.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: مقایسه دو معنی نشان می‌دهد که برای مسابقه و نتیجه نهایی آن نقطه پایانی تصور شده که تیم‌ها سعی دارند به آن برسند. نتیجه این‌که، واژه «به» که حرکت فرضی تیم‌ها را به آن نقطه نشان می‌دهد به صورت استعاره به کار رفته است.

پایان

الف- معنای بافتی: «پایان» در اینجا به معنی لحظه اتمام مسابقه فوتبال و رقابت بین تیم‌هاست.

ب- معنای اولیه: به دورترین نقطه یک مکان یا یک چیز پایان آن گفته می‌شود؛ انتها.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: با مقایسه دو معنی می‌توان در بافت برای مسابقه فوتبال هیات جسمانی متصور شده که نقطه پایانی دارد و بنابراین واژه «پایان» در اینجا استعاره است.

می‌رسد

الف- معنای بافتی: فعل مضارع سوم شخص مفرد است در اینجا به معنی دستیابی به نقطه پایانی که همانا اتمام بازی‌ها و مشخص شدن نتیجه است.

ب- معنای اولیه: به معنی حرکت کردن برای رسیدن به جای خاص به‌ویژه وقتی رسیدن به آن مستلزم زمان طولانی و یا تلاش زیاد باشد.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: بررسی دو معنی نشان می‌دهد اتمام رقابت به منزله نقطه پایانی است، که تیم‌ها در جریان بازی تلاش دارند به آن برسند و بنابراین واژه «می‌رسد» در اینجا استعاره است.

که

الف- معنای بافتی: «که» در این بافت کلمه ربط است و جمله پایه را به پیرو پیوند می‌دهد تا در مورد موقعیت (قید مکان) جمله پایه، توضیحاتی در ادامه ارائه شود.

ب- معنای اولیه: «که» کلمه ربطی است که بعد از افعال، اسامی، یا صفات قرار می‌گیرد تا درباره آنچه یک شخص فکر می‌کند یا مطلبی را عنوان می‌دارد یا شرایط یک موقعیت و یا ارائه دلیل، صحبت کند.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: در اینجا یکی از کاربردهایی را «که» در شرح معنای اولیه ذکر شده (توصیف موقعیت) به عهده گرفته و استعاره نیست.

تکلیف

الف- معنای بافتی: «تکلیف» در اینجا به نتیجه نهایی و امتیازهای کسب شده در پایان رقابت برای ماندن در لیگ برتر یا حذف شدن تیم‌ها اشاره دارد.

ب- معنای اولیه: معنای اولیه «تکلیف» کاری دشوار به عهده کسی گذاشتن است که به عنوان وظیفه باید انجام دهد.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: در اینجا دو معنی متفاوت؛ انجام عمل و نتیجه عمل با تکیه بر این شباهت معنایی که معنای بافتی به موقعیت و نقطه‌ای در انجام یک عمل اشاره دارد (نقطه پایانی عمل) قابل درک است و در نتیجه «تکلیف» در این بافت کاربرد استعاری دارد.

قهرمان

الف- معنای بافتی: «قهرمان» در این بافت به تیم‌های برتر و موفق‌تر از نظر عملکرد در مسابقات داخلی فوتبال انگلیس اشاره دارد؛ تیمی که که در یک دوره مسابقه ورزشی، مقام اول را به دست آورده است.

ب- معنای اولیه: آنکه در کار دشوار و مهمی مثل جنگ تلاش زیاد کرده و از خود شجاعت نشان داده و به شهرت رسیده است؛ پهلوان، دلاور.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: مغایرت معنایی این واژه در دو بافت؛ یعنی کاربرد آن برای یک شخص در میدان جنگ و یک مسابقه ورزشی با تکیه بر اشتراک معنایی انجام فعالیت سخت و موفق شدن، از یکدیگر قابل استناد هستند و بنابراین «قهرمان» در این بافت کاربرد استعاری دارد.

مشخص

الف- معنای بافتی: از نظر دستوری صفت است و در این بافت به معنی قابل پیش بینی بودن تیم برنده است.

ب- معنای اولیه: آنچه ویژگی آشکار و معلوم است و بنابراین به راحتی مورد توجه قرار می‌گیرد.

ج- مقایسه معنای اولیه با معنای بافتی: تفاوت معنایی بین این دو معنا وجود ندارد و بنابراین واژه «مشخص» در اینجا استعاره نیست.

است

الف- معنای بافتی: فعل ربطی است به معنی هستن که در این بافت صفت مشخص را به نتیجه مسابقات نسبت می‌دهد.

ب- معنای اولیه: فعل اسنادی سوم شخص مفرد و زمان حال بودن است که صفت را به فعل نسبت می‌دهد.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: تمایزی بین دو معنی وجود ندارد و بنابراین فعل «است» به صورت استعاره استفاده نشده است.

و

الف- معنای بافتی: در این بافت زبانی برای معرفی شرایط مسابقه به کار می‌رود و به این معناست که قهرمان این مسابقات مشخص شده حال آن‌که شرایط بقیه تیم‌ها همچنان مبهم است.

ب- معنای اولیه: کلمه ربط «و» برای عطف دو واژه یا دو عبارت یا دو جمله به کار می‌رود.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: «و» در هر دو معنی کلمه ربط است و ضمن ربط دو جمله پیوند معنایی خاص (مثلا در این بافت، تضاد را نشان می‌دهد و در معنی اولیه معمولا اضافه شدن) بین دو جمله به وجود می‌آورد و این معانی می‌توانند کاملا متفاوت باشند چنانچه با مقایسه نتوان معنای اولیه را استنتاج کرد و بنابراین «و» در اینجا استعاره نیست.

جنگ

الف- معنای بافتی: تلاش و کشمکش میان تیم‌های رقیب برای دستیابی به اهداف خود که همانا پشت سر گذاشتن تیم‌های دیگر است، معنی می‌دهد.

ب- معنای اولیه: در معنای اصلی زدو خورد یا جنگ افراد میان گروه‌ها، اقوام یا کشورهای دشمن است.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: در اینجا رقابت بین تیم‌ها به جنگ بین آن‌ها با انگیزه بردن تشبیه شده است در عین مغایرت معنایی، می‌توان با تکیه بر شباهت (نوعی مبارزه) از معنای اولیه به معنای بافتی دست یافت و بنابراین واژه «جنگ» به صورت استعاری به کار رفته است.

بر

الف- معنای بافتی: در این بافت به معنی درباره و روی چیزی است که اینجا موضوع باقی ماندن تیم‌ها یا حذف شدن است.

ب- معنای اولیه: برای قرار گرفتن چیزی روی چیز دیگر در یا بالای آن به کار می‌رود.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: همان‌طور که دیده می‌شود این واژه در اینجا از معنای اولیه که همانا قرار گرفتن چیزی روی شی مادی است بسط استعاری پیدا کرده و به بالا و روی موضوع بقا یا حذف اشاره دارد و علی‌رغم مغایرت معنایی قابل درک است و بنابراین «بر» در اینجا استعاره است.

سر

الف- معنای بافتی: در اینجا به معنی موضوع است و انگیزه تیم‌ها را برای ادامه بازی به موضوع بقا نسبت می‌دهد.

ب- معنای اولیه: در معنای اولیه از اعضای بدن شامل گردن به بالا است، که صورت بر آن قرار دارد.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: یافته‌ها نشان می‌دهد واژه «سر» در گذر ایام تغییر معنای وسیع یافته تا جایی که از ارجاع آن به عنوان یک عضو در بدن به کانونی برای تفکر، تخیل، عواطف تبدیل شده و این بسط معنا هم‌چنان ادامه یافته چنانچه در این بافت به کل موضوع رقابت اشاره دارد، و بنابراین واژه «سر» در اینجا استعاره است.

بقا

الف- معنای بافتی: به معنی ماندن و حفظ جایگاه در رده‌بندی تیم‌هاست به عبارتی تیم‌ها با خطر حذف شدن از لیگ مواجه هستند و بر سر ماندن در جایگاه خود تلاش می‌کنند.

ب- معنای اولیه: در معنای اولیه به معنی زیستن و زندگانی کردن، علی‌رغم وجود خطر مرگ است.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: علی‌رغم مغایرت معنایی موجود بین بقا به مفهوم زنده بودن و ماندن در جهان هستی و بقا به معنی ماندن در لیگ برتر، به دلیل نوعی شباهت (ماندن و ادامه دادن) دو معنی قابل دریافت از یکدیگرند و بنابراین واژه «بقا» کاربرد استعاری دارد.

وجود

الف- معنای بافتی: در اینجا اسم است به معنی وجود داشتن بازی‌ها در حال حاضر.

ب- معنای اولیه: اسم است، به معنی بودن، بود و هستی.

دارد

الف- معنای بافتی: این فعل از جمله افعال سبک است که در اینجا نمی‌توان معنی خاصی برای آن قائل شد.

ب- معنای اولیه: فعل مضارع است از مصدر داشتن، به معنی صاحب یا دارنده چیزی یا کسی بودن.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: «وجود/دارد» یک فعل مرکب است، و علی‌رغم این- که در شمارش دو واژه محسوب می‌شود، در مجموع یک معنا می‌دهد و بنابراین برای تحلیل معنا یک واحد محسوب می‌شوند. وجود جنگ بر سر بقا در این بافت به معنی در جریان بودن مسابقات در حال حاضر است و بنابراین تفاوتی در معنا مشاهده نمی‌شود و در این بافت «وجود/داشتن» کاربرد استعاری ندارد.

پایین

الف- معنای بافتی: اشاره به موقعیت تیم‌هایی است که به دلیل ضعیف عمل کردن در

مسابقات، در انتهای لیست قرار گرفته‌اند.

ب- معنای اولیه: آن قسمت از هر چیزی است که نزدیک به زمین است.
 ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: با مقایسه دو معنی می‌توان دریافت واژه «پایین» در این بافت به معنی انتهای جدول، با معنی اولیه خود به معنی نزدیک به زمین، علی‌رغم متفاوت بودن قابل درک است و بنابراین این واژه کاربرد استعاری دارد.

جدول

الف- معنای بافتی: در این بافت به جدول ثبت امتیازات تیم‌ها در مسابقه اشاره دارد.
 ب- معنای اولیه: در معنای اولیه به معنای جدولی است که در آن امتیازات به دست آورده در مسابقات، از بالا به پایین مرتب می‌شوند.
 ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: معنای بافتی همان معنای اولیه است و بنابراین «جدول» کاربرد استعاری ندارد.

بیست

الف- معنای بافتی: در این بافت به تعداد تیم‌های شرکت‌کننده در مسابقات فوتبال اشاره دارد.

ب- معنای اولیه: از اعداد اصلی است معادل نوزده به اضافه ۱.
 ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: هیچ تفاوت معنایی بین دو معنی اولیه و بافتی وجود ندارد واژه «بیست» در اینجا استعاره نیست.

نزدیکی

الف- معنای بافتی: به معنای داشتن اختلاف کم در امتیازهای کسب شده توسط تیم‌های پایین جدول است.

ب- معنای اولیه: صفت است و در معنای اولیه به معنی فاصله کم با کسی یا چیزی یا جایی است مثلاً در جمله: *خانه ما به مدرسه نزدیک است.*

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: همان‌طوری‌که مشاهده می‌شود اختلاف کم در امتیازات کم در امتیازات تیمی به مقوله رقابت نزدیک تعبیر شده و بنابراین واژه «نزدیک» در معنای استعاری خود به کار گرفته شده است.

میان

- الف- معنای بافتی: به معنی بین است و به رقابت در بین افراد تیم‌های فوتبال اشاره دارد.
- ب- معنای اولیه: در معنای اولیه به معنی وسط و درون چیزی است.
- ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: مقایسه دو معنی نشان می‌دهد در این جمله برای تیم‌ها میان و وسط متصور شده است. دو معنی علی‌رغم داشتن مغایرت معنایی قابل استنباط هستند و بنابراین واژه «میان» استعاره است.

قعر نشین

- الف- معنای بافتی: «قعر» در این بافت به معنی بدترین و نازل‌ترین موقعیت تیم‌ها در جدول رده‌بندی به‌کار رفته است.
- ب- معنای اولیه: یک ترکیب صفتی است که در آن قعر به معنی پایین‌ترین قسمت یک جای گود، است.
- ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: با مقایسه دو معنی می‌توان نتیجه گرفت عملکرد ضعیف تیم‌ها و عدم کسب امتیاز به منزله قرار گرفتن در پایین‌ترین جایگاه رده‌بندی تلقی شده است و بنابراین «قعر نشین» در اینجا استعاره است.

برای

- الف- معنای بافتی: حرف اضافه «برای» در اینجا هدف و مقصود را بیان می‌کند؛ به این منظور، ادامه رقابت‌ها به منظور حذف نشدن از لیگ.
- ب- معنای اولیه: این حرف اضافه برای اختصاص دادن چیزی به کسی یا استفاده شدن توسط گروه یا شخصی به‌کار می‌رود.
- ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: معنای اولیه این واژه برای اختصاص دادن وجودی فیزیکی به مالک جاندار که به نوعی بهره‌ور است، به‌کار رفته و فعل جمله در جهت انتقال این مالکیت و بهره‌وری به مالک آن است و مالک در آن هدف و مقصد این انتقال است. اما معنای بافتی هدف و منظور از انجام کار را نشان می‌دهد. واژه کسب وجود انتزاعی است که در اینجا بهره‌ور قلمداد می‌شود، بدون این‌که پای بهره‌وری واقعی در آن به میان آید، با این حال هر دو

معنا از این جهت که هدف و مقصد انجام فعل را نشان می‌دهند با هم مشترکند. واژه «برای» در این بافت استعاره است.

فرار

الف- معنای بافتی: به معنی تسلیم نشدن و تن ندادن به شکست است و حاکی از آن است علی‌رغم معلوم بودن قهرمان، بازی‌ها با هدف حذف نشدن از لیگ کماکان ادامه دارد.

ب- معنای اولیه: دور شدن ناگهانی و باشتاب از کسی یا جایی که معمولاً نتیجه احساس ناامنی، خطر یا ترس است.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: بین دو معنا مغایرت زیادی وجود دارد، اما با این حال معنای بافتی از معنای اولیه به سادگی قابل درک است و بنابراین واژه «فرار» کاربرد استعاری دارد.

از

الف- معنای بافتی: «از» در اینجا حرف اضافه فعل فرار است و شروع عملی را نشان می‌دهد، انگیزه تیم‌ها برای انجام و ادامه، (رهایی از خطر سقوط).

ب- معنای اولیه: حرف اضافه/ز در معنای اولیه برای نشان دادن ابتدای مکان یا موقعیت اشیاء یا افراد را به کار می‌رود، جایی که شخص یا یک چیز آغاز می‌شود: *سفری از تهران تا اصفهان*.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: معنای اولیه/ز برای موارد عینی به کار می‌رود یعنی برای افراد یا اشیاء. معنای بافتی علت شروع و یا به عبارتی دلیل وجود امری؛ (در اینجا فرار از سقوط) را نشان می‌دهد. این معنی شروع انجام عملی انتزاعی است اما می‌توان موقعیت ابتدای امری انتزاعی را بر مبنای نوعی شباهت با امری عینی متصور شد. در واقع/ز در این بافت برای واژه سقوط هیات جسمانی متصور کرده که تیم‌ها از آن واهمه دارند و سعی دارند از آن بگریزند و بنابراین «ز» در اینجا استعاره است.

سقوط

الف- معنای بافتی: از دست دادن جایگاه امنی است، که تیم‌ها قرار است به شرط بردن در مسابقات در لیگ کسب کنند.

ب- معنای اولیه: یک اسم است به معنی افتادن بر روی زمین.

ج- مقایسه معنای بافتی با معنای اولیه: مقایسه بین دو معنا نشان می‌دهد شکست تیم‌ها در مسابقات از حریف، به صورت سقوط از جایی تشبیه گردیده و این معنا را با مقایسه با معنای اولیه می‌توان متصور شد و بنابراین واژه «سقوط» در اینجا کاربرد استعاری دارد.

توضیح آنکه از ذکر بعضی از واژه‌ها به دلیل تکراری بودن در این فهرست خودداری گردید. دلایل استعاری نبودن آن‌ها دقیقا همان دلایلی است که پیشتر عنوان گردید.

در مجموع ۲۱ واژه از ۴۰ واژه در این دو جمله دارای معنای استعاری بودند. در واقع با به‌کارگیری **ام‌آی‌پی** در این متن نوشتاری، نشان دادیم که چگونه این روش عمل می‌کند و عملاً بعضی راه‌حلهایی را که پژوهشگران باید اتخاذ کنند تا قضاوت کنند که آیا واژه به‌طور استعاری در گفتمان استفاده شده یا خیر، در اختیار خوانندگان قرار گرفت. خود پرگلیجاز اذعان می‌دارد گاه در جمع ۹ نفری آنها برای تصمیم‌گیری درباره این‌که واژه‌ای را استعاره محسوب کنند یا خیر اختلاف نظرهایی وجود داشت و گاه با اینکه در مورد کاربرد استعاری یک واژه خاص اتفاق نظر داشتند، دلایل گروه در حمایت از قضاوتشان متفاوت بود (پرگلیجاز؛ ۲۰۰۷، ۱۳).

با این حال یکی از ارزشمندترین اهداف **ام‌آی‌پی** این است، که مجموعه صریح و مشخص مراحل آن به کارشناسان این اجازه را می‌دهد، محل اختلافات را دقیقاً شناسایی کنند و در مورد آن به بحث بنشینند.

در ادامه این مقاله به بعضی الگوها، ابزارها و تصمیم‌گیری‌هایی که در صراحت بخشیدن به این روش کمک شایانی می‌کند، خواهیم پرداخت.

۳.۱. تهیه پیکره زبانی مورد بررسی

اولین مرحله در بررسی استعاره تهیه پیکره است. پیکره به مجموعه‌ای از متون گفته می‌شود که به‌طور طبیعی رخ می‌دهد که یا به صورت نوشتاری است و یا بازنویسی گفتار (کامرون و ماسلن؛ ۲۰۱۰، ۱۶۱). یک پیکره بسته به اهداف تحقیق می‌تواند بسیار وسیع باشد و یا محدود. این پیکره می‌تواند از گفتار غیررسمی، روزنامه‌های مختلف، کتاب‌ها، مجلات،

سرویس‌های جهانی خبر و غیره جمع‌آوری گردد. هم‌چنین این پیکره می‌تواند کاملاً تخصصی باشد؛ به‌طور مثال دستورالعمل‌های بسیار تخصصی در زمینه مهندسی رایانه، یا خبر حوادث؛ که مخاطب آن مردم عادی جامعه باشند.

پراگلیجاز پیشنهاد می‌کند در هنگام بررسی‌ها، این جزئیات را در اختیار خوانندگان قرار دهید: اسم متن مورد نظر، نوع سبک آن (گفتاری یا نوشتاری)، ذکر منبع داده‌ها، گونه تخصصی داده‌ها، (خبری، علمی، ادبی، محاوره‌ای)، تاریخ تولید یا نشر، طول متن، تعداد واژه‌ها، مخاطبان متن، ویژگی خوانندگان یا شنوندگان احتمالی.

۲.۳. واحد تحلیل

در ام‌آی‌پی واحد تحلیل در بررسی زبان استعاره در گفتمان، واژه است. انگیزه این اقدام را پراگلیجاز تطابق واژه‌ها و مفاهیم، ارجاعات و یا نقش‌های دستوری آن‌ها برمی‌شمرد. البته این‌که چه چیزی واژه را تشکیل می‌دهد مشکل است، اما در اکثر موارد واژه‌ها عناصر یک متن هستند که از طریق فاصله از هم جدا می‌شوند. اما در چند مورد ممکن است استثنائاتی داشته باشیم:

۲.۳.۱. چندواژه‌ای‌ها^۱ در زبان که معمولاً ریشه‌های غیر فارسی دارند به عنوان یک واحد واژگانی در نظر گرفته می‌شوند، مثل حداقل، حداکثر، الکتروکاردیوگرافی، سونوگرافی ...

۲.۳.۲. واژه‌های مرکب: واحدهای واژگانی هستند که از دو بخش مجزا تشکیل می‌شوند که ممکن است به صورت‌های مختلف نوشته شود:

۱- به عنوان یک واژه، ۲- دو واحد با خط تیره در بینشان و ۳- دو واحد مجزا در مورد اول یعنی وقتی دو جزء واژه مرکب به صورت یک واژه نوشته می‌شود؛ مثل زیرگذر، روگذر، شاهدانه، دلسرد، خوشحال، همکلاسی و ... یک واژه در نظر گرفته می‌شوند. اگر چه در سال‌های اخیر به جدا نوشتن این واژه‌ها تاکید زیاد شده است، ولی ملاک ما نحوه

نگارش این واژه‌ها در فرهنگ لغت است. در فرهنگ لغت برای شکل ترکیبی این واژه‌ها یک تعریف ارائه شده است.

در مورد دوم وقتی خط تیره بین دو بخش یک واژه مرکب باشد، یک واژه محسوب می‌شوند؛ مثل عملی-تحلیلی، اقتصادی-اجتماعی، فیزیک-شیمی، نظریه مارکسیستی-لنینستی و غیره، به جز در کلمات مرکب نوظهور مثل شم-بنیاد، پیکره-بنیاد، زبان-ویژه و ... علت این تصمیم این است که سخنگویان زبان فارسی ناگزیرند برای درک معنی این واژه‌های نوظهور آن را به اجزای سازنده‌شان تجزیه کنند تا بدین وسیله قادر شوند بین دو مفهوم پیوسته و ارجاعات آن‌ها رابطه برقرار کنند.

مورد سوم وقتی وقتی واژه مرکب به صورت دو واحد مجزا نوشته می‌شوند، در این مورد مراجعه به یک فرهنگ لغت، تنها راه حل است اگر واژه مورد نظر در فرهنگ لغت موجود بود، به صورت یک واحد در نظر گرفته می‌شود. اما اگر مدخلی در فرهنگ لغت وجود نداشت آن را دو واحد در نظر می‌گیریم علت این است که در این مورد هم باید این واژه‌ها را به اجزاء سازنده‌شان تجزیه کنیم تا معنی آن‌ها را درک کنیم واژه‌هایی مثل پست‌بانک، تلفن‌بانک، ماه‌عسل از این دسته هستند.

۳.۲.۳. اسم خاص

اسامی خاص نیز به واحدهای سازنده‌شان تجزیه می‌شوند. اسامی مثل خانم اکبری، پارک نور، خزرشهر، سفیدرود،... همچنین در مورد پلاک خانه‌ها، اسامی خیابان‌ها، آدرس‌ها و حتی اسامی شهرها و مکان‌های عمومی مثل پلاک ۱۳، خیابان معلم، بابلسر، خرمشهر،^۱ جمهوری اسلامی ایران، سازمان ملل، المپیک زمستانی، کمیته تجدید نظر، شورای عالی قضایی و ... نیز آن‌ها را به واحدهای سازنده‌شان تجزیه می‌کنیم.

۳.۳. کدبندی واحدهای واژگانی

تعداد دقیق واژه‌های مورد بررسی را محاسبه می‌کنیم و به هر یک از واژه‌های موجود در بافت، یک کد که نشان‌دهنده طبقه واژگانی واحد مورد نظر است، نسبت می‌دهیم یعنی واژه‌ها را بر حسب نوع مقوله واژگان کدبندی می‌کنیم به طور مثال اسم، صفت، قید، فعل (اصلی، کمکی،

^۱خرمشهر استعاره از شهر خرم و آباد است، و دقیقاً به همین دلیل است که بعد از حمله عراق استعاره این شهر به خونین شهر تغییر کرد و همینطور بابلسر استعاره از وجود شهری بر سر شهر بابل.

وجهی)، حرف اضافه، کلمه ربط، معرف و غیره. انگیزه ما از این کدبندی دقیق این است که برای بررسی استعاره ضرورت دارد، با توجه به مقوله دستوری واژه موجود در بافت، معنای آن را تعیین کنیم و با معنای اولیه آن مقایسه کنیم. به‌طور مثال کاربرد فعل شکست، با کاربرد این واژه به عنوان یک اسم متفاوت است و علاوه بر آن حتی تفاوت کاربرد این فعل دو وجهی به عنوان لازم یا متعدی نیز باید در بررسی‌ها لحاظ نشود به عبارتی معنای بافتی فعل متعدی فقط می‌تواند با معنای اولیه افعال متعدی و نه معنای اولیه افعال لازم مقایسه شود (کرنمایر؛ ۲۰۱۱، ۱۳۴).

۳. ۴. به‌کارگیری فرهنگ لغت

در این بررسی همزمان از ۴ فرهنگ لغت فارسی به فارسی برای تعیین معنای اولیه و معنای بافتی استفاده شد: لغت‌نامه ۱۴ جلدی دهخدا، فرهنگ فارسی ۶ جلدی معین، فرهنگ فارسی ۲ جلدی عمید و مهمتر از همه فرهنگ ۸ جلدی بزرگ سخن انوری. همان‌طور که قبلاً اشاره شد یکی از ضعف‌های متداول بررسی‌های مربوط به استعاره، تکیه بر شم است. برای رفع این مشکل گروه پراگلیجاز استفاده از یک فرهنگ لغت در سطح پیشرفته را به عنوان ابزاری برای بررسی معنا لازم برشمردند. سمینو (۲۰۰۸، ۱۹) تاکید دارد انتخاب یک فرهنگ لغت به عنوان منبعی برای ارجاع بسیار رهگشاست. به این ترتیب، گزارش مستقل از معنای واژه‌ها خواهیم داشت. به‌کارگیری فرهنگ لغت امکان بررسی و قدرت تصمیم‌گیری به تحلیلگر می‌دهد. اما نگارنده در این بررسی به دلیل نقص فرهنگ‌های مذکور از قبیل خلط معنا بدون توجه به مقوله دستوری واژه، عدم ارائه مثال برای معانی معرفی شده در بسیاری موارد، لحاظ نکردن تمام انواع معنای یک واژه و غیره با تکیه بر اصل جهانی بودن زبان‌ها، همزمان از فرهنگ لغت آمریکایی لانگمن در سطح پیشرفته در این بررسی استفاده کرده است. البته ارجاع به فرهنگ انگلیسی به انگلیسی بیشتر در جهت تعیین معنای اولیه حروف اضافه بود. راسخ مهند (۱۳۸۹، ۱۵) به برخی از ضعف‌های فرهنگ سخن در ارائه معنای حروف اضافه اشاره می‌کند.

مبنای ارائه معنا در این مقاله فرهنگ لغت سخن است که یک فرهنگ لغت پیکره‌بیناد بر اساس پیکره‌های نسبتاً جدید فارسی معاصر است و به اندازه کافی بزرگ است که تقریباً همه واژه‌ها را به جز واژه‌های کمیاب و نادر شامل می‌شود.

۳.۵. تعیین معنای بافتی

معنای بافتی یک واحد واژگانی معنایی است که آن واژه در موقعیتی که به کار گرفته شده، دارد. همان‌طوری که قبلاً اشاره شد منبع ما برای تعیین این معنا استفاده از ۵ فرهنگ لغت به‌طور همزمان بوده‌است. در روند بررسی‌ها این معانی باتوجه به مقوله‌ی دستوری واحد واژگانی و مجاورت آن با واحدهای قبل و بعد از خود تعیین گردید.

۳.۶. تعیین معنای اولیه

معنای اولیه یک واحد واژگانی معنایی است که مجردتر، شفاف‌تر، مشخص‌تر، و انسان‌محور باشد. چون این معنا، معنای اولیه است همیشه در فرهنگ لغت کاربران معمولی زبان یافت می‌شود (هرمان؛ ۲۰۱۳، ۱۰۱). گروه پرگلیجاز معیار قدمت را نیز در تعیین معنای اولیه منظور کرده است، اما هرمان توسل جستن به این معنا را فقط در صورت ابهام و عدم توافق در تصمیم‌گیری به عنوان آخرین گزینه پیشنهاد می‌کند، چرا که معتقد است بیشتر کاربران زبان از گذر نسبی بیشتر واژه‌ها در زبان معاصر آگاه نیستند. به‌طور کلی باید گفت در روند بررسی مشخص گردید، تعیین معنای اولیه برای واژه‌های محتوایی یعنی اسم، فعل، قید، صفت از واژه‌های دستوری ساده‌تر است؛ تا جایی که برای بررسی حروف اضافه ناگزیر به استفاده از یک فرهنگ انگلیسی به انگلیسی شدیم. علی‌رغم به‌کارگیری این حربه، هم‌چنان تعیین معنای اولیه حروف اضافه «میان، در، بر، از، برای» که روابط مربوط به فضا و مکان را نشان می‌دهند، در گروه ۳ نفری ما اختلاف نظرهایی را پدید آورد. البته پژوهشگران علاقه‌مند به این بررسی‌ها ممکن است در تعیین معنای اولیه با مشکلات خاصی مواجه شوند که می‌توانند برحسب اهداف تحقیق، تدابیر لازم را اتخاذ نمایند.

۳.۷. تصمیم‌گیری درباره نقش مغایرت معنایی

همان‌طوری که قبلاً گفته شد در استعاره معنای بافتی واحد واژگانی، تاحدی از معنای اولیه انحراف دارد. این به آن معنا است که معنای اولیه باید به اندازه کافی با معنای بافتی مغایرت

داشته باشد، تا این معنای بافتی بالقوه قادر باشد در قلمرو معنایی دیگری شرکت کند. برای تصمیم‌گیری درباره این که چه میزان تفاوت معنایی باید بین دو معنی وجود داشته باشد تا استعاره محسوب شود، باید گفت وقتی برای یک واحد واژگانی با توجه به مقوله دستوری‌اش بیش از یک توصیف معنایی مجزا در فرهنگ لغت وجود داشته باشد، یعنی این معانی به اندازه کافی متمایز هستند.

۸.۳. تصمیم‌گیری درباره نقش شباهت

وقتی دو معنی به اندازه کافی متمایز از یک واحد واژگانی وجود دارد که یکی اولیه‌تر از دیگری به نظر می‌رسد، این مفاهیم بالقوه از نظر استعاری به یکدیگر مربوطند. دلیل این امر این است که آن‌ها از نوعی شباهت بیرونی یا نقشی (صفت و روابط) بین مفاهیمی که معرفی می‌کند برخوردار می‌گردند (هرمان؛ ۲۰۱۳، ۱۰۳).

وقتی یک واحد واژگانی یک مفهوم بافتی کلی و مبهم دارد که شبیه رابطه انتزاعی از یک مفهوم نسبتاً خاص و مجرد است، در صورتی که دو مفهوم به اندازه کافی از هم متمایزند و از طریق نوعی شباهت به هم مربوط می‌شوند، باید کاربرد آن واژه را استعاری در نظر گرفت (همان، ۱۰۴).

۹.۳. تصمیم‌گیری نهایی

بالاخره این که با تمام راهکارهای ارائه شده و در نهایت بحث و تبادل نظر در جمع تا حد قریب به یقین می‌توان واژه‌هایی را که کاربرد استعاری در گفتمان دارند، شناسایی کرد.

۱- اعمال روش ام‌آی‌پی بر روی چند تیتیر خبر

در آخر لازم است با توجه به آنچه که در تشریح ام‌آی‌پی در این مقاله آموختیم دانسته‌های خود را در چند تیتیر خبر به اشتراک بگذاریم. هلیدی (۱۹۹۴، ۳۹۲) معتقد است تیتیر خبر در گفتمان رسانه به دلیل ویژگی جذابیت و چشمگیر بودن اغلب مورد تحلیل قرار می‌گیرد. تیتیرهای خبر نمونه بارز متون کوچک هستند و اغلب راه‌های میان‌بر جذابی برای محتوای روزنامه‌ها به شمار می‌آیند. اینفانتیدو (۲۰۰۹، ۶۹۹) نقش اصلی تیتیرهای خبر را خلاصه کردن و جذب کردن توجه به متن کامل مقاله خبر می‌داند. این ویژگی‌ها باید از طریق متن بی‌نهایت

کوتاه سازگار شود، به نحوی که ضمن این که خواننده را از محتوای مقاله مطلع می‌سازد، کنجکاو او را نیز برانگیزد و ترغیب به خواندن کامل مقاله کند. به دلیل این ویژگی‌ها، تیتیر خبر نوعی متن هستند که در آن استعاره اغلب به عنوان راه میان‌بر شناختی برای ساده‌تر کردن و موثر بودن پیام‌های پیچیده هستند. به چند تیتیر خبر و نحوه به‌کارگیری استعاره در ادامه مقاله توجه کنید. این تیتیرها از روزنامه کیهان خرداد ۸۸ گرفته شده‌اند.

۲- کسانی که معتقدند ایران ضعیف شده چرخی در دنیا بزنند

در این تیتیر خبر ۳ واژه به صورت استعاری به‌کار گرفته شده است:

صفت **ضعیف** که از معنای اولیه خود (فاقد توانایی جسمی) انحراف دارد و در این بافت به معنی فاقد کارایی و قدرت برای اداره کشور است.

فعل مرکب **چرخ زدن** نیز از معنای اولیه (به دور خود یا کسی یا چیزی گشتن) دور شده و در این بافت زبانی رفتن به قصد کنکاش و بررسی معنی می‌دهد.

حرف اضافه **در** نیز که در معنای اولیه (برای بیان ظرفیت و درون چیزی یا جایی بودن به‌کار می‌رود) در اینجا گستره عالم و کشورها را به صورت محدوده مکانی معرفی می‌کند که انسان‌ها در آن قرار دارند.

در هر سه مورد مغایرت معنایی را بین دو معنای اولیه و بافتی شاهد هستیم با این حال می‌توان با مقایسه دو معنا، معنای بافتی را از معنای اولیه استنباط کرد.

۳- ایران بلندترین صدای جهان در مقابل صهیونیست‌ها

در همین تیتیر کوتاه ۵ استعاره وجود دارد:

صفت عالی **بلندترین** که از معنای اولیه خود (دارای ارتفاع زیاد از سطح زمین) فاصله گرفته و در این بافت به معنی فرکانس زیاد و شدت صورت به‌کار رفته، به نوعی رساترین و تاثیر گذارترین معنا می‌دهد.

صدا، اسمی که معنای اولیه آن (آنچه شنیده می‌شود است) در اینجا منظور از کاربرد آن شبکه‌ای برای اعتراض و مظلومیت‌خواهی است.

جهان، اسمی است که در معنای اولیه به معنی (پهنه کره زمین و آنچه در آن است) می‌باشد در این بافت زبانی، نمادی برای بزرگی و عظمت است. حرف اضافه در، معنای اولیه آن (بیان ظرفیت است) در اینجا برای عالم محدوده مکانی متصور می‌کند.

اسم مقابل، که در معنای اولیه (هر یک از جاهایی که در دوسوی خط یا دوسوی یک فضای خالی قرار دارد، رو برو) معنی می‌دهد در این بافت به معنی مخالفت و نمادی برای بیان مقاومت و یا ایستادگی معنی می‌دهد.

در هر پنج مورد علی رغم مغایرت معنای اولیه و بافتی، معنای بافتی به دلیل نوعی شباهت از معنای اولیه قابل درک است.

۴- سپاه طعم شیرین امنیت را به مردم شرق کشور می‌چشاند

در این تیتیر خبر سه واژه به صورت استعاری به کار گرفته شده است:

طعم، در معنای اولیه این اسم این توصیف آمده است (آنچه اندام چشایی هنگام خوردن یا چشیدن چیزی، آن را حس می‌کند) اما در این بافت طعم به قضاوت شخصی درباره آنچه خوب و مناسب است، اشاره دارد. سپاه درصدد است با مبارزه با اشراک و قاچاقچیان در شرق ایران به مردمی که در این نواحی زندگی می‌کنند بفهماند امنیت و آرامش چه مسئله ضروری و خوبی است.

صفت شیرین، که در معنای اولیه به (مزه شیرین، متضاد تلخ) اشاره دارد، در این جا به معنی مطبوع، دلنشین، خوب و دلپذیر است و برای واژه امنیت به کار گرفته شده است.

بچشاند، فعل مضارع است که معنای اولیه آن (کمی خوردنی یا نوشیدنی در دهان کسی گذاشتن تا آن را بچشد) است و در این بافت به معنی کسی را در معرض تجربه‌ای قرار دادن، معنی می‌دهد. یعنی مردم شرق ایران با اقدام سپاه علیه اشراک امنیت و آرامش روانی حاصل از آن را تجربه خواهند کرد.

معنای بافتی هر سه واژه علی‌رغم مغایرت با معنای اولیه به دلیل وجود نوعی شباهت قابل درک است و بنابراین این واژه‌ها کاربرد استعاری دارند.

۴. نتیجه‌گیری

روش **ام‌آی‌پی** توسط پرگلیجاز و همکاران او ابداع شد تا شالوده‌ای معتبر، صریح و انعطاف‌پذیر برای شناسایی استعاره در متون مختلف فراهم آورد. گرچه بعضی کارشناسان ممکن است ادعا کنند برای شناسایی استعاره در یک متن صرفاً از شم خود بهره می‌گیرند، اما موارد اختلاف این شم در افراد مختلف ممکن است به صراحت و اعتبار تحقیق آسیب بزند. توجه این شم، یکدستی در نتایج و به کارگیری آن در واحدهای منفرد واژگانی کار بسیار پیچیده‌ای است که در این موقعیت، فقط یک روش منسجم مثل **ام‌آی‌پی** می‌تواند راهگشا باشد. آشنایی با این فرایند و به‌کارگیری مراحل آن متضمن دقت و صرف وقت فراوان است که البته همین امر نشان‌دهنده این است که **ام‌آی‌پی** روشی نظام‌مند برای شناسایی استعاره است. البته گرچه روش **ام‌آی‌پی** ثابت کرد که برای اهداف مورد نظر این بررسی بسیار مناسب است، آگاهی داشتن از محدودیت‌های آن اهمیت دارد. یکی از این محدودیت‌ها استفاده از فرهنگ لغت برای شناسایی استعاره است؛ یک فرهنگ لغت ممکن است همه واژه‌ها به ویژه واژگان تخصصی را شامل نشود و یا نارسایی‌هایی در تعاریف واژه‌ها وجود داشته باشد؛ به نحوی که اصل روشنی، سادگی و قابل فهم بودن که مهمترین اصل تعریف یک واژه در فرهنگ است نادیده شود و بنابراین کار مقایسه دو معنای اولیه و بافتی به دشواری انجام می‌گیرد و یا در واقع برای برخی واژه‌ها مفهوم صریحی که بتوان از آن طریق، واژه را درک کرد یا متصور شد ارائه شود. بنابراین نتایج این‌گونه بررسی‌ها تا حدودی به نوع فرهنگ لغتی که استفاده می‌شود بستگی دارد. محدودیت دیگر به انتخاب واژه به عنوان واحد تحلیل در این بررسی ارتباط دارد. بعید به نظر می‌رسد واحدهای واژگانی به طور مستقل عمل کنند؛ زیرا توسط واحدهای دیگر احاطه شده‌اند و خود بخشی از جمله و پاراگراف محسوب می‌شوند. همچنین آن‌طور که تجربه ما در مورد **ام‌آی‌پی** در این مقاله نشان داده است، به‌کارگیری این روش برای دستیابی به یافته‌های معتبر و درست در زمینه شناسایی استعاره به هیچ وجه کار

سریع و آسانی نیست و برای دستیابی به نتیجه‌ی معتبر باید به چند نکته توجه شود:

۱- تمام ۴ مرحله پیشنهاد شده در این روش به‌طور کامل بدون هیچ اغمازی به ترتیب اجرا گردد.

۲- به راهنمایی‌هایی که برای اجرای دقیق مراحل ام‌آی‌پی در این مقاله ذکر شد مثل چگونگی تعیین معنای بافتی و اولیه، تعیین میزان شباهت و مغایرت برای کاربرد استعاری واژه‌ها، استفاده از فرهنگ لغت معتبر، مبنای تعیین واحدهای واژگانی و غیره حتما دقت و توجه لازم مبذول شود.

۳- توجه داشته باشیم به‌کارگیری مراحل ام‌آی‌پی کار وقت‌گیر و مشکلی است و بنابراین این مراحل باید به آرامی و با حوصله لازم انجام گیرد.

۴- برای اینکه نتایج معتبر برای پژوهش‌های مختلف پیرامون استعاره کسب شود بهتر است همزمان چند تحلیل‌گر به‌طور جداگانه مراحل مختلف ام‌آی‌پی را در گفتمان خاص به اجرا بگذارند و سپس نتایج حاصل را در گروه به بحث بگذارند.

۵- تصمیم‌گیری در بعضی از مراحل این روش، به‌طور مثال مبنای تعیین مرز واحدهای واژگانی در اسامی خاص و واژه‌های مرکب، نظارت، هم‌فکری و تبادل‌نظر پیشگامان زبان‌شناسی و به‌ویژه زبان‌شناسان شناختی را می‌طلبد که امید است با خواندن این مقاله اساتید صاحب نظر راهنمایی‌ها، تدابیر، توضیحات و توصیه‌های تکمیلی خود را برای اجرای بهینه این روش در داده‌های زبان فارسی در اختیار پژوهشگران جوان و علاقه‌مند به این بررسی‌ها قرار دهند.

کتابنامه

- انوری، ح. (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: نشر سخن.
- دهخدا، ع. (۱۳۷۳). لغت نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.
- راسخ مهند، م. (۱۳۸۹). بررسی حروف اضافی مکانی فرهنگ سخن براساس معنی‌شناسی شناختی. مجله ادب پژوهی ش ۱۴ صص ۴۹-۶۶.

عمید، ح. (۲۵۳۷). فرهنگ فارسی عمید. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
 معین، م. (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی معین. چاپ چهارم با بازخوانی و ویرایش شهاب‌الدین ارجمندی،
 تهران: انتشارات معین.

- Bell, A. (1991). *The language of News Media*. Oxford: Black well.
- Cameron, L. & Maslen, R. (2010). *Metaphor Analysis Research Practice in Applied linguistics*. Social Science and humanities. UK: Euniox Publishing LTD.
- Cameron, L. (2003). *metaphor In Educational Discourse*. London: Continuum.
- Cameron, L. (1999). *Operational Metaphor for Applied Linguistics*. In L.Cameron& G. Low (Eds.) *Researching and applying metaphor*, PP.3-28. Cambridge: Cambridge University press.
- Cameron, L.,and Low, G. (1999). *Researching and applying metaphor*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Charteris-Black, J. (2004). *Corpus Approach To Critical Metaphor Analysis*. Basingstok: Palgrave Macmilan.
- Deignan, A. (2005). *Metaphor and Corpus Linguistics*. Amesterdam: John Benjamins.
- Halliday, M.A.K. (1994). *An Introduction to Functional Grammar*. London: Arnold.
- Herman, B. J. (2013). *Metaphor In Academic Discourse, Linguistics form, Conceptual structures, Communicative functions, and Cognitive representations*. The Netherlands lot 35 12JK Utrecht.
- Infantidou, U. E. (2009). *Newspaper headlines and relevance; Ad hoc concepts in ad hoc contexts*. *Journals of Pragmatics*, volume 41/40. PP. 699-720
- Krennmayre, T. (2011). *Metaphor In Newspapers*. The Netherlands: Lot 35/2 JK Utrecht.
- Lakoff, G., and Johnson, M. (1980). "Metaphors We Live By". Chicago: Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1993). *The Contemporary theory of metaphor*. In *metaphor and thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Martin, J., and Harre, R. (1982). *Metaphor in science* In Maiall Davis.(ed) *Metaphors: Problems an perspective,* Sussex: The Harvest Press, PP. 89-105.

- Ortony, A. (1979). *Metaphor: A Multidimensional problem*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Philip, E. (2000). *A war of words in the Discourse of trade*. United States of America: Southern Illinois University.
- Pragglejaz group. (2007). *A Method Of Identifying Metaphorically Used Words in Discourse*. In *Metaphor And symbol*. Lawrence Erlbaum Associates.Inc. 22(1) PP. 1-39.
- Semino, E. (2002). *A study body or a derailing train? Metaphorical representation of the Uro in British and Italian newspapers*. *Text*, 22(1), PP. 107-139.
- Semino, E. (2008). *Metaphors In Discourse*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Steen, E. (2002). *Identifying metaphor in language: A cognitive approach*. *Style*, 36(3). PP.386-407
- Steen, G. J. (1999). *Metaphor and discourse: Toward a linguistic checklist for metaphor analysis*. In L. Cameron and G. Low (eds), *Researching and applying metaphor*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Van Dijk, T. A. (1988). *News as discourse*. Hillsdale, New Jersey: Lawrence Erlbaum. www.longman.com/dictionaries

ساخت افعال گویش مزینانی: پلی از پهلوی به فارسی معاصر

چکیده

این تحقیق با رویکردی توصیفی-انتقادی و هدف ثبت و ضبط ویژگی‌های ساختارهای باستانی افعال گویش فارسی مزینانی (سبزوار-خراسان رضوی) صورت گرفت. در این بررسی، ساختمان درونی افعال حال ساده و وجه التزامی آن، ماضی ساده، ماضی نقلی، منشأ و حضور «است» در صیغگان آن و نیز آینده ساده توصیف شده و در برخی موارد با نظیر خود در زبان فارسی میانه مقایسه گشت و این نتایج حاصل شد: الف) شناسه‌های فاعلی این گویش همبستگی بیشتری با نظیر خود در فارسی میانه نشان می‌دهند تا فارسی معیار؛ ب) ساخت ماضی ساده نیز به دو شیوه، یکسان با معیار و متفاوت با آن، به چشم می‌خورد؛ ج) ساخت ماضی نقلی امروز، هم در این گویش و هم در معیار، بازمانده‌ی تلفیقی از دو سازوکار نقلی-سازاری در دوره میانه تلقی و ساختار درونی آن به صورت «صفت مفعولی + تکواژ نمود ماضی نقلی + شناسه فاعلی» قلمداد شد؛ د) در مجموع، رفتارهای دوگانه‌ی پیش‌گفته و نتایج مذکور یادآور «فرضیه‌ی اکتساب دوگانه» هاوکینز بوده و حاکی از حالت بینابین این گویش در مقایسه با فارسی معاصر و میانه است. مضافاً، رد پای نیز از نظام مطابقه‌ای ارگتیو دیده شده که صرفاً با یک فعل، اما، هم در زمان حال و هم گذشته، تولید می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: ساخت فعل، ماضی نقلی، نظام ارگتیو، اکتساب دوگانه، فارسی میانه.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که تاکنون موجب ماندگاری و قوام بسیاری از گویش‌های محلی بوده تکلم به آنها در پایگاه خانواده است. به دلایل اجتماعی و فرهنگی و نیز فراگیر شدن کاربرد رسانه‌های ارتباط جمعی، به تدریج، گونه‌ی معیار هر زبان خانواده، یعنی مهم‌ترین سنگر ماندگاری گویش‌های محلی، را از آن خود کرده و جایگزین آنها می‌شود.

مزینان، مرکز دهستانی به همین نام، از زیرمجموعه‌های شهرستان سبزوار، در استان خراسان رضوی، بوده و در حاشیه‌ی محور سبزوارشاهرود و تقریباً ۱۰ کیلومتری مرز مشترک استان‌های خراسان و سمنان واقع است؛ با حضور نام این شهرک در فهرست شهرها و آبادی‌های موصوف در کتاب حدودالعالم^۱ به شرح زیر، می‌توان برای آن از قدمتی ورای ۱۵۰۰ سال یقین حاصل کرد: "مزینان و بهمن آباد^۲، دو شهرک است خرد، بر راه ری و اندر وی کشت و زرع بسیار است" (ستوده، ۱۳۶۲: ۸۹). طبق سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۵، جمعیت افراد ساکن در این دهستان حدود هشت هزار نفر می‌باشد. گویش فارسی مردمان این دیار کهن نیز از قاعده‌ی فوق مستثنی نبوده و از جنبه‌های مختلف نحوی، ساخت‌واژی و واج‌شناختی قابل‌بررسی است.

البته، شرایط غالب جغرافیایی این دهستان طی قرون گذشته، از جمله قرارگرفتن آن در کنار جاده‌ی ابریشم و تردد مأموران دولتی، اهمیت منطقه‌ای این بلوک^۳ به عنوان دروازه‌ی ورودی به خراسان و آسیای شرقی، و نزدیکی آن با آتشکده آذربرزین مهر و کشف مجسمه‌ی زرین سه‌چهره در خرابه‌های مزینان ازسوی دیگر، حاکی از قدمت زبانی- فرهنگی، مهاجرپذیری و اهمیت تاریخی این منطقه است، به نحوی که نادیده‌گرفتن آن‌ها تبیین مسایل زبان‌شناختی را مشکل می‌سازد؛ به عنوان مثال، تلفظ واژه‌های قرضی عربی نظیر «علی و محمود» با واج‌های سایشی چاکنایی و سایشی حلقی یعنی ξ و η ادای کلمات ترکی نظیر «قیماق» و «مسکه» بجای سرشیر و کره در گویش مزینانی یعنی تنها گویشی که بدان در این دیار تکلم می‌شود، جز با در نظر گرفتن حقایق فوق قابل توضیح نیستند.

با عنایت به مطالب فوق، مزینانی (۱۳۸۷) نخستین پژوهش علمی زبان‌شناختی است که با هدف بررسی و ثبت ویژگی‌های باستانی ضمایر شخصی پی‌بستی این گویش صورت گرفته است. تحقیق حاضر نیز که در ادامه‌ی اثر مذکور به انجام رسیده، با هدف ثبت و ضبط دیگر ویژگی‌های باستانی

۱ سال نگارش این کتاب ۳۷۲ هجری قمری است و مؤلف آن نامعلوم.

۲ روستایی قدیمی در سه کیلومتری مزینان

۳ نام این منطقه تا قبل از حکومت پهلوی

در ساخت برخی از افعال این گویش صورت می‌گیرد. چنین تحقیقاتی به دلایل زیر ضروری به نظر می‌رسند:

از یک سو، با انجام و ثبت چنین پژوهش‌هایی می‌توان گویش‌ها را از نابودی کامل حفظ کرد و در مطالعات تاریخی-تطبیقی زبان فارسی و بررسی صحت و سقم دستور زبان‌های باستانی از آنها استفاده کرد؛ چراکه مسلم است زبان‌های زنده‌ی معیارشده که در عرصه‌های متفاوت سیاسی، ادبی، اجتماعی، علمی و دانشگاهی ساخته و پرداخته شده‌اند روز به روز از ریشه‌هایشان به لحاظ آوایی، صرفی و نحوی فاصله گرفته‌اند. از این‌رو، تحلیل صرف و نحو و درستی ترجمه و تفسیر زبان‌های مرده جز با پیدا کردن ردپایی از آنها در گویش‌ها و زبان‌های زنده، اگر نگوییم به هیچ وجه، به‌طور کامل امکان‌پذیر نمی‌نماید.

از سوی دیگر، اصولاً، این مطالعات گویشی نشانگر مقاطع زمانی و مراحل گذر ناشناخته‌ی این زبان هستند که خود در بررسی‌های رده‌شناختی و نیز پژوهش‌هایی که با هدف کشف علل تحولات صرفی و نحوی در انتقال نسل به نسل یک زبان صورت گرفته بسیار مفید هستند (به عنوان نمونه‌ای از این مطالعات ر.ک. مزینانی و شریفی، ۱۳۹۴) و کشف علل تحول نیز، "... برای نظریه‌ی اصول و پارامترها نیز حائز اهمیت است، از آنجاکه پاسخ قابل قبول به این سؤال، احتمالاً، چیزهای زیادی در مورد ماهیت پارامترها به ما بگوید..." (روبرتز، ۲۰۰۷: ۱۰۹).

توجه به نکات فوق و مشاهده‌ی وجود وجوه اشتراک و افتراق بسیار بین ساخت افعال گویش مزینانی و گونه‌ی معیار نگارندگان را بر آن داشت تا در این تحقیق که به روش توصیفی-انتقادی به انجام رسیده در مسیر یافتن پاسخ به سوالات زیر گام بردارند:

- (۱) ویژگی‌های متفاوتی که در ساخت افعال گویش مزینانی به چشم می‌خورد و از وجوه تمایز این گویش با فارسی معیار به شمار می‌آید کدام‌اند؟
- (۲) مقایسه‌ی اجمالی داده‌های زبانی به دست آمده از کاوش در سوال فوق با نظیر آنها در زبان پهلوی چه نتایجی در برخواهد داشت؟

۲. پیشینه پژوهش

مزینانی (۱۳۸۷) نیز که پژوهشی همزمانی-درزمانی به شمار می‌آید، در کنار بررسی ویژگی‌های بازمانده از پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه در گویش مزینانی، با ارایه چند استدلال نحوی در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، مطابقتی مفعولی را در زبان فارسی رد می‌کند. وی با معرفی مضاعف‌سازی واژه‌بست در زبان فارسی، از ساخت‌های ناشی از این فرایند با عنوان ساخت‌های واژه‌بست-همزاد^۱ یاد می‌کند (۹۳-۱۰۱). وی درخصوص نتیجه‌ی بررسی ویژگی‌های واژنحوی واژه‌بست‌های ضمیری این گویش چنین می‌نویسد که این عناصر در مجاورت بلافصل فعل ظاهر شده و برخلاف فارسی معیار به تکواژهای امر، نهی، و نفی و سازه‌های نحوی در نقش مفعول مستقیم و غیرمستقیم نیز می‌پیوندند (۱۲۸).

۳. روش تحقیق

هر گونه تحقیق و توصیف زبانی، نیازمند الفبا، اصطلاحات و واژگان با تعاریف خاص خود می‌باشد. در این راستا، داده‌های گویش مزینانی با الفبای^۲ APA ثبت شده و داده‌های فارسی میانه نیز به شیوه‌ی همان منبعی نگاشته شده که از آن اقتباس شده‌اند (غالباً به شیوه‌ی مکنزی). مباحث توصیفی این تحقیق نیز با واژگان و اصطلاحات دستورنویسی فارسی معیار و با تأکید بر وجوه افتراق این دو گونه‌ی زبانی صورت گرفته‌است؛ چراکه، اگر از فرایندهای واجی نظیر تضعیف، همگونی، درج و حذف که در این گویش به چشم می‌خورد صرف نظر شود، غالب جملاتی که گویشوران مزینانی ادا می‌کنند گونه‌ای از فارسی است (بنگرید به شواهد ۱، ۲، و ۳).

- | | |
|----------------------------------|---------------------------|
| (1) čeni ma-ku | چنین مکن |
| (2) čonu ke hasan mo-gof... | چنان که حسن می‌گفت... |
| (3) čendi ma-xor ke meriz me-r-i | چندین مخور که مریض می‌شوی |

در راستای پاسخ به سوال دوم تحقیق نیز، در خلال مباحث، مقایسه‌ای اجمالی بین برخی از رفتارهای خاص این گویش با دوره‌ی میانه‌ی زبان فارسی صورت خواهد گرفت. ضمن

1 clitic-doubling constructions

2 American Phonetic Alphabet

مقایسه‌ی مذکور، تحلیلی منتقدانه نیز راجع به برخی از نتیجه‌گیری‌ها و اظهارنظرهای ریشه-شناختی و توصیفی ارائه می‌شود. مضافاً، ضمن این‌که یکی از نگارندگان این پژوهش گویشور بومی می‌باشد، برای توصیف نظام صرفی افعال با سه تن از افراد بومی نیز مصاحبه شده و در خلال مباحث به فرایندهای واجی نیز به اختصار اشاره شده‌است.

۴. مباحث توصیفی-انتقادی

برخی از دستوریان و زبان‌شناسان، صورت‌های صرفی فعل در زبان فارسی را با عناوین حال ساده، حال استمراری، حال التزامی، ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی نقلی استمراری، ماضی بعید، ماضی التزامی، آینده، و نیز فعل امر، نهی، سببی، مجهول و غیرشخصی توصیف کرده‌اند (به عنوان نمونه ر.ک. مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۹). یادآور می‌شود که در این مجال از میان صورت‌های صرفی مذکور صرفاً به مواردی پرداخته شده است که در آنها تفاوت جالب توجهی میان گویش مورد وصف و فارسی معیار دیده شده است.

۴.۱. ساخت حال ساده

حال ساده همان مضارع اخباری در منابع دیگر بوده و "برای ابلاغ خبر یا بیان فعالیت یا حالت معمول یا عادت به کار می‌رود" (۲۰۴). ساخت فعلی این زمان دارای سه تکواژ «می»، «بن حال»، و «وند مطابقه‌ی فاعلی» است. در جدول (۱)، صرف فعل «گفتن» با تلفظ گویشی مشهود است:

جدول ۱: صرف گویشی فعل گفتن در زمان حال ساده

mo-g-om	me-g-i.	me-g-a.	me-g-im	me-g-e.	me-g-e.n(d)
---------	---------	---------	---------	---------	-------------

از این جدول، سه نکته‌ی متفاوت مشهود است: الف) تکواژ استمرار در این گویش دو تکواژگونه دارد که در توزیع تکمیلی بوده، بدین معنا که با توجه به پیشین یا پسین بودن واکه-ی هجای دوم فعل، me یا mo تولید می‌شود. این هماهنگی واکه‌ای در صرف تمام افعال مشهود است؛ ب) تقلیل واجی بن در «گوی» به «گ» همانند فارسی تهرانی در «می‌گم، می-گی، می‌گه» و نیز حذف همخوان d از پایان وندهای فاعلی؛ ج) تفاوت بارزی که بین واکه‌های

وندهای فاعلی این گویش و گونه‌ی معیار دیده می‌شود، نشانگر همبستگی آنها با مجموعه‌ی متناظرشان در دوره‌ی میانه است. جدول شماره ۲ صرف فعل «دیدن» در زمان حال ساده و جدول ۳ وجه التزامی این فعل را نشان می‌دهد:

جدول ۲: صرف فعل دیدن در زمان حال ساده^۱ فارسی میانه

wēn-ēm/om/am	wēn-ē(h)	wēn-ēd	wēn-ēm/om/am	wēn-ēd	wēn-ēnd
می بینم	می بینی	می بیند	می بینیم	می بینید	می بینند

(مأخوذ از آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۷۴)

جدول ۳: صرف فعل دیدن در زمان حال التزامی فارسی میانه (آموزگار و تفضلی، ۷۴)

wēn-ān	wēn-āy	wēn-ād	wēn-ām	wēn-ād	wēn-ānd
بینم	بینی	بیند	بینیم	بینید	بینند

همانطور که از جداول ۱، ۲ و ۳ پیداست شناسه‌ی اش.م. گویش با نظیر خود در یکی از گونه‌های گویشی دوره‌ی میانه یعنی om- در حال ساده مطابقت کامل داشته، و شناسه‌ی اش.م. گویش از جهت واکه با نظیر آن در وجه التزامی آن دوره (یعنی a. با ād)، و شناسه‌های اش.ج. و اش.ج. گویش نیز با نظیرهایشان در زمان حال ساده همبستگی نشان می‌دهند (یعنی e. با ēd و e.n(d) با ēnd).

۴. ۲. ساخت حال التزامی

صورت صرفی افعال با عنوان حال التزامی "برای بیان مفاهیم غیرخبر یا غیرمعمول و غیرعادت از جمله بیان شرط، آرزو، دعا، و تردید، ... در جمله‌های وابسته، ... به دنبال فعل‌های وجهی باید، توانستن و همچنین، می‌شود و می‌شد" (مشکوة‌الدینی، ۲۰۵) به کار رفته و به ترتیب با سه تکواژ «بِ»، «بن حال»، و شناسه‌ی فاعلی ظاهر می‌شود (به عنوان مثال، بروم، بخوانی).

۱ در متن اصلی از اصطلاح مضارع اخباری استفاده شده‌است.

در ساخت حال التزامی گویش مزینانی، دو رفتار متفاوت دیده می‌شود، به این نحو که گروهی از افعال، همانند گونه‌ی معیار، میزبان باء التزام می‌باشند و گروهی دیگر همانند فارسی میانه فاقد آن (بنگرید به جدول ۳ در بالا)؛ جدول ۴، صرف صورت التزامی فعل رفتن و جدول ۵، صرف فعل رفتن (فاقد باء التزام) را نشان می‌دهند:

جدول ۴: صرف گویشی فعل گفتن در وجه التزامی

be-gir-om	be-gir-i.	be-gir-a.	be-gir-im	be-gir-e.	be-gir-e.n
-----------	-----------	-----------	-----------	-----------	------------

جدول ۵: صرف گویشی فعل رفتن در وجه التزامی

row-om	rew-i.	rew-a.	rew-im	rew-e.	rew-e.n
--------	--------	--------	--------	--------	---------

خاطر نشان می‌کند که در جدول ۵، بازهم هماهنگی واکه‌ای دیگری مشاهده شده که بین واکه‌های بن‌واژه و شناسه صورت گرفته‌است (rowom & rewim). در جملات زیر از افعال وجهی استفاده شده است:

(4) ?age meša. rew-i boro. اگه می‌شود بروی برو.

(5) ba.yed fowri ?a.yen. باید فوری بیایند.

یکی از ویژگی‌های بسیار جالب این گویش پیوستن ضمائر پی‌بستی به پیشوندهای فعل (بجز «می» استمرار) است؛ جمله‌ی زیر پیوستن پی‌بست «ش» به باء التزام را نشان می‌دهد:

(6) ?age be=š gir-a. mo-xr-a.= še اگه بگیردش (بش گیرد) می‌خوردش

۴. ۳. ساخت ماضی ساده

ماضی ساده برای بیان فعالیت یا حالتی در زمان گذشته به طور ساده، یعنی بی‌ارتباط با زمانی دیگر، به کار می‌رود. در گونه‌ی معیار فارسی هر فعل ماضی ساده به ترتیب دارای بن ماضی و وند مطابقه است و بن ماضی نیز از "پایه‌ی فعل به علاوه‌ی نشانه‌ی ماضی تشکیل می‌شود" (۲۰۵).

در گویش مزینانی، ماضی ساده، به دو شیوه‌ی متفاوت دیده می‌شود، به این نحو که گروهی از افعال، با گونه‌ی معیار، تفاوتی نداشته و گروهی دیگر با پیشوند *بـ* یا *بـُ* ظاهر می‌شوند؛ جدول ۶، صرف ماضی ساده فعل «بردن» و جدول ۷، صرف فعل «خوردن» (دارای پیشوند *بـ*) را نشان می‌دهند:

جدول ۶: صرف گویشی ماضی ساده فعل بردن

bord-om	bord-i.	bord-∅	bord-im	bord-e.	bord-e.n
---------	---------	--------	---------	---------	----------

جدول ۷: صرف گویشی ماضی ساده فعل خوردن

bo-xord-om	bo-xord-i.	bo-xord-∅	bo-xord-im	bo-xord-e.	bo-xord-e.n
------------	------------	-----------	------------	------------	-------------

فرایندهای واجی مثل حذف، در افعال ماضی این گویش بسیار کمتر از صورت متناظر مضارع آنها است، از این رو، شباهت آنها با معیار بیشتر است. افعال خوردن، ماندن، مردن، دادن، کاشتن، سوختن، زدن، گذاشتن و ... با پیشوند مذکور ظاهر می‌شوند. این پیشوند که در آغاز ظاهراً معنای جهتی-تاکیدی داشته (بای بی^۱ و همکاران، ۱۹۹۴) گویی جزئی لاینفک از ساخت این افعال شده و فاقد معنی خاصی است. خاطر نشان می‌کند نغزگوی کهن (۱۳۹۲) تغییرات نقشی این پیشوند را در تاریخ زبان فارسی از منظر دستوری‌شدگی بررسی کرده است.

از ویژگی‌های دیگر و جالب این گویش قرار گرفتن ضمائر پی‌بستی میان بن ماضی و شناسه‌ی آن و ایجاد فاصله میان آنهاست. برونر (۱۹۷۷: ۹۷-۱۱۵) به تفصیل میزبان‌های بالقوه‌ی این پی‌بست‌ها در زبان‌های پهلوی و پارتی را دسته‌بندی کرده‌است؛ در این اثر (۱۰۱) شواهدی مبنی بر پیوستن این عناصر در حالات اضافی و مفعولی به ماده‌ی ماضی ارائه می‌شود؛ نظیر جمله‌ی ۷ گویشی (البته بدون وند فاعلی) را می‌توان بین داده‌های وی یافت؛ در این ساخت، پی‌بست **et=** در حالت به‌ای به بن ماضی فعل گفتن پیوسته‌است:

هرچه بهت گفتم (گفتتم) فایده نداشت. (7) har če goft=et-om foyda na-doš(t). ساخت‌های این چینی، در میان تمامی اظهارنظرها، فرضیه‌ی تسری وندهای فاعلی افعال مضارع به ماده‌های ماضی را در مرحله‌ی گذار از پهلوی به دری تایید می‌کند (به منظور مطالعه‌ی فرض مخالف ر.ک آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۷۶).

۴. ۴. ساخت ماضی نقلی

فعل ماضی نقلی نیز "برای بیان فعالیت یا حالتی که در گذشته روی داده است اما به گونه‌ای به زمان حال نیز مربوط می‌شود به کار می‌رود" (مشکوئه‌الدینی، ۲۰۷). تنوع این ساخت که کلباسی، (۱۳۸۳) با مقایسه‌ی ۶۰ لهجه و گویش ایرانی، آنها را در ۳۱ گروه نسبتاً متفاوت جای می‌دهد، سبب شده است که مطالعات توصیفی و یا ریشه‌شناختی متعددی در خصوص منشأ ماضی نقلی در زبان‌های ایرانی میانه و سیر تکوین آن صورت گرفته و نظرات متفاوتی ارایه شود (به عنوان نمونه ر.ک. اسلامی: ۱۳۸۱). افراد دیگری نیز این ساخت را در ادبیات فارسی، برخی گویش‌های ایرانی، و زبان‌های باستانی مطالعه و بررسی کرده‌اند (به عنوان نمونه ر.ک. شکر: ۱۳۷۹؛ رضایتی، و غیوری: ۱۳۹۱؛ قریب، ۱۳۸۳).

اسلامی (۱۳۸۱) به عنوان نمونه‌ای از این مطالعات ریشه‌شناختی، سبک نوشتاری ماضی نقلی در فارسی معیار را، بدون توجه به گونه‌ی گفتاری و فرایندهای واجی، از این ساختار فارسی میانه یعنی «ماده‌ی ماضی + صرف فعل ایستادن *ēstādan*» مشتق می‌کند و ساخت کنونی آن را «بن ماضی + تقلیل فعل مذکور به — به عنوان تکواژ نمود کامل^۱ + ام، ای، ... به عنوان شناسه فاعلی» می‌داند.

مزینانی (۱۳۸۷: ۸۸) نیز ضمن معرفی ویژگی‌های واژه‌بست‌های ضمیری در گویش مورد وصف، ساخت افعال ماضی نقلی را در آن، حاصل همنشینی «صفت مفعولی + تکواژ نمود ماضی نقلی + وند مطابقه یکسان با سایر زمان‌ها» می‌داند. «رفته‌ام» در این گویش *refta-y-om* ادا می‌شود. جدول ۸، صرف فعل داشتن را در این گویش نشان می‌دهد:

۱ منظور وی همان وندی است که دستوریان آن را سازنده‌ی صفت مفعولی/فاعلی می‌دانند.

جدول ۸: صرف گویشی ماضی نقلی فعل داشتن

došta-y-om	došta-y-i	došta-(sta)	došta-y-im	došta-y-e	došta-y-en
------------	-----------	-------------	------------	-----------	------------

چنان‌که از جدول فوق پیداست صیغه‌ی سوم شخص مفرد فاقد «y» بوده و همانند گونه‌ی معیار، نمود و شخص با (e)sta یعنی همان «است» بازمانده‌ی *ēstādan* نمایانده شده که حضور آن، به زعم نگارندگان، برای برخی گمراه‌کننده بوده است؛ از این رو، تحلیل نگارندگان از حضور «است» در پایان مباحث ساخت ماضی نقلی ارایه خواهد شد.

در این گویش، تعامل ضمائر پی‌بستی با ساخت نقلی شاهد دیگری است که بر تقسیم‌بندی تکواژی فوق و تفکیک y- به عنوان تکواژ نمود نقلی صحنه می‌گذارد؛ مشابه با آنچه پیش‌تر در توصیف ساخت ماضی ساده گفته شد، عناصر مذکور به این تکواژ نیز پیوسته و بین آن ووند فاعلی فاصله ایجاد می‌کنند. جمله‌ی ۸، پیوستن پی‌بست دوم شخص مفرد -ت را در نقش مفعول غیرمستقیم فعل «گفته‌ام» و جمله‌ی ۹، پی‌بست سوم شخص مفرد -ش را در نقش مفعول مستقیم فعل «زده‌اند» نشان می‌دهند:

(8) *xeyle vaxt=esta ke ?i qezia=r gofta-y=et-om*

خیلی وقت است که این قضیه را به تو گفته ام (گفتی‌تم).

(9) *?unā dina bad be-ziya-y=eš-en*

آنها دیروز (دینه) بد او را زده‌اند (بزیه‌یشین).

برخی از مؤلفین، به غلط و بدون استدلال علمی، اظهار نظر کرده و این واج (یعنی y) در برخی از گویش‌های خراسان و نیز همخوان انسداد چاکنایی در ساخت سبک نوشتاری ماضی نقلی فارسی معیار (یعنی همخوان آغازین ام، ای، است، و...) را حاصل درج همخوان بین دو واکه (یا میانجی) دانسته‌اند (به عنوان نمونه ر. ک. الداغی، ۱۳۸۹). علاوه بر داده‌های فوق، مطالعات تاریخی نیز تفکیک تکواژی فوق را تأیید می‌کند؛ ماده‌ی ماضی افعال لازم زبان فارسی در دوره‌ی میانه با صرف صورت مضارع فعل کمکی بودن (یعنی h- به صورت *hom*, *hē*, ..., *hēnd*) همنشین می‌شده و ظاهراً در برخی از گونه‌های زبانی آن دوره، زمان ماضی

نقلی را می‌ساخته است. در این زمینه، صورت برگردان فعل «رفته‌اند» را مقایسه نمایید که به ترتیب به فارسی میانه، گویش مزینانی و فارسی معیار آوانویسی شده‌اند:

- (10) a. raft h-ēnd
 b. refta y-en(d)
 c. rafte ?-and

لازم به ذکر است که بسیاری از زبان‌باستان‌شناسان از ساخت (10a) و سایر موارد نظیر آن در دوره میانه با عنوان ماضی ساده یاد می‌کنند (ر. ک. آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵؛ رضایی باغ-بیدی، ۱۳۸۵: ۱۲۸؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۱۶۵). این افراد صرفاً ترکیب «ماده ماضی + صرف فعل ایستادن (ēstādan)» را در آن دوره ماضی نقلی می‌دانند. به باور نگارندگان، با توجه به این که در ادبیات بازمانده از فارسی میانه، افعال ماضی بدون صرف فعل کمکی (h-) نیز وجود داشته، بهتر است افعال بدون همراهی کمکی را دال بر ماضی ساده و افعال همراه با آنها را گونه‌ای گویشی از ماضی نقلی دانست. فردوسی در شاهنامه از سه ساختار اصلی و متفاوت «صفت مفعولی + ام، ای، ...»، «صفت مفعولی + صرف استن بازمانده ایستادن مثل شنیدستم»، و «صفت مفعولی + صرف مضارع مصدر داشتن» استفاده کرده است (به منظور مشاهده ساخت‌ها و جزئیات بیشتر ر. ک. رضایتی و غیوری: ۱۳۹۱):

- گشایم در دخمه‌ی شاه باز/ بدیدار او آمدستم نیاز (۲۹۱/۹)
 چنین گفت رستم به ایرانیان/ که من جنگ را بسته دارم میان (۲۴۱/۴)
 کمر بسته‌ام لاجرم جنگجوی / از ایران بکین اندر آورده رو (۶۹/۱)

این تنوع ساختار شاهدهی دیگر است بر مدعای فوق و نشان می‌دهد که احتمالاً فردوسی با گویش‌های زمان خود یا زبان‌های دوره میانه آشنایی داشته است. همه این موارد حاکی از این است که چنانچه تحول همخوان سایشی چاکنایی [h] به انسداد چاکنایی [ʔ] در صورت نوشتاری معیار و تبدیل آن به سایشی کامی [y] در گویش‌های امروزی را بپذیریم، هنوز هم بازنمون ساختاری افعال ماضی نقلی در گونه نوشتاری فارسی معیار را می‌توان به صورت «صفت مفعولی + تکواژ نمود نقلی + وند فاعلی» معرفی کرد. البته، فرایندهای حذف و ادغام

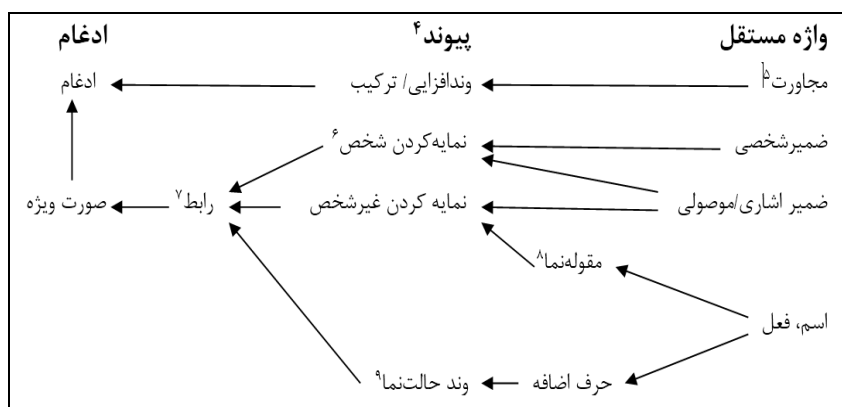
۱ گونه‌های که در گویش‌های شمال ایران و زبان باستانی سغدی دیده شده (ر. ک. قریب، ۱۳۸۳)

تاریخی، گونه گفتاری رسمی را از صورت نوشتاری متفاوت کرده، ولی کشیدگی و تکیه‌بر بودن آخرین هجا هنوز هم بین این زمان و ماضی ساده تمایز ایجاد می‌کند؛ آوانویسی معادل گفتاری فعل ماضی ساده‌ی «گفتم» در 11a آمده و 11b نیز آوانویسی «گفته‌ام» در همین گونه را نشان می‌دهد. ساخت 11c نیز که شیوه‌ی بیان همین فعل در گونه‌ی گفتاری معیار است، به لحاظ رده‌شناختی، نتیجه‌ی نوعی ادغام تکواژی^۱ را نشان می‌دهد، به نحوی که تکواژ نمود نقلی حذف شده و تکیه‌ی آن به هجای مختموم به وند مطابقه منتقل شده‌است^۲ و همان نقش^۳ را ایفا می‌کند.

11) a: 'goftam b. gofte'ʔam > c. gof'ta:m

در نمودار زیر (مأخوذ از کرافت، ۱۹۹۵: ۹۵) مسیرهایی به تصویر کشیده شده‌است که تحول انواع واژه قاموسی و در نهایت شرکت آنها در فرایند ادغام تکواژی را نشان می‌دهد:

نمودار ۱: سیر تحول تاریخی واژگان جهت رمزگذاری روابط واژنحوی



1 fusion

۲ لازار (۱۳۹۱) نیز، در تحلیلی مشابه، ضمن توصیف ماضی نقلی گونه‌ی گفتاری، وجه تمایز آن با ماضی ساده را جایگاه تکیه می‌داند.

۳ از این تکیه‌ها به عنوان زیروند *supraffix* نیز یاد می‌شود.

- 4 concatenation
- 5 juxtaposition
- 6 person indexation
- 7 linker
- 8 classifier
- 9 case affix

با توجه به این نمودار، درخصوص ساخت‌هایی نظیر 11c می‌توان چنین نتیجه گرفت: در فارسی میانه ماده‌ی ماضی و صیغگان -h(a) جهت ساخت ماضی نقلی در مجاورت هم قرار گرفته به مرور زمان به هم پیوسته و در نهایت این عناصر در هم ادغام شده‌اند، به نحوی که به سادگی نمی‌توان تکواژهای شرکت‌کننده در این فرایند را بازشناسی کرد.

۴. ۴. ۱. «است» در صیغه‌ی سوم شخص مفرد ماضی نقلی

اولین مسأله‌ای که ممکن است در چنین مواردی به ذهن برسد این است که «است» از چه مصدری مشتق شده‌است؛ در فرهنگ دهخدا، ذیل مدخل «استن» آمده‌است چنین مصدری در زبان فارسی وجود ندارد و فرهنگ معین نیز آن را «مصدر مفروض» نامیده‌است؛ با علم به این نکته، بسیاری «است» را از مصدر *estādan* فارسی میانه مشتق کرده و برخی دیگر نیز آن را صورت صرفی سوم شخص مفرد مصدر قوی مضارع «بودن» یعنی *ah-* دانسته با این توجیه که فرایندهای واجی باعث تفاوت آنها شده است.

به هر حال، ممکن است «است» امروز محصول فرایندهای دخیل در هر دو فرض مطرح شده و مصادیق هم‌آواشده‌ی آنها در توزیع تکمیلی باشند (با توجه به آغازی^۱ بودن فعل ایستادن) یا فقط یکی از این دو فرض درست باشد؛ اما، آنچه در بحث حاضر به آن پرداخته می‌شود این مسأله است که «است» موجود در صورت سوم شخص ماضی نقلی از کجا آمده- است؟

در راستای پاسخ به این سؤال، با مد نظر قرار دادن دو سازوکار پیش‌گفته در نقلی‌سازی، صیغگان^۲ ماضی نقلی فعل لازم «رفتن» و فعل متعدی «دیدن» با توجه به نظرات دستوریان و منابع مکتوب بازسازی شده و در جدول زیر با هم مقایسه می‌شوند؛ لازم به ذکر است که افعال متعدی در زمان‌های ماضی از نظام مطابقه‌ای ارگتیو^۳ تبعیت کرده به نحوی که فاعل فعل لازم (subject) و مفعول منطقی جمله (patient) با فعل مطابقه می‌کنند و عامل فعل متعدی (agent) در بسیاری از موارد بی‌نشان است (در فارسی باستان حالت اضافی داشته‌است): در

1 inchoative

2 paradigm

3 ergative agreement system

این جدول A و S، در هر ترکیب، به ترتیب نماینده‌ی تمامی عامل‌ها و فاعل‌ها با هر شخص و شمار ممکن هستند:

جدول ۹: صرف افعال رفتن و دیدن به زمان ماضی نقلی در فارسی میانه با هر دو سازوکار

S + raft + (a)h-	S + raft + ēstādan	Agent + Patient + did + (a)h-	Agent + Patient + did + ēst-ad
S _{ABS} raft hom رفته ام	S _{ABS} raft ēst-om رفته استم	A _{ERG} = o m A _{ABS} did hom از سوی A، من دیده شده‌ام	A _{ERG} = š A _{ABS} did ēst ad از سوی A، او دیده شده‌است
S _{ABS} raft hē رفته ای	S _{ABS} raft ēst-ē رفته استی	A _{ERG} = t A _{ABS} did hē از سوی A، تو دیده شده‌ای	
∅ رفته است	S _{ABS} raft ēst-ad رفته است	∅ از سوی A، او دیده شده‌است	
S _{ABS} raft hēm رفته ایم	S _{ABS} raft ēst-ēm رفته استیم	A _{ERG} = m ā n A _{ABS} did hēm از سوی A، ما دیده شده‌ایم	
S _{ABS} raft hēd رفته اید	S _{ABS} raft ēst-ēd رفته استید	A _{ERG} = t ā n A _{ABS} did hēd از سوی A، شما دیده شده‌اید	
S _{ABS} raft hēnd رفته اند	S _{ABS} raft ēst-ēnd رفته استند	A _{ERG} = š ā n A _{ABS} did hēnd از سوی A، ایشان دیده شده‌اند	

اسلامی (۱۳۸۱) پس از این که وندواکه‌ی صفت مفعولی را از فعل ایستادن مشتق می‌کند، در خصوص وجود «است» در صورت سوم شخص مفرد، چنین نتیجه می‌گیرد که پس از تقلیل «ایستادن» به «ب» و تبدیل آن به تکواژ نمود کامل، «است» برای نمایاندن شخص و شمار به این صیغه اضافه می‌شود - یعنی یک بار تحلیل می‌رود و بار دیگر اضافه می‌شود؛ همانطور که در بالا به آن اشاره شد تقلیل ایستادن به «ب» به دلایل متعدد تاریخی تطبیقی، گویش‌شناختی و واج‌شناختی و نیز اجماع زبان‌شناسان درست نیست. با وجود این، چنان‌که از جدول ۹ پیداست، با توجه به خلأ موجود در صیغگان (a)h-، بخش پایانی نتیجه‌گیری اسلامی یعنی افزوده‌شدن «است» به نحوی درست می‌نماید. به هر حال، اگر A و S را به ترتیب نماینده‌ی تمامی عامل‌ها و فاعل‌های ممکن بدانیم دو سازوکار نقلی‌سازی جدول ۹ را می‌توان به صورت زیر و به نحوی تلفیق کرد که خلأ صیغگانی مذکور پر شود:

جدول ۱۰: صرف افعال رفتن و دیدن به زمان ماضی نقلی در فارسی میانه با تلفیق دو سازوکار

S + raft + (a)h-	Agent + Patient + did + (a)h-
S _{ABS} raft hom رفته ام	A _{ERG} =om _{ABS} did hom از سوی A، من دیده شده‌ام
S _{ABS} raft hē رفته ای	A _{ERG} =t _{ABS} did hē از سوی A، تو دیده شده‌ای
{S _{ABS} raft ēst-ad} رفته است	{A _{ERG} =š _{ABS} did ēstad} از سوی A، او دیده شده‌است
S _{ABS} raft hēm رفته ایم	A _{ERG} =mān _{ABS} did hēm از سوی A، ما دیده شده‌ایم
S _{ABS} raft hēd رفته اید	A _{ERG} =tān _{ABS} did hēd از سوی A، شما دیده شده‌اید
S _{ABS} raft hēnd رفته اند	A _{ERG} =šān _{ABS} did hēnd از سوی A، ایشان دیده شده‌اند

به منظور شفاف‌سازی بیشتر، بار دیگر به داده‌های گویش مزینانی بازمی‌گردیم. جدول ۸ در بالا صرف فعل داشتن را در این گویش به زمان ماضی نقلی نشان می‌دهد. در جدول ۱۱، صرف افعال رفتن، ایستادن و چند ساخت اسنادی ثبت شده‌است.

جدول ۱۱: صرف فعل رفتن، ایستادن و چند ساخت اسنادی به گویش مزینانی

نقلی رفتن	خوب بودن	کاری بودن	گذشته ساده ایستادن	صیغگان حال ساده ایستادن
refta y-om	xob-om	kari y-om	be-‘est-iy-om	me-‘est-om
refta y-i	xob-i	kari y-e	be-‘est-iy-i	me-‘est-i
refta st-a	xob-est-a	kari st-a	be-‘est-iy-asta	me-‘est-a
refta y-im	xob-im	kari y-im	be-‘est-iy-im	me-‘est-im
refta y-e	xob-e	kari y-e	be-‘est-iy-e	me-‘est-e
refta y-en	xob-en	kari y-en	be-‘est-iy-en	me-‘est-en

با دقت در جدول فوق، موارد زیر را می‌توان استنتاج کرد:

(۱) فعل *ēstādan* پهلوی در گویش مزینانی و گونه‌های اطراف آن به صورت‌های *estidan* و *estiyan* شنیده شده که تفاوت اصلی آنها در انتخاب تکواژگونه‌ی گذشته‌ساز است؛ به عبارت دیگر، از بین تکواژگونه‌های گذشته‌ساز *ist*, *īd*, *ād* دوره میانه، صیغگان ماضی فعل ایستادن در گویش مزینانی با گونه‌ی *īd* که به *id* و *iy*^۱ تبدیل شده، شکل می‌گیرند.

۱ در گویش مورد وصف، همخوان *d* بین دو واکه به *y* بدل شده است.

۲) بن مضارع ایستادن نه تنها خلأ صورت سوم شخص مفرد صیغگان ماضی نقلی را پر کرده بلکه در ساختارهای اسنادی نیز نمود چشم‌گیر داشته و به دو صورت پس‌واکه‌ای *st* و پس‌همخوانی *est* دیده می‌شود. مد نظر قرار دادن همخوان *d* محذوف از پایان شناسه‌ی سوم شخص مفرد این نتیجه‌گیری را روشن‌تر می‌نماید:

refta sta(d), xob esta(d), kari sta(d), be-'estiy asta(d), me-'esta (d)

۳) شناسه‌ی سوم شخص مفرد *a-* که بازمانده‌ی گونه‌های متناظر پهلوی آن یعنی *-ād* یا *-ēd* می‌باشد هنوز هم در این گویش شنیده و شاهده‌ی بسیار مهم محسوب می‌شود.

۴) چنانچه مسند در ساختارهای اسنادی به همخوان ختم شود (مانند خوب) بن مضارع مصدر بودن یعنی *h-* حذف و به تکیه و کشش نسبی واکه‌ی شناسه بدل شده‌است^۱؛ این نکته به وضوح با مقایسه‌ی *xub-i* که «اسم معنی» بوده و *xu'b-i* به معنای «خوب هستی» دریافت می‌شود. همچنین، اگر مسند به واکه ختم شود این بن خود را به صورت *y-*^۲ نشان می‌دهد (به صرف کاری بودن توجه کنید).

با توجه به جداول ۹ و ۱۰ و نیز شواهد و مستندات گویشی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که - دست‌کم در این گویش - «است» امروزی در تمامی موارد گونه‌ای تحول یافته از صیغه سوم شخص مفرد فعل ایستادن است. البته، مواردی این‌چنینی از کاربرد فعل مذکور را در آثار ادبی قرون اول هجری می‌توان دید. به عنوان مثال، جملاتی نظیر «هوا گرم ایستاد» و «آب چشمه خشک ایستاد» چند بار در کلیله و دمنه تکرار شده‌اند.

۴. ۵. آینده ساده

افعال نشانگر وقوع رویدادها در زمان آینده در گونه نوشتاری فارسی با صرف فعل کمکی «خواستن + مصدر مرخم معادل بن ماضی» ساخته می‌شوند به عنوان مثال خواهام گفت، خواهی رفت، خواهد نوشت و ...

۱ طبق نمودار ۱، حذف *h-* در این داده‌ها، نمونه‌ای دیگر است از ادغام آن.

۲ واج سایشی چاکنایی *h* در اکثر موارد به *y* بدل شده است: ماهی = *mayi*؛ بهتر = *beytar*؛ مهدی = *meydi*.

در این گویش، صرف نظر از فرایندهای واجی، افعال دال بر آینده با همنشینی بن مضارع فعل خواستن یعنی «خواه + صرف فعل مورد نظر در زمان ماضی ساده» به دست می‌آیند؛ به عبارت دیگر، وند مطابقت فاعل، درست برعکس فارسی معیار به فعل اصلی می‌پیوندد؛ برگردان صورت گویشی افعال فوق به صورت خواه گفتم، خواه رفتم، خواه نوشتم، خواهد بود. جدول ۱۱، صرف فعل «بردن» در این زمان را نشان می‌دهد:

جدول ۱۲: صرف گویشی آینده ساده فعل بردن

xa bord-om	xa bord-i.	xa bord-Ø	xa bord-im	xa bord-e.	xa bord-e.n
------------	------------	-----------	------------	------------	-------------

۴.۶. ردپای از نظام مطابقت‌های ارگتیو

در سیر تاریخی تکوین زبان فارسی، نوعی نظام مطابقت‌های در افعال متعددی ماضی دوره میانه به وجود می‌آید که از آن با عنوان حالت‌نشانی ارگتیو (کنایی) یاد می‌شود. در این نظام مطابقت‌های ضمائر پی‌بستی در این دوره، بدون تغییر در صورت ظاهری خود، علاوه بر نقش‌های مفعولی مستقیم، غیرمستقیم و مضاف‌الیه، به عنوان فاعل جمله نیز ایفای نقش می‌کنند. ردپای این نظام که به فارسی معاصر نرسیده است به صورت کامل یا ناقص در بسیاری از گویش‌های ایرانی به چشم می‌خورد؛ به هر حال، با وجود مطالعه طولانی مدت که درخصوص گویش مزینانی صورت گرفت، نگارنده، صرفاً با یک فعل یعنی «مایستن به معنای میل به خوردن» مواجه شدند که تابع حالت‌نشانی ارگتیو است؛ اما، برخلاف دوره میانه، ساخت‌های ارگتیو هم با بن مضارع و هم بن ماضی تولید می‌شوند؛ به منظور وضوح بیشتر، برگردان ساخت‌های گویشی زیر به صورت گره‌برداری ثبت شده است:

12) sib =eš mā سبب او میل دارد.

13) ?āš=et mā dorost konom آتش تو میل داری درست کنم.

14) berenĵ=om na-may-ist došuna ?amma be zur bo-xord-om

برنج من میل نداشتم دوشینه اما به زور بخوردم.

در این راستا، نکته قابل توجه این است که گویش‌های دیگر را نیز می‌توان یافت که نظام ارگتیو آن‌ها با آنچه برای زبان‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی) تصور می‌شود (یعنی ارگتیو صرفاً در افعال متعدی ماضی) متفاوت می‌باشد. به عنوان مثال، شریفی و زمردیان (۱۳۸۷) ضمن بررسی نظام مطابقه در گویش کاخکی (گناباد، خراسان) به این نکته نیز پرداخته‌اند که این گویش در صورت گذشته افعال خود چه متعدی و چه لازم تابع نظام ارگتیو است.

در گویش کاخکی مثال ۱۵، با فعل لازم رفتن و مثال ۱۶ با فعل متعدی مایستن در زمان گذشته تولید شده‌اند.

15) *zud-om beraf*

زود من رفتم

16) *če-t mayes*

چی تو میل داشتی

برگردان ساخت ۱۶ به گویش مزینانی در ۱۷ نمایش داده می‌شود؛ چنانکه مشاهده می‌شود، جز تفاوت‌های آوایی هیچ تفاوت دیگری به چشم نمی‌خورد:

17) *češ¹=et mayis?*

چی تو میل داشتی

موارد ۱۲ تا ۱۷ یادآور نظام واژه‌بستی ضمیری جایگاه دوم^۲ دوره میانه زبان فارسی و قبل از آن می‌باشد (برای جزئیات بیشتر ر.ک. مزینانی و شریفی، ۱۳۹۴؛ مزینانی و همکاران، ۱۳۹۲؛ مفیدی ۱۳۸۶). مزینانی و شریفی (۱۳۹۴) در مقاله خود این نظام را در ادوار مختلف زبان فارسی توصیف کرده و به علل تحول آن به آنچه امروز در فارسی معاصر دیده می‌شود پرداخته‌اند؛ ایشان حذف حالت‌نشانی ارگتیو در مرحله گذار از فارسی میانه به دری را ناشی از تسری کامل وندهای مطابقه فاعلی افعال مضارع و آینده به افعال گذشته فاقد وند دانسته که خود نیز سرمنشأ بسیاری از تحولات ساختاری دیگر شده است.

۱ بازمانده ضمیر پرسشی *čiš* در دوره میانه

نتیجه‌ی فوق و اختلاف گویش‌های امروزی با یکدیگر از یک سو و اختلاف تک‌تک آن‌ها با زبان فارسی میانه از سوی دیگر ما را به نکاتی رهنمون می‌سازد که ضمن جلب توجه خواننده به جدول زیر در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

جدول ۱۰: دامنه‌ی کاربرد ارگتیو در فارسی میانه، کاخکی و مزینانی

ارگتیو در فارسی میانه	ارگتیو در گویش مزینانی	ارگتیو در گویش کاخکی
افعال متعدی در زمان‌های گذشته	فعل متعددی مایستن هم در زمان حال هم گذشته	افعال گذشته لازم و متعدی در همه‌ی زمان‌ها

در خصوص ساختار ارگتیو زبان‌های ایرانی و منشأ پیدایش آن اظهارنظرهای زیادی شده است؛ برخی منشأ آن را ساخت ملکی خاصی در فارسی باستان دانسته‌اند و برخی دیگر نوعی مجهول. البته، زبان‌شناسان دیگری نیز هر دو نظر فوق را مردود می‌دانند و در مقابل آن نظر خود را ارائه می‌کنند. دبیرمقدم (۱۳۹۲، ج ۱، ۱۵۳-۱۶۵) در این خصوص سخن گفته و استدلال‌های هر طرف را ذکر کرده که نقل مجدد آن‌ها در این پژوهش لازم نمی‌نماید. با وجود این نظرات متنوع و متناقض، و تنوع دامنه‌ی ساختار ارگتیو در گویش‌های معاصر و زبان‌های باستانی می‌توان به این نتیجه رسید که به منظور اظهارنظر در خصوص ماهیت و منشأ پیدایش این ساختار، مطالعات گویش‌شناختی و تطبیقی بیشتری لازم است تا در نهایت - همان‌طور که بسیاری از زبان‌شناسان در پی آن هستند - بتوان تبیینی جامع‌تر و هماهنگ‌تر با دستور جهانی (UG) از آن بدست داد.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله ویژگی‌های خاص گویش مزینانی که در صرف و ساخت برخی از زمان‌ها و وجوه افعال آن دیده می‌شود و از وجوه افتراق آن با فارسی معیار به شمار می‌آید مورد بررسی قرارگرفت. در این بررسی، ساختمان درونی افعال حال ساده و وجه التزامی آن، ماضی ساده، ماضی نقلی و آینده‌ی ساده توصیف شده و در برخی موارد با نظیر خود در زبان فارسی میانه مقایسه شدند.

ضمن توصیف افعال حال ساده، شناسه‌های فاعلی این گویش شناسایی شده و مشخص شد که تفاوت‌های آن با فارسی معیار در این زمینه ناشی از حفظ نسبی واژه‌های شناسه‌های فاعلی افعال مضارع فارسی میانه است. همچنین، مشخص شد که برخی از افعال این گویش، در وجه مضارع التزامی، مانند فارسی میانه رفتار می‌کنند.

ساخت ماضی ساده نیز به دو شیوه متفاوت دیده شدند. صرف نظر از تفاوت‌های ناشی از فرایندهای واجی، ساخت گروهی از افعال با فارسی معیار هیچ تفاوتی نداشته و گروهی دیگر با پیشوند ب یا ب‌ ظاهر می‌شوند؛ از این گذشته افعال ماضی متعدی با ضمائر پی‌بستی این گویش تعامل کرده و با پیوستن به بن ماضی بین آن و شناسه فاعلی فاصله ایجاد می‌کنند.

در این راستا ساخت ماضی نقلی نیز حاصل همنشینی «صفت مفعولی + تکواژ نمود ماضی نقلی + شناسه فاعلی» قلمداد شده و راجع به منشأ آن در دوره میانه و اظهار نظرهای متفاوت زبان‌شناسان در این زمینه به صورت انتقادی سخن رانده شد؛ از دیگر مباحث مطرح در این زمینه، ریشه‌یابی حضور «است» در صیغگان ماضی نقلی فارسی معیار و گویش مزینانی بوده و این نتیجه حاصل شد که ساخت ماضی نقلی امروز بازمانده‌ی تلفیقی از دو سازوکار نقلی‌سازی در دوره میانه است.

در مجموع، رفتارهای دوگانه‌ای که در ساخت حال التزامی و گذشته ساده به چشم می‌خورد و نتایج به دست آمده حاکی از شباهت‌های برخی از ساختارهای موصوف با نظیرشان در دوره میانه از یک‌سو، و نیز وجوه اشتراک و افتراق موجود بین گویش مزینانی و گونه‌ی معیار، از سوی دیگر، را می‌توان مؤید و از جمله مصادیق «فرضیه‌ی اکتساب دوگانه^۱» هاوکینز (۱۹۸۳) دانست؛ این فرضیه حاکی از وجود دوره‌های میانی در مسیر تحول الگوهای زبانی است به این نحو که، در طی تحول ساخت «الف» به ساخت «ب»، در مقطعی هر دو ساخت دوشادوش هم به کار رفته تا این که در نهایت «ب» بر «الف» غالب می‌شود.

در پایان مباحث، به توصیف و بررسی ساخت‌هایی پرداخته شد که در این گویش با مصدر "مایستن" به معنای "میل داشتن" و "خواستن" تولید شده و تابع نظام مطابقه‌ای ارگتیو

می‌باشند. در این زمینه، به این نکته اشاره شد که برخلاف زبان‌های دوره میانه، این ساخت‌ها علاوه بر این که با بن ماضی فعل مذکور تولید می‌شوند با بن مضارع آن نیز ظاهر می‌شوند. سپس، مقایسه‌ای مختصر بین دامنه ظهور ساخت‌های ارگتیو این گویش با نظیر آن در یکی دیگر از گویش‌های خراسان و نیز فارسی میانه صورت گرفت؛ از این مقایسه استفاده شده و بر ضرورت تجدیدنظر در خصوص ماهیت و منشأ پیدایش ساختار ارگتیو در جهت تبیین دقیق‌تر آن با دستور جهانی تأکید شد.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، م. (۱۳۸۰). تاریخ زبان فارسی، تهران: انتشارات سمت.
- اسلامی، م. (۱۳۸۱). ساخت ماضی نقلی در زبان فارسی: بررسی مجدد نخستین همایش ملی ایران‌شناسی، بنیاد ایران‌شناسی، تهران، ایران.
- آموزگار، ژ. و تفضلی، ا. (۱۳۷۵). زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن، تهران: انتشارات معین.
- الداغی، آ. (۱۳۸۹). ساختار افعال ماضی در گویش سبزواری، ادبیات و زبان‌ها: گویش‌شناسی، صص ۳۹ - ۴۴.
- دبیرمقدم، م. (۱۳۹۲). رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ۲ جلد، تهران: انتشارات سمت.
- رضایی باغبیدی، ح. (۱۳۸۵). راهنمای زبان پارتی. تهران: انتشارات ققنوس
- رضایی کیشه خاله، م. و غیوری، م. (۱۳۹۱). نوعی خاص از ماضی نقلی در شاهنامه فردوسی، ادبیات و زبانها، فنون ادبی، ش ۶، صص ۱۲-۱.
- ستوده، م. (۱۳۶۲). تصحیح حدود العالم من المغرب الی المشرق، تهران: زبان و فرهنگ ایران.
- شریفی، ش. و زمردیان، ر. (۱۳۸۷). نظام مطابقه در گویش کاخکی، نامه فرهنگستان: گویش‌شناسی، د ۵، ش ۱، صص ۲ - ۱۸.
- شکری، گ. (۱۳۷۹). ماضی نقلی در گویش‌های مازندران و گیلان، نامه فرهنگستان، ش ۱۶، صص ۵۹ - ۶۹.
- قریب، ب. (۱۳۸۳). گذشته نقلی و بعید در سغدی و شباهت‌های آنها با برخی از گویش‌های ایرانی، ترجمه میترا فریدی. ادبیات و زبانها. صص ۵۴ - ۶۵.

کلباسی، ا. (۱۳۸۳). گذشته نقلی در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی، ادبیات و زبان‌ها: گویش‌شناسی، ش ۲، صص ۶۶ - ۸۹.

مزینانی، ا. (۱۳۸۷). بررسی پی‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی در قیاس با فارسی میانه، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.

مزینانی، ا. و شریفی، ش. (۱۳۹۴). بررسی نظام واژه‌بستی ضمیری در تاریخ زبان فارسی و علل تحول آن، دوماه نامه جستارهای زبانی، دوره ۶، شماره ۴، صص ۲۷۵-۲۹۵.

مزینانی، ا. و کرد کامبوزیا، ع. و گلفام، ا. (۱۳۹۲). پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه و ظهور ضمیرگذاری تکراری در این زبان، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی واژه‌بست‌ها در زبان‌های ایرانی، به کوشش دکتر محمد راسخ مهند صص ۹۹ - ۱۲۱.

مشکوه‌الدینی، م. (۱۳۷۹). توصیف و آموزش زبان فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد
مفیدی، ر. (۱۳۸۶). تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو، مجله دستور، جلد سوم، بهمن ۱۳۸۶، صص ۱۳۳ تا ۱۵۳.

نغزگوی کهن، م. (۱۳۹۲). تغییرات نقشی «ب» در فارسی نو از منظر دستوری شدگی، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی واژه‌بست‌ها در زبان‌های ایرانی، به کوشش دکتر محمد راسخ مهند. صص ۳۷ - ۵۹.

Brunner, C.J. (1977). *A Syntax of Western Middle Iranian Languages*, Caravan books, Delmar, New York.

Bybee, J.; Perkins, R. and Paglucia, W. (1994), *the evolution of grammar: tense, aspect, and modality in the languages of the world*. Chicago: Chicago University Press.

Croft, William (1995), "Modern Syntactic Typology", *Approaches to language typology: past and present*, ed. Masayoshi Shibatani and Theodora Bynon, 85 - 143. Oxford: oxford University Press.

Hawkins, J. A. (1983), *Word order universals*, New York: Academic Press, INC.

Roberts, I. (2007). *Diachronic Syntax*, New York: Oxford University Press

بهترین عنوان برای قصیده‌ای از رودکی از منظر گفتمان‌شناسی

چکیده

در حالی که معنی‌شناسی بدون در نظر گرفتن بافت محیطی جملات را تفسیر می‌کند، کاربردشناسی در ارتباط تنگاتنگ با تحلیل گفتمان بوده و پاره گفتارها را در بافت محیطی و اجتماعی در نظر می‌گیرد و سپس آنها را تفسیر می‌کند. برای یکی از قصیده‌های رودکی در کتاب‌های مختلف عناوین متفاوتی چون "حسرت جوانی"، "پیری"، "کنون زمانه دگر گشت" و "دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود" در نظر گرفته شده است که مقاله حاضر سعی دارد از این میان با توجه به اصول گفتمان‌شناسی -گوینده؛ مخاطب؛ موضوع؛ پیام؛ پیش فرض‌ها؛ کنش گفتاری و مصداق‌های اثر- مناسب‌ترین عنوان را برای این قصیده برگزیند. تجزیه و تحلیل این قصیده با استفاده از روش جزء به کل صورت می‌گیرد. به این منظور، مطالب و موضوعات هر بیت مانند گوینده‌ی پیام، مخاطب، مصداق‌ها، معانی، بیان، موضوع هر بیت، پیش فرض‌ها، کنش گفتاری، عبارات اشاره‌ای و مانند این‌ها برای استنباط و استنتاج صحیح تراز متن استخراج و در جدول آورده می‌شوند. سپس ارتباط ابیات از منظر پیوستگی و همبستگی متن بررسی و بهترین عنوان مشخص می‌گردد. **کلیدواژه‌ها:** پیوستگی متن، همبستگی متن، گفتمان‌شناسی، قصیده، رودکی.

۱. مقدمه

"واژه گفتمان^۱ از دهه ۱۹۶۰ در علوم انسانی کاربرد وسیعی یافت. تا پایان قرن نوزدهم این واژه به معنای آرایه‌ی بحث نظام‌مند در مورد مسئله‌ای خاص به کار می‌رفت و تقریباً منحصر به نوشتار بود و تا حدود کمی به شیوه بیان مرتبط می‌شد. اما در زبان‌شناسی جدید از زمان فردینان دو سوسور، گفتمان به معنای کاربرد فردی زبان یا فعلیت یافتن زبان به کار رفت؛ به

1 discourse

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۰۳

1. mmobaraki@birjand.ac.ir

پست الکترونیکی:

عبارتی دیگر، گفته‌های شخص به قلمرو پارول^۱ او مرتبط می‌شد که زیر سیطره لانگ^۲ قرار داشت " (مقدادی، ۱۳۷۸: ۳۲۲).

با پیشرفت علم زبان‌شناسی و به وجود آمدن زبان‌شناسی و روان‌شناسی شناختی، دیدگاه متفاوتی در مورد تجزیه و تحلیل گفتمان ارائه شد که کلیه جنبه‌های زبان باید در بافت اجتماعی در نظر گرفته شوند و زبان از زندگی اجتماعی افراد جدا نگردد. (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۰)

جدیدترین مفهوم گفتمان در زبان‌شناسی، به کارگیری زبان به منظور یک هدف و یا یک کاربرد خاص است که توسط بعضی چنان کاربرد زبان بالاتر از سطح جمله تعریف شده است. حال با توجه به این مفهوم جدید از گفتمان، تجزیه و تحلیل یک گفتمان، ضرورتاً باید تجزیه و تحلیل کاربردشناختی باشد و بدین منظور نمی‌توان آن‌را تنها به توصیف صورت‌های زبانی خاصی محدود کرد، بلکه هنگام تجزیه و تحلیل هر قسمت از یک گفتمان، مقاصد و کاربردهای آن صورت‌های زبانی نیز می‌بایستی در نظر گرفته شوند (براون و یول، ۱۹۸۹: ۱) و در اینجاست که بحث پیوستگی و همبستگی متن مطرح می‌گردد، بحثی به مطالعه عملکرد برون‌زبانی و درون‌زبانی متن، بافت اجتماعی متن و معنای آن می‌پردازد.

۲. هدف و مسأله

از آنجایی که سخنوران و نویسندگان موضوعات و پیش‌فرض‌های^۳ خاصی در ذهن دارند و بر اساس همان پیش‌فرض‌ها پیام‌هایشان به مصادیق یا مفاهیم خاصی ارجاع می‌یابد، برای استنباط و استنتاج درست، باید از تجارب و انتظارات محیطی و زبانی و پیش‌فرض‌های مشترک‌گوینده یا نویسنده بهره جست تا بتوان علاوه بر درک پیام آنها مسائل و اطلاعات نهفته را نیز از متن بیرون کشید و ابهامات زبانی را شفافیت بیشتری داد. مقاله حاضر سعی دارد با تکیه بر اصول تجزیه و تحلیل گفتمان هایمز (۱۹۶۴)، اصول ارتباط گرایس (۱۹۷۵)، اصل پیش‌فرض‌ها و معنای ضمنی گرایس (۱۹۸۱) و اصول پیوستگی و همبستگی متن به این سوال پاسخ دهد که کدام یک از عناوین

1 parole

2 langue

3 presupposition

"قصیده دندانیه"، "پیری"، "کنون زمانه دگر گشت" و یا "دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود" برای شعری معروف از رودکی مناسب تر می باشد.

۳. روش تحقیق

تجزیه و تحلیل این شعر با استفاده از روش جزء به کل^۱ صورت می گیرد. این نوع تجزیه و تحلیل از سطح متن آغاز شده و بافت های برون متنی را بازسازی می کند. با توجه به در اختیار نبودن بافت فیزیکی و حاضر نبودن مفسر در محیطی که متن تولید شده است، باید از بافت های درون متنی با استفاده از ابزارهای مهمی نظیر پیش فرض ها (که مفاهیمی در قالب جمله هستند و نیازی به اثبات ندارند و صحیح بودن آنها قبلا به اثبات رسیده است) استفاده بهینه کرد تا حقایق ناگفته از متن استخراج شود. در این شعر، جملات ابتدا به صورت مجزا و سپس به صورت یکپارچه و موضوعی بر اساس اصل پیوستگی و همبستگی با استفاده از جداول مقایسه و تجزیه و تحلیل می گردند. لازم به ذکر است که منظور از پیوستگی متن، انسجام درونی متن یا روابط بین جمله ای است که توسط پیوندهای انسجामी بین جملات، کلمات یا عبارات، به وجود می آید. این انسجام نه تنها با کلمات ربطی افزاینده، معکوس، نتیجه گیری و زمانی پدید می آید، بلکه ارتباطات معنایی یا واژگانی موجود در بین واژگان، نوع ارجاع، جانمایی و تکرار کلمات نیز در خلق این نوع پیوستگی دخیل اند.

۴. تجزیه و تحلیل گفتمان

یک پاره گفتار در محیط، زمان و مکانی متفاوت و یا توسط گوینده و شنونده ای متفاوت معنای متفاوتی می یابد که وظیفه تحلیل گر گفتمان پی بردن به آن با توجه به عوامل تاثیرگذار و بر اساس کاربردشناسی^۲ زبان است. یک پاره گفتار ممکن است در بافت **X** دارای معنای **A** و در بافت **Y** دارای معنای **B** باشد، یعنی برحسب بافت های متفاوت، معناهای متفاوتی بیابد، که یک تحلیل گر جهت مشخص کردن ناگفته های زبانی می بایستی تا حد امکان بافت های تاثیرگذار فیزیکی را جهت تحلیل بهتر بازسازی کند.

1 bottom-up approach

2 pragmatics

در نظریه قوم‌نگاری هایمز (۱۹۶۴)، چگونگی تأثیر روابط اجتماعی حاکم بر افراد در انتخاب ساخت و گونه زبانی، که از مسائل اساسی در رویکردهای تحلیل گفتمان به شمار می‌رود، در کانون بررسی قرار دارد. او در الگوی زبانی خود به هشت ویژگی اشاره دارد که عبارت‌اند از: موقعیت، شرکت‌کنندگان در گفتمان، هنجارهای تعاملی (شامل نوبت‌گیری برای سخن گفتن، تعاملات زبانی و هنجارهای تعبیر و تفسیر کلام)، پایانه‌ها و اهداف، صورت و محتوا، انواع متون نوشتاری، ابزارها که شامل مجراها و گونه‌ها می‌شود از جمله سبک‌ها و سیاق‌های گفتاری و نوشتاری، و کلید. منظور از کلید، رمزها و اشاراتی است که شرکت‌کنندگان در گفتمان به همدیگر منتقل می‌کنند تا بر اساس آنها، آنچه را روی می‌دهد تعبیر و تفسیر کنند. پس کلید، روش و روح حاکم بر گفتمان است همچون گفتمان جدی، شوخی، دقیق، آهنگ کلام یا لحن و لهجه که هر کدام یک کلید محسوب می‌شوند.

نظریه تضمین گرایس (۱۹۷۵) بیان می‌کند که ارتباطات باید از اصول خاصی پیروی کنند: اصل کیفیت: چیزی را بگویید که باور دارید درست است، اصل کمیت: به اندازه بگویید، نه بیشتر، نه کمتر، اصل ربط: فقط چیزی را که به موضوع مربوط است بگویید و اصل شیوه گفتار: کوتاه و بدون ابهام بگویید. در این نظریه فرض بر این است که گویشوران همواره می‌خواهند به شیوه‌ای صحبت کنند که گفته‌هایشان از سوء تعبیر به دور باشد. گرایس در خصوص اثرات ناشی از نقض این اصول بر ارتباطات مفصل بحث کرده است. وی تصدیق می‌کند که گویش‌وران علی‌رغم خواستشان در بسیاری از موارد این هنجار را نادیده می‌گیرند؛ این چنین است که برداشت شنوندگان از یک گفته با منظور گوینده آن متفاوت خواهد شد. بنابراین، در این موارد اگر چه مغز انسان سعی دارد با گفته‌ای ارتباط برقرار کند (حتی وقتی آن گفته کاملاً بی ربط به نظر برسد)، اما در نهایت استنباط شنونده با منظور گوینده یکسان نمی‌شود. در مواردی نیز ممکن است شنونده فراتر از مقصود گوینده استنباط کند.

بر طبق نظر گرایس (۱۹۸۱)، پیش فرضهای گوینده یا نویسنده نسبت به نحوه درک و برداشت شنونده یا خواننده باعث اتخاذ شیوه خاصی از گفتمان می‌شود که بدون وجود آن پیش‌فرض‌ها درک گفتمان گوینده یا نویسنده برای مخاطبین ناممکن خواهد بود.

در جدول ۱، مخاطب پیام، موضوع پیام، پیش فرض های ذهنی گوینده و استنباط پیامی در هر بیت، از منظر گفتمان شناسی و زبان در کاربرد بررسی می شوند، به عنوان مثال در بیت «مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود...» مخاطب پیام نامشخص است و نمی توان به راحتی حدس زد چه کسی مخاطب اصلی پیام گوینده است؛ اما هر چه گفتار بیشتری از گوینده بررسی می گردد، به دلیل افزایش تعداد بافت های موقعیتی و ارجاعات بیشتر می توان پی برد که مخاطب او کیست؛ به عنوان مثال مخاطب گوینده در بیت چهارم «نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز - چه بود؟ مَنّت بگویم: قضای یزدان بود»، ضمیر متصل «ت» بوده و در بیت نهم «همی چه دانی؟ ای ماهروی مشکین موی ...» مخاطب گوینده مشخص تر گشته و به ماهروی مشکین موی که به نظر، معشوق گوینده است ارجاع می یابد.

مصادق های موجود در بیت ها به موضوع گفتمان مرتبط بوده و به همین دلیل نگارنده، آن ها را از متن گفتمان استخراج کرده و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است؛ به عنوان مثال مصادق های «دندان» و «چراغ» در بیت اول می توانند نشانگر موضوعیت دندان باشند.

از آنجایی که کنش های گفتاری متفاوت نظیر افسوس، شکایت، پند و اندرز، تعریف و تمجید، و سپاس و ستایش در جملات و گفتمان های یکسان دارای معنی و استنباط پیامی متفاوتی هستند، از ابیات استخراج و مورد بررسی قرار گرفته اند؛ به عنوان مثال کنش گفتاری در بیت دوم «سپید سیم رده بود و دُرّ و مرجان بود / ستاره سحری بود و قطره باران بود» می تواند تعریف، افسوس و یا هر دو باشد اما هر چه تعداد بافت ها بیشتر می گردد، دقیق تر می توان به کنش گفتاری گوینده پی برد. به عنوان مثال در بیت سوم و چهارم «یکی نماند کنون زان همه، بسود و بریخت / چه نحس بود؟ همانا که نحس کیوان بود»

«نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز / چه بود؟ مَنّت بگویم: قضای یزدان بود» به نظر کنش گفتاری گوینده گله و شکایت (از سرنوشت) می باشد؛ اما با بررسی بیت های زیرین مانند بیت های پنجم و ششم:

«جهان همیشه چو چشمیست گرد و گردانست / همیشه تا بود آئین گرد، گردان بود»

«همان که درمان باشد، بجای درد شود / و باز درد، همان کز نخست درمان بود»

مشخص‌تر می‌گردد که کنش گفتاری گوینده، پند و اندرز است. بدین ترتیب باید با در نظر گرفتن کنش‌های گفتاری نیز، پیام را بهتر استنباط کرد. بدین ترتیب از کنش گفتاری بیت سوم: «یکی نمااند کنون زان همه، بسود و بریخت / چه نحس بود؟ همانا که نحس کیوان بود» سرنوشت شوم استنباط می‌شود و از کنش‌های گفتاری بیت‌های بعد آن، اعتقاد گوینده به قضا و قدر، پذیرش آن و گردش روزگار استنباط می‌گردد.

جدول ۱: تجزیه و تحلیل قصیده دندانیه از منظر گفتمان‌شناسی^۱ و کاربردشناختی^۲

شماره بیت	گوینده سخن	مخاطب	مصالحا	موضوع	پیش‌فرض‌ها	فون بلاغی	کنش گفتاری	عبارت اشاره ای	استنباط
۱	رودکی		دندان-چراغ	دندان	او دندان داشت-دندان‌ش سالم و درخشان بود	تشبیه دندان به چراغ تابان	تعریف و افسوس	(م) در مرا ندارد	او دیگر دندانی ندارد
۲	رودکی	-	سیم-خز-مرجان-ستاره-قطره-باران	دندان	قبلا گوینده دندان داشت	تشبیه دندان به سیم‌سیم، خز، مرجان، ستاره سحری و قطره باران	تعریف و افسوس	ندارد	علم وجود دندان‌های درخشان
۳	رودکی	-	یکی-آن-همه-کیوان(نلم-ستاره)	دندان	وجود دندان و وجود کیوان (سرنوشت شوم)	"نحس کیوان" کتایه از سرنوشت شوم	شکایت (از) ریزش دندان) و شگفتی و تعجب (از حال نحس و شومی که دامن گیر او شد)	آن-همه	علم وجود دندان-وجود سرنوشت شوم
۴	رودکی	ضمیر متصل (ت) در مَنَّت	کیوان-(من) در مَنَّت-(ت) در مَنَّت	سرنوشت گوینده	اعتقاد به وجود یزدان-اعتقاد به قضا و قدر	ندارد	پند و اندرز	(من) در مَنَّت-(ت) در مَنَّت	اعتقاد به قضا و قدر یزدان
۵	رودکی	-	جهان-چشم-گرد-گردان	گردش فلک	وجود جهان	ندارد	پند و اندرز	همیشه	اعتقاد به آیین جهان
۶	رودکی	-	ندارد	بازگویی کار عالم و دگرگویی حال آن (اعلمی، ۱۳۷۳:۱۱۹)	وجود درد-وجود درمان	ندارد	پند و اندرز	همان که-همان کز	پذیرش قضا و قدر

1 discourse

2 pragmatics

ادامه جدول ۱

شماره پیت	گوینده سخن	مخاطب	مصداق‌ها	موضوع	پیش‌فرض‌ها	فون بلاغی	کشش گفتاری	عبارت اشاره ای	استنباط
۷	رودکی	-	کهن نو-خلقان	تغییر حال جهان توسط یزدان	وجود شخصی (خدا) که چیزها را نو و کهنه می‌کند- نو و کهنه شدن چیزها	ندارد	پند و اندرز	بزمانی-همان کجا-همان که	پذیرش قضاء و قدر
۸	رودکی	-	شکسته-بیابان-باغ	توأم بودن خرمی و ناخرمی روزگار	وجود بیابان- وجود باغ خرم	ندارد	پند و اندرز	آن کجا	گردش روزگار
۹	رودکی	ماهروی مشکین موی	ماهر و مشکین-مو- بنده (به گوینده لرجاع دارد)- ضمیر نهفته (تو) در عبارت "همی چه دلی"	حال و احوال پیشین شاعر	وجود ماهروی مشکین موی- وجود گوینده	ندارد	افسوس	ازین پیش	تغییر احوال گوینده
۱۰	رودکی	ضمیر تو	زلف-چوگان-او	چهره پیشین گوینده (به خصوص زلف)	ماهروی مشکین موی زلفی چون چوگان دارد- گوینده زلفی چون چوگان داشت	تشبیه زلف به چوگان	افسوس	تو-او	گوینده هم اکنون زلفی چون چوگان ندارد
۱۱	رودکی	-	روی (صورت)- دبیلا (حریر الوان)- مو- قطران (نوعی روغن)	چهره پیشین گوینده (به خصوص زلف و صورتش)	وجود دنیا و قطران	تشبیه روی (صورت) به دنیا و مو به قطران	افسوس	آن-او	علم وجود روی چون دنیا و موی چون قطران
۱۲	رودکی	-	مهمان-حوست	از دست رفتن جمال گوینده	جمال زیبای گوینده	تشبیه خوبی (جمال) به مهمان و دوست	افسوس	ندارد	از دست رفتن جمال زیبای گوینده
۱۳	رودکی	-	نگار (چهره) معشوق-چشم-رو (صورت)-او-(م) در چشمم	زیبارویان و رودکی	وجود زیبارویان- وجود چشم برای گوینده	ندارد	تعریف و تمجید	(او) در بلو- (او) در بروی او- همیشه	از دست دادن معشوق و زیبایی چهره
۱۴	رودکی	-	او	غم و شادی گوینده	وجود غم و شادی	ندارد	افسوس	آن زمانه-او	پایان یافتن شادی و خرمی گوینده
۱۵	رودکی	-	درم-شهر-نار (نار)- پستان	ثروت فراوان و زیبارویان	وجود درم (پول)-وجود زیبارویان	ندارد	افسوس	ندارد	از دست رفتن مال و ثروت گوینده و از دست دادن زیبارویان
۱۶	رودکی	-	دیدار-روی-من	خوشگذرانی گوینده با ثروت فراوان	وجود شراب ناب-وجود زیبارویان	ندارد	افسوس	من-همیشه	از دست دادن زیبا رویان
۱۷	رودکی	-	خزانه-پر-گنج- نشان-نامه-شعر-(م) در دلم	شعر نمادی از عشق	وجود شعر	تشبیه دل به خزانه و سخن به گنج	تعریف و افسوس	(م) در دلم-ما	گوینده دیگر شعر نمی‌گوید

ادامه جدول ۱

شماره بیت	گوینده سخن	مخاطب	مصادق‌ها	موضوع	پیش‌فرض‌ها	فنون بلاغی	کشش گفتاری	عبارت اشاره ای	استنباط
۱۸	رودکی	-	(م) در دلم و نلدانستی-میایان	غم و شادی گوینده	وجود غم و شادی	تشبیه دل به میدان	افسوس و پند و اندرز	همیشه-(م) در دلم	از دست رفتن شادی و نشاط گوینده
۱۹	رودکی	-	حریر-شعر- سنگ-سنان- آنس	نرم کردن دلها توسط شعر	وجود شاهدانی که به شعر گوش می‌سپردند	تشبیه دل‌های شاهدان به سنگ و سنان	تعریف و افسوس	آن-سپس	گوینده دیگر شعر نمی‌گوید و بنابراین نمی‌تواند دل‌های حضار را با آن نرم کند
۲۰	رودکی	-	(م) در گوشم و چشمم-چشم- گوش-مردم	حواس گوینده (تمرکز)	وجود زیبارویان-وجود مردم سنان (شعرشناس)	ندارد	تعریف و افسوس	همیشه	دیگر چشمش به گیسوان زیبای ماهرویان نمی‌افتد-دیگر شعری وجود نخواهد داشت که مردم سنان جمع گردند
۲۱	رودکی	-	عیال-زن-فرزند-م	آسایش بدون زن، فرزند و رنج	وجود آسایش	ندارد	تعریف	ازین	گوینده به دلیل از دست دادن سلامتی آسودگی خود را از دست داده است
۲۲	رودکی	ماهرو	تو-رودکی-ماهرو	گذشته پر نشاط گوینده	وجود رودکی-وجود ماهروی مشکین موی- سپری شدن زمان	ندارد	تعریف و افسوس	تو-بدان زمانه	گوینده توانایی‌ها و زیبایی‌های خود را از دست داده است
۲۳	رودکی	-	جهان-هزارستان (بلبل)	شعر سرایی و گذشته خوش گوینده	سپری شدن زمان	ندارد	تعریف و افسوس	بدان زمانه	دوران خوشی پایان یافته و شعر نیک و آوای دلکش گوینده دیگر وجود ندارد
۲۴	رودکی	-	آن-(لو) در باو- مردان-لو-پیشکار- میران	انس راد مردان و پیشکار میران	وجود پیشکار (کارگزار) برای امرا-وجود امرا- وجود رادمردان بودند	ندارد	تعریف و افسوس	آن-لو	از دست رفتن توانایی‌های گوینده- امیران جزء رادمردان برای گوینده محسوب می‌شدند
۲۵	رودکی	-	شعر-(و) در ورا- ملوک-دیوان	ماندگاری آثار (شعرا)	وجود دیوان شعر- وجود ملوک (شاهان)	ندارد	تعریف و افسوس	همیشه-ورا	دیوان شعر او اثری جاودانه و ماندگار است
۲۶	رودکی	-	شعر-شاعر- جهان-خراسان	زمانه و تغییر احوال	وجود شعر-وجود شاعر خراسانی	ندارد	تعریف و افسوس	آن-(ش) در شعرش- همه جهان-لو	زمانی که شعرش همه جا را طی می‌کرد گذشت-خراسان دیگر شاعری مانند او نخواهد داشت
۲۷	رودکی	-	دهقان-(م) در مرا- خانه-سیم-سکه ی قهره-خُملان	بهره مندی از مال و اموال مهربان	وجود نامور دهقان- وجود سیم و خُملان	ندارد	افسوس	کجا-(م) در مرا-لو	بهره مندی گوینده از مال و ثروت مهربان در گذشته
۲۸	رودکی	-	(ک) در کرا-این- آن-(و) در ورا- آل-سامان (سامانیان)	بزرگی و نعمت از آل سامان	وجود نعمت و بزرگی- وجود آل سامان	ندارد	سپاس و ستایش و افسوس	(ک) در کرا-این-آن	از دست رفتن بزرگی و نعمتی که از آل سامان به گوینده می‌رسید

ادامه جدول ۱

شماره بیت	گوینده سخن	مخاطب	مصدقها	موضوع	پیش فرض‌ها	فنون بلاغی	کنش گفتاری	عبارت اشاره ای	استنباط
۲۹	رودکی	-	میر-	بذل و بخشش میر خراسان و میر ماکان	وجود میر خراسان- وجود میر ماکان- وجود پنج هزار درهمی- وجود چهل هزار درهمی	نلارد	سپاس و ستایش و افسوس	(ش) در میر خراسانش- (و) در ذرو	از دست رفتن بزرگی و نعمتی که از آل سامان و امیر ماکان به گوینده می‌رسید
۳۰	رودکی	-		بذل و بخشش یاران امیر خراسان و میر ماکان	میر ماکان و میر خراسان اولیا (دوست و یار) داشتند- وجود هشت هزار درهمی	نلارد	سپاس و ستایش و افسوس	من-بدان- آن	حال گوینده خوش و خرم نیست زیرا دیگر چیزی از امیر سامانی و ماکانی نصیبش نمی‌گردد
۳۱	رودکی	-		بذل و بخشش امیران دربار و دوستان امیران	سخنوری نزد امیران دربار- وجود امیران و دوستانشان در دربار	نلارد	سپاس و ستایش	(ش) در اولیش	علاوه بر امیران سامانی و ماکانی، دوستان و اقوام آنها نیز برای سخن وری گوینده به او سیم و زر می‌دادند
۳۲	رودکی	ضمیر پنهان (تو) در فعل امر "بیار"		ناتوانی و بی‌توانی	وجود گوینده و مخاطبش- وجود عصا و ابان	عصا و ابان کنایه از بی‌توانی و ناتوانی است	افسوس و پند و اندرز	گوینده پیر و ناتوان شده است- او فقیر و بی‌نوا گشته است	

از آنجایی که در گفتمان‌شناسی مطالعه‌ی معنی با توجه به گوینده و شنونده و شرایط محیطی و فیزیکی آن صورت می‌گیرد (کارناپ، ۱۹۴۲: ۶۷)، لذا شرایط لازم برای مطالعه‌ی گفتمان مانند مخاطب پیام، گوینده‌ی پیام، کنش گفتاری گوینده، پیش فرض‌ها و دیگر شرایط در نظر گرفته می‌شود.

هر جمله‌ای در موقعیت‌های مختلف معنای متفاوتی می‌یابد و گوینده‌ی همین شعر هم بر حسب نوع مخاطب (ماهروی مشکین موی)، سن خود و مخاطب، جنس مذکر یا مونث، علاقه خود به مخاطب و علاقه او نسبت به خود و موقعیت اجتماعی از واژگانی بهره برده است که قابل تأمل است. به عنوان مثال در بیت بیست و ششم:

« شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت - شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود »

موضوع بیت زمانه و تغییر احوال شاعر ذکر شده است و پیش فرض‌های این بیت، وجود یک شاعر خراسانی می‌باشد؛ از آنجایی که با توجه به ابیات دیگر، کنش‌های گفتاری تعریف، تمجید و افسوس از این بیت استنتاج گردیده لذا می‌توان استنباط کرد که زمانی شعر گوینده به همه جا و

همه کس می‌رسید و به دلیل تغییر زمانه و تغییر احوال گوینده (طبق موضوع پیام این بیت)، استان خراسان شعر و شاعری مثل او، دیگر نخواهد داشت.

مثالی دیگر از بیت بیست و هشت:

«کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود»

نشان می‌دهد که موضوع پیام بیت، بزرگی و نعمت‌های رسیده به شاعر از جانب آل سامان و پیش‌فرض‌هایش، وجود نعمت و وجود آل سامان در عصر گوینده است و از آنجایی که کنش گوینده (با توجه به این بیت و ابیات دیگر) سپاس و ستایش و افسوس می‌باشد لذا چنین دریافت می‌شود که او در عصر آل سامان می‌زیسته و هم اکنون شان و مقام خود را از دست داده و نعماتی که از جانب آل سامان می‌رسیده را دیگر دارا نیست و بدین سبب حسرت گذشته را می‌خورد.

۵. پیوستگی متنی

چنان که گفته شد برای ایجاد پیوستگی متنی، ارتباط معنایی بین واژگان، ارجاع و تکرار می‌بایستی مورد بررسی قرار گیرد. جهت مشخص شدن موضوع هر بیت و یافتن عنوان قصیده، این عناصر در جدول زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند.

جدول ۲: پیوستگی متنی

ردیف ابیات	ارتباط معنایی بین واژگان	ارجاع	تکرار
اول تا سوم	دندان - سبید سیم - ژر - مرجان - ستاره سحری - قطره باران - بسود و بریخت	"یکی"، "ان" در بیت ۳ ارجاع به "دندان" در بیت ۱ دارند	"ریخت" در بیت ۱ و ۳
سوم تا پنجم	نحس کیوان - روزگار دراز - قضای یزدان - جهان - گرد گردان - آئین گرد		
ششم تا هشتم	درد و درمان - نو کهن - باغ خرم و بیابان		
نهم تا سیزدهم	ماهروی مشکین موی - زلف - رویش بسان دیا - مویش بسان قطران - "خوبی" به معنای چهره - نگار - چشم	"بنده" در بیت ۹ با ضمیر متصل (م) در بیت ۱ هر دو به شخص گوینده ارجاع دارند - "تو" در بیت ۱۰ و "ماهر و" در بیت ۹ هر دو به یک شخص که شنونده پیام است ارجاع دارند - ضمیر متصل (ش) در بیت ۱۱ به همان شخصی برمی گردد که واژگان "بنده" و (م) در "ما" ارجاع دارند - ضمیر "او" در بیت ۱۳ ارجاع دارد به همان شخصی که واژگان "ماهر و" و "تو" ارجاع داشتند.	

ادامه جدول ۲

ردیف ابیات	ارتباط معنایی بین واژگان	ارجاع	تکرار
چهاردهم تا شانزدهم	شاد و خرم - ترک نارپستان - نبرد روشن و دیدار خوب -	"او" در بیت ۱۴، "من" در بیت ۱۶ ارجاع به شخص گوینده دارند	"شد آن زمانه" در بیت ۱۴ و ۲۴، ۲۶، ۱۱ - "روی" در ابیات ۱۶، ۱۳ و ۱۱ -
هفدهم تا نوزدهم	گنج سخن و شعر - دلم خزانه و دلم.. فراخ میدان -	"م" در بیت ۱۷ و ۱۸ و "ما" در بیت ۱۷، همگی ارجاع به شخص گوینده دارند	"شعر" در ابیات ۲۶، ۲۵، ۱۷ و ۱۹ - "دل" در ابیات ۱۷ و ۱۹ - "شاد" و "شاط" و "غم" در ابیات ۱۴ و ۱۸
بیستم	چشم - گوش	"م" در چشم و گوشم برمی گردند به همان شخصی که ضمائر "او" در بیت ۱۴ و "ما" در بیت ۱۷ اشاره داشتند	"همیشه" در ابیات ۱۳، ۱۸، ۱۶ و ۲۰ - "چشم" در ابیات ۱۳ و ۲۰
بیست و یکم	(عیال - زن - فرزند) و (ستم - آسوده - آسان - معونت)		
بیست و دوم	رودکی - ماهرو	"تو" و "ماهرو" در این بیت ارجاع دارند به همان شخصی که ابیات ۹، ۱۰ ارجاع دارند یعنی شنونده پیام	"تو" در ابیات ۱۰ و ۲۲ - "ان زمانه" در ۱۱ و ۲۲ و ۲۳
بیست و سوم تا بیست و ششم	سرودگویان - هزارستان - مراد مردان - پیشکار میران - ملوک دیوان - شعر - شاعر خراسان	ضمیر متصل (ی) در "ندیدی" بر می گردد به ماهرو در ابیات بالا - "او" در بیت ۲۴ ضمائر متصل (و) در "ورا" در بیت ۲۵ و (ش) در ۲۶ ارجاع به گوینده دارند	
بیست و هفتم تا سی و یکم	سیم - خملان - نعمت - آل سامان - میر خراسان - چل هزار درم - میر ماکان - هشت هزار - دادِ مردی (عدالت یک جوانمرد)	(م) در مرا در بیت ۲۷ با ضمائر متصل یا منفصل (یا کلمات پایین به یک مصداق که همان گوینده است ارجاع دارند: (من) در مَنّت در بیت ۴، (بنده) در بیت ۹، (م) در چشمم در بیت ۱۳، (من) در بیت ۱۶، (ما) در بیت ۱۷، (م) در بیت ۱۸ و ۲۰، (رودکی) در بیت ۲۲، (او) در بیت ۲۴، (ورا) در بیت ۲۵، (ش) و (شاعر خراسان) در بیت ۲۶، (ش) در بیت ۲۹، (من) در بیت ۳۰ و ۳۲	"کجا" در ابیات ۷۸ و ۲۷ - "سیم" در ۲ و ۲۷ - "سامان" در ۹ و ۲۸ - "میر" در ۲۹، ۲۶ و ۳۱ - "خراسان" در ۲۶ و ۲۹ - "اولیاش" در ۳۰ و ۳۱ - "حال" در ۹ و ۳۰ - "زمانه" در ۱۱، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶ و ۳۲
سی و دو	زمانه - عصا - انبان	(من) که ارجاع به گوینده دارد	

طبق جدول ۲ موارد زیر شایان توجه است:

۲.۵. پیوستگی متنی توسط ارتباط معنایی واژگان

(الف) واژگان مرتبطی مانند: دندان- سپید سیم- ڈر- مرجان- ستاره سحری- قطره باران- بسود و بریخت (ابیات ۱ تا ۳)، با عناوین "حسرت جوانی" و "پیری" ارتباط نزدیک‌تری دارند تا نسبت به دو عنوان "کنون زمانه دگر گشت" و "دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود".

(ب) واژگان مرتبطی مانند نحس کیوان- روزگار دراز- قضای یزدان- جهان- گرد گردان- آیین گرد (ابیات ۳ تا ۵) و واژگانی مانند: درد و درمان- نو و کهن- باغ خرم و بیابان (ابیات ۶ تا ۸) با عنوان "کنون زمانه دگر گشت" ارتباط مستقیم‌تری دارند.

(ج) واژگان مرتبط طبق جداول بالا با عنوان "پیری" رابطه کمتری دارند و با عناوین "دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود"، "کنون زمانه دگر گشت" و "حسرت جوانی" نسبت بهتری می‌سازند.

(د) واژگان مرتبط در بیت سی و دو: زمانه- عصا- انبان، با عنوان "پیری" ارتباط بیشتر و با عناوین دیگر ارتباط کمتری دارند.

(ه) از آنجا که در اکثر ابیات، بیشتر واژگان به کار رفته راجع به از دست دادن مال و ثروت و از دست دادن زیبارویان است و به عنوان مثال در بیت سی و دو از پیری به همراه واژگان "زمانه دگر گشت" و "من دگر گشتم" استفاده شده است لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که عناوین "دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود"، "کنون زمانه دگر گشت" و "حسرت جوانی" می‌توانند عناوین مرتبط با موضوعات متن باشند.

۳.۵. پیوستگی متنی توسط ارجاعات

با توجه به واژگانی که در این قصیده به کار رفته و به مصداق‌های خود که به صورت درون‌متنی^۱ یا برون‌متنی^۲ ارجاع یافته‌اند، می‌توان نتایج زیر را استنباط کرد:

تنها کلمات "یکی"، "آن" (بیت ۳) به موضوع دندان ارجاع دارند و بیشتر ارجاعات دیگر مانند: "من" در منت (بیت ۴)، "بنده" (بیت ۹)، ضمیر متصل (ش) در بیت ۱۱، "م" در چشمم (بیت ۱۳)،

1 endophoric
2 exophoric

"او" (بیت ۱۴)، "من" (بیت ۱۶)، "م" (ابیات ۱۷ و ۱۸)، "ما" (بیت ۱۷)، "رودکی" (بیت ۲۲)، "او" (بیت ۲۴)، "ورا" (بیت ۲۵)، "ش" ، "او" و "شاعر خراسان" (بیت ۲۶)، "ش" (بیت ۲۹) و "من" (ابیات ۳۰ و ۳۲) به گوینده سخن ارجاع دارند و تعداد اندکی از آنها مانند: "ماهر" در بیت ۹، "تو" در بیت ۱۰، "تو" در بیت ۲۲، به مخاطب پیام (ماهر) اشاره داشته‌اند. بنابراین شایسته است عنوانی را برای این متن برگزینیم که در برگیرنده اکثر این ارجاعات باشد که از این منظر بیشتر عناوین، مرتبط به گوینده بوده و می‌توانند برای این گفتمان شعری به کار روند.

۵. ۴. پیوستگی متنی توسط تکرار واژگان

از آنجا که تکرار یکی از نشانه‌های پیوستگی متن می‌باشد و با توجه به این که کلمه "زمانه"، بیشترین تکرار را در این قصیده به خود اختصاص داده است بنابراین از این دیدگاه عنوان "کنون زمانه دگر گشت" نسبت به عناوین دیگر مناسب‌تر است.

۶. همبستگی موضوعات

گرچه برای درک جملات، فهم معنای واژگان و ساخت نحوی آنها ضروری است ولی همیشه این ابزار برای درک و تفسیر گفتمان‌ها نمی‌توانند کافی و وافی باشند؛ چراکه گاهی معنای واژگان و ساختار نحوی جملات را می‌فهمیم ولی در موقعیت‌های متفاوت مکانی، زمانی و عوامل متفاوت تاثیرگذار، تفسیرهای متفاوتی دارند. از اینرو باید معلومات دیگری از جمله رویدادهای گفتاری^۱، اصل همکاری^۲، معنای ضمنی^۳، دانش جهانی^۴، طرح‌واره‌ها^۵ و اطلاعات جدید^۶ و اطلاعات داده‌شده^۷ نیز در درک پیام لحاظ گردند. گفتگو درباره‌ی پیوستگی و همبستگی متن در زبان فارسی ذیل عنوان محور افقی و محور عمودی کلام جای می‌گیرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۱۶۹).

-
- 1 speech events
 - 2 cooperative principle
 - 3 implicatures
 - 4 world knowledge
 - 5 schemas & scripts
 - 6 theme
 - 7 rheme

با توجه به این که موضوعات به کاررفته‌ی هر گفتمان با عنوان آن مرتبط می‌باشند، بدین سبب در جدول شماره ۳ موضوعات ابیات مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. بسامد بالای یک موضوع با توجه به ساختار قصیده که گوینده قصد خود را در جای خاصی از شعر بیان می‌دارد می‌تواند در برگزیدن عنوان صحیح‌تر برای این قصیده کمک شایانی نماید.

جدول ۳: همبستگی متنی بین ابیات با توجه به موضوع بحث

شماره ابیات	موضوع ابیات
۱-۳	دندان گوینده
۲-۸-۲۶	گردش روزگار و تغییر حال جهان
۹-۱۲	حال و احوال پیشین گوینده
۱۳	زیبارویان
۱۴-۱۸	توام بودن غم و شادی
۱۵-۱۶-۲۱	خوشگذرانی
۱۷-۱۹-۲۳	شعر
۲۰	گوش و چشم گوینده (تمرکز)
۲۲	گذشته پرنشاط
۲۴	شاعر و پیشکار امیران
۲۵	ماندگاری شعر
۳۰-۳۱-۳۷-۲۸-۲۹	بهره مندی از مال و اموال مهتران و امیران
۳۲	ناتوانی و بینوایی

با توجه به موضوعات ابیات جدول بالا، دندان گوینده (ابیات ۳، ۱)؛ گردش روزگار و تغییر حال جهان (ابیات ۲، ۸، ۲۶)؛ حال و احوال پیشین گوینده (ابیات ۹، ۱۲)؛ زیبارویان (بیت ۱۳)؛ توام بودن غم و شادی (ابیات ۱۴، ۱۸)؛ خوشگذرانی (ابیات ۱۵، ۱۶، ۲۱)؛ شعر (ابیات ۱۷، ۱۹، ۲۳)؛ گوش و چشم گوینده به معنای تمرکز گوینده (بیت ۲۰)؛ گذشته پرنشاط (بیت ۲۲)؛ شاعر و پیشکار امیران (بیت ۲۴)؛ ماندگاری شعر (بیت ۲۵)؛ بهره مندی از مال و اموال مهتران و امیران (ابیات ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱)؛ ناتوانی و بینوایی (بیت ۳۲)، می‌توان چنین نتیجه گرفت که عنوان "پیری" برای این متن مناسب نیست و در عوض عناوین دیگر "کنون زمانه دگر گشت" "حسرت جوانی"

و دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود" عناوین فراگیرتری نسبت به موضوعات به کار رفته در این گفتمان شعری می‌باشند.

با توجه به این که در انتخاب یک عنوان برای گفتمان‌ها، کنش گفتاری تا حدودی نقش ایفا می‌کند و با علم به اینکه جملات یکسان با کنش‌های گفتاری متفاوت، معنای متفاوتی می‌یابند لذا کنش‌ها نیز برای تجزیه و تحلیل در نظر گرفته شده‌اند.

جدول ۴: همبستگی متنی بین ابیات با توجه به کنش گفتاری

کنش گفتاری	ردیف ابیات
تعریف از خود و افسوس	۱-۲-۱۳
شکایت و تعجب	۳
پند و اندرز	۴-۵-۶-۷-۸
افسوس	۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۱۸-۲۷-۳۲
پند و اندرز به همراه افسوس	۱۸-۳۲
سپاس و ستایش دیگران و افسوس	۲۸-۲۹-۳۰-۳۱

با بررسی ابیات نگارنده دریافت که بیشترین کنش گفتاری مربوط به افسوس و حسرت خوردن است، که از این منظر عنوان "حسرت جوانی" عنوان مناسبی برای این گفتمان می‌باشد.^۱ به دلیل وجود دانش زبانی و جهانی متفاوت میان گویندگان و شنوندگان، پاره گفتارهای زبانی آنها متفاوت تفسیر می‌گردند. لذا این مبحث نیز در تجزیه و تحلیل گفتمانی قابل تامل بوده و در جدول زیر از اشعار استخراج و طبقه بندی گشته اند به گونه ای که بسیاری از ابیات دارای استنباط کم و بیش یکسانی می‌باشند.

۱ از آنجا که شاعر تغییر سرنوشت و از دست رفتن مال و اموال، زیارویان، و فرا رسیدن فقر و بینوایی خود را از جانب قضای یزدان و به دلیل تغییر زمانه می‌داند بنابراین عنوان "کنون زمانه دگر گشت" برای این متن مناسب تر است.

جدول ۵: همبستگی متنی بین ابیات با توجه به استنباط استخراج شده از پیش فرض‌ها
و موضوعات پاره گفتار

استنباط	ردیف ابیات
گوینده دیگر دندانی ندارد	۱-۲-۳
گردش روزگار و اعتقاد به قضاء و قدر	۴-۵-۶-۷-۸
تغییر احوال به دلیل از دست رفتن جمال زیبایی گوینده	۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۲۲
پایان یافتن شادی و خرمی	۱۴-۱۸-۲۲
گوینده دیگر نمی‌تواند شعر بگوید	۱۷-۱۹-۲۰-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶
نداشتن همسر و بچه و ناتوانی	۲۱
از دست دادن زیبارویان به خاطر از دست دادن جمال	۱۶
از دست دادن زیبارویان به خاطر از دست دادن مال و ثروت	۱۵
بهره‌مندی گوینده از مال و ثروت مهتران و امیران در گذشته	۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱
گردش روزگار و فقر و بینوایی	۳۲

به گمان نگارنده، با توجه به استنباط شنونده از پیش فرض‌ها و موضوعات پاره گفتار، عنوان "پیری" برای این متن چندان مناسب نیست چراکه از بین استنباط‌های (گوینده دیگر دندانی ندارد- گردش روزگار و اعتقاد به قضاء و قدر- تغییر احوال به دلیل از دست رفتن جمال زیبایی گوینده- پایان یافتن شادی و خرمی- گوینده دیگر نمی‌تواند شعر بگوید- نداشتن همسر و بچه و ناتوانی- از دست دادن زیبارویان به خاطر از دست دادن جمال و از دست دادن مال و ثروت- بهره‌مندی گوینده از مال و ثروت مهتران و امیران در گذشته- گردش روزگار و آمدن فقر و بینوایی)، چنین برمی‌آید که عناوین "دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود"، "کنون زمانه دگر گشت" و "حسرت جوانی" هماهنگی معنایی بیشتری با این استنباط‌ها دارند.

با توجه به این که معنای قصیده و اجزای آن، تنه یا بدنه متن به عنوان یکی از اجزای اصلی هر قصیده در نظر گرفته می‌شود و نمی‌توان آن را در انتخاب عنوان برای متن نادیده گرفت؛ لذا نگارنده در ادامه این موضوع را مورد بررسی قرار داده است.

جدول ۶: همبستگی و پیوستگی مطالب از منظر اجزای قصیده

شماره ابیات	اجزاء قصیده
بیت ۱	مطلع
هیچکدام (تشبیب وجود ندارد)	تشبیب
هیچکدام (تخلص یا گریز وجود ندارد)	تخلص یا گریز
ابیات ۲ تا آخر	تنه یا بدنه اصلی

همانطور که در جدول آمده بیت اول قصیده مطلع آن است که به موضوع دندان اختصاص دارد و از بیت دوم تا بیت آخر جزء تنه یا بدنه اصلی گفتمان شاعر است که با عناوین "حسرت جوانی"، "کنون زمانه دگر گشت" و "دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود" ارتباط بیشتری دارد. از آنجا که عنوان "حسرت جوانی" تنها بر حسب یکی از مباحث تجزیه و تحلیل گفتمان یعنی کنش گفتاری حسرت است لذا نمی تواند عنوان مناسبی برای این گفتمان باشد و از آنجا که تکرار واژگان یکی از عوامل تاثیرگذار است و نیز واژه "زمانه" بیشترین تکرار را به خود اختصاص داده و در بخش موضوعات و استنباطها به واژگان مرتبط با تغییر زمانه بیش از دیگر عناوین اشاره شده است لذا عنوان "کنون زمانه دگر گشت" را با توجه به تمامی مباحث بالا می توان بهترین عنوان این گفتمان محسوب کرد.

۷. نتیجه گیری

آن چنان که در متن مقاله بیان گردید، وظیفه ی علم معنا شناسی تفسیر جملات بوده و بافت محیطی در این امر نقشی ندارد. بدین جهت مقاله ی حاضر از جنبه ی علم کاربرد شناسی به فضای نگرینست و پاره گفتارها را در یکی از قصیده های رودکی که در کتاب های مختلف عناوین مختلفی را به خود اختصاص داده بررسی نمود و سپس با توجه به اصول گفتمان شناسی که رابطه ی تنگاتنگی با علم کاربرد شناسی دارد و در بر گیرنده گوینده، مخاطب، موضوع، پیام، پیش فرضها، کنش گفتاری و مصداق های اثر می باشد به دنبال یافتن مناسب ترین عنوان برای این قصیده بر آمد. از آنجا که عنوان "حسرت جوانی" تنها بر حسب یکی از مباحث تجزیه و تحلیل گفتمان یعنی کنش گفتاری حسرت است لذا نمی تواند عنوان

مناسبتی برای این گفتمان باشد و از آنجا که تکرار واژگان یکی از عوامل تاثیرگذار است و نیز واژه "زمانه" بیشترین تکرار را به خود اختصاص داده و در بخش موضوعات و استنباط‌ها به واژگان مرتبط با تغییر زمانه بیش از دیگر عناوین اشاره شده است لذا عنوان "کنون زمانه دگر گشت" را با توجه به تمامی مباحث بالا می‌توان بهترین عنوان این گفتمان محسوب کرد

کتابنامه

- البرزی، پ. (۱۳۸۶). مبانی زبان‌شناسی متن. تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- امامی، ن. (۱۳۷۳). رودکی استاد شاعران (شرح حال، گزیده اشعار با توضیح و گزارش). بی‌جا: نیمروز. چاپ اول.
- انوری، ح. (۱۳۷۳). گزیده اشعار رودکی، انتخاب و شرح دکتر جعفر شعار. بی‌جا: نشر علم. چاپ اول.
- پالمر، ف. (۱۳۸۵). نگاهی تازه به معنی‌شناسی. مترجم: کوروش صفوی. تهران: نشر مرکز. چاپ چهارم.
- حاکمی، ا. (۱۳۷۷). رودکی و منوچهری. بی‌جا: دانشگاه پیام نور. چاپ اول.
- رستگار فسایی، م. (۱۳۸۰). انواع شعر فارسی. شیراز: نوید. چاپ اول.
- شعیری، ح. (۱۳۸۵). تجزیه و تحلیل نشانه و معنا شناختی گفتمان. تهران: سمت.
- شعیری، ح. (۱۳۸۱). مبانی معناشناسی نوین. تهران: سمت.
- شفیعی کدکنی، م. (۱۳۵۸). صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- صفوی، ک. (۱۳۸۴). نگاهی به ادبیات از دیدگاه زبان‌شناسی. تهران: انجمن شاعران ایران. چاپ اول.
- صفوی، ک. (۱۳۸۵). آشنایی با معنی‌شناسی. تهران: پژوهش‌های کیوان. چاپ اول.
- فضیلت، م. (۱۳۸۵). معناشناسی و معانی در زبان ادبیات. بی‌جا: طاق بستان. چاپ اول.
- مقدادی، ب. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر. تهران: فکر روز.
- نفیسی، س. (۱۳۰۹). دیوان رودکی. تهران: بی‌نا.
- Carnap, R. (1942). Introduction to semantics. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Gillian, B. & George, Y. (1989). Discourse analysis. Cambridge: Cambridge University Press.
- Grice, H. P. (1975). Logical and conversation. In P. Cole & J. Morgan (ed.), Syntax and Semantics, 3: Speech Acts, 41–58, New York: Academic Press.
- Grice, H. P. (1981). Presupposition and conversational implicature. In Radical Pragmatics, P. Cole (ed.), 183–98, New York: Academic Press.

Hymes, D. (1964) *Language in Culture and Society: A Reader in Linguistics and Anthropology*. New York: Harper & Row.

Hymes, D.H. (1972). *Toward ethnographies of communication*. In P.P. Giglioli (Ed.), *Language and social context*, 21-44. Harmondsworth: Penguin.

Lewis, D. (1972). *General Semantics*, In *Synthese*, 22: 18-67 (Ed.) Dordrecht: Reidel.

Woods, N. (2006). *Describing discourse*, Oxford: Oxford University Press.

Formal and Semantic Analysis of Total Reduplication in Persian

Dr. Mohammad Dabirmoghaddam

Professor of Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Sima Maleki¹

Ph.D. Candidate of Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Received: 17 March 2016 Accepted: 10 September 2016

Extended Abstract

1. Introduction

Repetition is a lingual phenomenon which in various languages and in different frames, has been studied. The whole or part of the base is repeated in this process. Hence, in Farsi language, repetition is classified by two parts, total and partial. When the base is repeated perfectly, it is called total reduplication and if some part of the base will be repeated, it is called partial reduplication (Shaghaghi, 2000: 525). Merely, in this research we consider the total reduplication.

2. Methodology

Total reduplication is a process which is made by repetition of one base or adding one functional morpheme structure. This process is divided by two kinds of proper total reduplication and added perfect repetition (middle and final). Proper total reduplication, is just made by the base. Whereas, in the total reduplication, in addition two repetitive base and functional morpheme consider in structure which in two base or after the second base are placed, (Shaghaghi, 2012:99). Moravcsik (1978) applies this repetition as increase, decrease, plural and so on. Two main approaches are obvious in the Repetitive factor: To copy of phonemic and to repeat semantic and inflectional specifications. The first approach has been introduced by Marantz (1982) which is a basically phonemic approach, but the second approach has been considered by Inkelas and Zoll (2005) which is inflectional. By view of this suggestion, it is important and it is like semantics. The pattern by Inkelas and Zoll in Morphological Doubling consist of "the set of semantic specifications and some added meaning" (Inkelas & Zoll: 6-7). In order to have semantic concordance, Inkelas and Zoll (2005) anticipate the existence of allomorphs from one root which are identical by semantic (Inkelas & Zoll: 9-10).

Riger (1998) believes that in various languages, repetition mostly reflects such concepts like decrease, disorder, disdain, plural, intensity, childhood, affection,

¹ Corresponding Author: maleki4606@yahoo.com

perfection and continuation and he presents these concepts by function of two factors of iconicity and semantic spreading.

3. Data Analysis

The total reduplication process is called a group of compound words which is made by adding functional morpheme or base repetition and it is divided to proper total reduplication and added perfect repetition (Shaghghi, 2012:99). The proper total reduplication only is made by base repetition. It belongs to the different topics like noun, adjective, adverb, sound, sound noun, group and sentence and concepts such as, intensity, stress, increase, abundance, continuation, count lessness or gender. They are adding to the base and sometimes alter the meaning and topic. Some repetitive pattern will not express the new meaning, rather they must be adjusted each other in order to show the new meaning. Sometimes it is gathered in figurative meaning and sometimes they are in contrast. In onomatopoeias both part do not have meaning. But almost express the repetition concepts. In Onomatopoeias solely both part have no meaning, but almost one conveys the repetition concepts. In the total reduplication, in addition two based repetition functional morpheme has a role in structure where is seen between two bases or after the second base attention to functional morpheme place, this process could be divided by the middle and the end. But if the functional morpheme will be lied between two bases, we call it the middle perfect repetition which makes novel words by proposition and middle morpheme and based repetition. In this process, some of the repetitive words from the first to the end has figurative meaning. These repetitive words not only could have alteration in output of semantic change, rather functional morpheme, but also could find the different meaning in composition of consequence.

But, at the end, added perfect repetition, frequently element lies after the base and output leads to the derivational morpheme. This process is made by adding the suffix to the second base which completes the particular meaning to the repetitive word. Some of these words are special to the colloquial and maternal style.

4. Conclusion

At the recent research, the apparent analysis and repetitive semantic process were accomplished in Persian language. Whatever is gained from the recent research data shows that in this process, Persian language has great varieties. It means that, in this process, Persian language has excessive varieties because of several meanings and structures, and possessing various kinds. Generally, at the proper total reduplication, the category of repetitive words somehow is different from the base topic and some repetitive words could not convey the novel meaning. And also, in some words, the figurative meaning is inferred. Inkelas and Zoll maintain the morpheme which leads to the root and they are identical which could be seen in Persian, too. They are different from the phoneme, but in semantic, they have

concordance, like, washout, building, at the proper total reduplication according to the base, meaning of continuation, excess, intensity, plurality, gradation, distribution, condition, disorder and worriment is remarked. In Onomatopoeias, both parts have no meaning, but suggest the repetition concepts in closeness.

By virtue of proposition and middle morpheme in perfect end repetition and repetition base, the new words are made, this pattern influences the multitude of nouns, adjectives and adverbs. The result meaning by the pattern could convey sequence, encounter, continuation, increase, interference, variety, rareness, connection, disorder, intensity, stress, condition, gradation, diminution, weakening, causing to love. The study of this process as a structure and semantic, reveals that the manner of combination in patterns causes some alteration in the process of meaning and surface.

Key words: Total reduplications, Combination, Proper total, Figurative meaning, Formal analysis of reduplication.

References (In English)

1. Bauer, L. (1988). *Introducing linguistic morphology* Edinburgh: Edinburgh university press.
2. Bloomfield, L. (1931). *Language*. (A. M. Haghshenas, Trans.). Tehran: Nashre Daneshgahi Publications [In Persian].
3. Inkelas, S. & Zoll, C. (2005). *Reduplication: Doubling in morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
4. Katamba, F., & Stonham, J. (2006). *Morphology* (2nd ed.). New York: Palgrave Macmillan.
5. Kouwenberg, S. (2003). *Twice as meaningful: Reduplication in pidgins, creoles and other contact languages*. London: Battlebridge publications.
6. Marantz, A. (1982). Reduplication. *Linguistic Inquiry*, 13, 483-545.
7. Moravcsik, E. (1978). Reduplicative Constructions. In J. H. Greenberg (Ed.), *Universals of Human Language (Vol. 3): Word Structure*. (pp. 297-334). Stanford: Stanford University Press.
8. Regier, T. (1998) "Reduplication and the arbitrariness of the sign" In *Proceedings of the Twentieth Annual Conference of the Cognitive Society*. M. Gernsbacher and S. Derry (eds.), Lawrence Erlbaum Associates, Mahway, NJ, pp. 887-892.
9. Russell, K. (1997). Optimality theory and morphology. In D. Archangeli & D. T. Langerdoen (Eds.), *Optimality theory: An overview* (pp. 102-133). Oxford: Blackwell.
10. Spencer, A. (1991). *Morphological theory: An introduction to word structure in generative grammar*. Oxford: Blackwell.

11. Trask, R. L. (1997). *A student's dictionary of language and linguistics*. London: Arnold.

References (In Persian)

1. Abolghasemi, M. (1996). *The history of Persian grammar*. Tehran: Humanities Universities, Research editing books (samt).
2. Anvari, H. (2002). *The great sokhan dictionary*. Tehran: Sokhan Publication.
3. Anvari, H., & Ahmadi Givi, H. (1991). *The Persian grammar*. Tehran: Fatemi Publication.
4. Emad Afshar, H. (1993). *Persian language structure and grammar* (Vol. 2). Tehran: Alameh Tabataba'i University Publication.
5. Golfam, A., & Mohiedin Ghomsheyye, Gh. (2012). "The doublings iconicity in Persian language: Semantic division". *Language Research Quarterly Periodical and Comparative Literature*, 1, 153-172.
6. Homayoon farrokh, R. (1960). *The comprehensive Persian language grammar* (Vol. 2). Tehran: Elmi Publication.
7. Kalbasi, I. (2012). *The derivational structure of word in day modern Persian* (Vol. 5). Tehran: Humanistic science and cultural research centre.
8. Khanjan, A. R., & Alinejad, B. (2010). "Total reduplication in Persian based on Morphological Dubling Theory". *Association of Iranian Linguistics Magazine and Language*, 6(1), 118- 136.
9. Mashkoo, M. J. (1970). *Instruction in inflection and syntax*, (The Ninth Print: 1976), Tehran: Shargh.
10. Modaresi, F. (2007). *From phoneme to sentence* (Vol. 1). Tehran: Chapar Publication.
11. Moein, M. (1996). *Moein dictionary*. Tehran: Amirkabir Publication.
12. Najafi, A. (1999). *Vulgar Persian dictionary*. Tehran: Niloofar Publication.
13. Nobahar, M. (1993). *The Persian language applied grammar*. Tehran: Rahnama Publication.
14. Rasekh, M. (2009). "Considering semantic of repetition in Persian". *Linguistics Magazine*, the 23 (1) 65-74.
15. Safavi, K. (2001). *From linguistics to literature* (Vol. 2). Tehran: Art and Culture Research Centre,
16. Shaghghi, V. (2000). "Process of repetition in Persian language". The fourth conference compilation applied and theoretical linguistics. Allameh Tabataba'i publication. The first vol. page: 519-533.
17. Shaghghi, V. (2012). *An introduction to morphology*. Tehran: Samt publication.
18. Shaghghi, V. (1988). *Dualization process* (Unpublished master's thesis). Tehran University, Tehran.

19. Sharifi Moghaddam, A. (2006). *Research about iconicity in vocabulary and inflectional elements* (Unpublished doctoral dissertation). Tehran, Alameh Tabataba'i University.
20. Zakeri, G. H. (2002). *Subjects and balderdash (absurd) in Persian language*. Tehran: The Center of Academic Publication.

The Representation of Ideology in Translation of English Political Texts Regarding the Strategies of Style and Rhetoric: A Case of Critical Discourse Analysis

Ferdows Aghagolzadeh

Professor of linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Ailin Firoozian Pooresfahani¹

Phd of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Received: 2 April 2016 Accepted: 20 September 2016

Extended Abstract

1. Introduction

Without a doubt, people communicate their feelings and thoughts through discourse and texts. Every text is formed based on some metalinguistic variables including, culture, history, relations of power, politics, norms, and rules of the society. The author is supposed to organize a text considering all these mentioned variables and the translator is expected to take them into account while translating the same text (Wodak & Meyer, 2001). Hence, it can be inferred that the metalinguistic variables find their reflection in the language (the choice of words) both the author and translator employ and therefore, the trace of ideology can be found in all texts (Basnett, 2002; Schäffner, 2009). Moreover, the translator conveys his intended meaning to the reader by clever manipulation of words and structures (Tymoczko & Gentzler, 2002; Mason, 2010).

Considering all mentioned points and despite various ideological discourse structures proposed by Van Dijk (2004), Iranian researchers paid scant attention to the study of style and rhetoric as compared to other discourse structures introduced by Van Dijk (2004). Furthermore, regarding the reciprocal relationship between culture and language and the fact that Persian language is occupied with literary devices for long time, writers of different types of texts especially literary texts make use of these sources. Concerning the paucity of research in this realm, the chief purpose of this paper is to apply the Van Dijk (2004)'s model as the starting point for critical discourse analysis of Persian political translated texts to arrive at deeper understanding of how political translators use these two discourse structures and their strategies in order to impose their intended ideologies. In addition, we try

¹ Corresponding Author: a.firoozian @ modares.ac.ir

to uncover the ideological reasons of political translators in applying these two discourse structures.

2. Methodology

To collect data, a corpus of 300 English paragraphs and their translated counterparts in Persian were accurately scrutinized sentence by sentence. All these paragraphs were related to the recently important political issues in Iran which were translated into Persian by translators. This corpus is taken from a comprehensive collection of newspapers, websites, theses, magazines, recorded deals, and so on. To achieve the aim of this study, all sentences in the 300 paragraphs were read meticulously and critically, concentrating on each phrase, clause, and sentence separately and in conjunction with the neighboring phrases, clauses, and sentences. They were searched for the strategies of style and rhetoric; the strategy of style includes lexicalization and rhetoric is composed of 7 strategies which are simile, number game, irony, repetition, hyperbole, dramatization, and metaphor. Subsequently, one example was given for each strategy.

3. Discussion

The analysis of results exhibited that among 300 paragraphs taken into account, 50 instances of lexicalization were found; the reasons of applying such strategies were not the same throughout these paragraphs translated by different translators. The researchers cited three reasons behind making use of lexicalization which are as follows: 1) ideological lexicalization 2) stylistic lexicalization 3) complementary lexicalization (i.e., the translator resorts to the use of two strategies simultaneously, one of which is lexicalization, to express his ideology more effectively). The complementary lexicalization was classified into three groups: a) lexicalization and generalization b) lexicalization and euphemism c) lexicalization and nominalization. This finding is in line with the Ideological Square of Van Dijk (2004). Furthermore, the finding showed that the occurrences of the strategies of rhetoric were just equal to 7.

4. Conclusion

The results indicated that the frequency of employing rhetoric strategies was much less than the use of the style strategy. This would mean that the translators enjoyed more tendency to apply lexicalization strategy than the rhetoric ones. As a matter of fact, rhetoric strategies may embrace literary devices, the abundance of which can be apparently seen in Persian language and culture. However, it was found that Persian translators showed less tendency to use rhetoric strategies to reflect their own ideology. This result may lend support to the fact that political texts are mostly written in direct and straight manner and as a result, translators would prefer to use lexicalization strategy more frequently than rhetoric strategies.

Every scientific enquiry opens new directions for further research. Future directions for research in this area would be to survey political discourses in other countries and compare their results with the results of current study. Since this study focused on written discourse, it is engrossing to conduct another study to deal with spoken discourse.

Key words: Linguistics and translation studies, Critical discourse analysis, Ideology, Style and rhetoric structures, Political texts.

References (In English)

1. Aslani, M., & Salmani, B. (2015). "Ideology and translation: A critical discourse analysis approach towards the representation of political news in translation". *International Journal of Applied Linguistics & English Literature*, 4(3), 80- 88.
2. Bassnett, S. (2002). *Translation studies*. London and New York: Routledge.
3. Fairclough, N., & Wodak, R. (1997). Critical discourse analysis. In T.A. Van Dijk (Ed.). *Discourse studies: A multidisciplinary introduction* (pp. 258-284). London: Sage.
4. Fairclough, N. (2001). *Language and power*. London: Longman.
5. Fairclough, N. (2010). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. United Kingdom: Longman.
6. Farahani, E.D. (2011). *A critical discourse analysis of LA times and Tehran Times on the representation of Iran's nuclear program implications* (Master's thesis). University of Arak, Iran.
7. Hemmati, A. (2012). *Comprehension of 'self' and 'the other' in Obama's speeches through the representation of social actor* (Master's thesis). Ferdowsi University, Mashhad, Iran.
8. Johnstone, B. (2008). *Discourse analysis*. UK: Blackwell.
9. Keshavarz, M. H., & Alimadadi, L. (2011). "Manipulation of ideology in translation of political texts: A critical discourse analysis perspective". *Journal of Language and Translation*, 2(1), 1-12.
10. Keshavarz, M. H., & Zonoozi, L. (2011). "Manipulation of ideology in translation of political texts: A critical discourse analysis perspective". *Journal of Language and Translation*, 2(1), 1-12.
11. Khajeh, Z., & Khanmohammad, H. (2012). "Transmission of ideology through translation: A critical discourse analysis of Chomsky's "Media Control" and its Persian translations". *Applied Language Research*, 1, 24-42.
12. Khanjan, A., Amouzadeh, M., Eslami, A. & Tavangar, M. (2013). "Ideological aspects of translating news: Headlines from English to Persian". *Erudit*, 58(1), 87-102.
13. Longman, P. (2014). *Longman of contemporary English*. England: Longman.

14. Mahdiyan, M., Rahbar, M., & Hosseini Masoum, M. (2013). "Applying critical discourse analysis in translation of political speeches and interviews". *Academic Journal of Interdisciplinary Studies*, 2(1), 35-47.
15. Mason, I. (2010). Discourse, ideology and translation. In M. Baker (Ed.), *Critical readings in translation studies* (pp. 83-95). London and New York: Routledge.
16. Richardson, J. (2007). *Analyzing newspaper: An approach from critical discourse analysis*. China: Macmillan.
17. Schäffner, Ch. (2009). Political discourse and translation. In L. Wei & V. Cook (Eds.), *Contemporary applied linguistics* (pp. 142-164). London and New York: Continuum.
18. Shojaei, A., & Laheghi, F. (2012). "A critical discourse analysis of political ideology and control factors in news translation". *Theory and practice in language studies*, 2(12), 2535-2540.
19. Van Dijk, T. A. (2004). *Ideology and discourse: A multidisciplinary introduction*. Barcelona: Pompeu Fabra University.
20. Van Dijk, T. A. (2006). *Discourse and manipulation*. London: Sage.
21. Van Dijk, T.A. (2012). Ideology and discourse. In M. Freedon, L. Tower Sargent, & M. Stears (Eds.), *The Oxford handbook of political ideologies* (pp. 175-196). London: Oxford University Press.
22. Van Leeuwen, T. (1993). Genre and field in critical discourse analysis: A synopsis analysis. *Discourse and Society*, 4(2), 193-223.
23. Van Leeuwen, T. (1996). The representation of social actors. In G. R. Caldas Coulthard (Eds.), *Text and practice* (pp. 45-69). London: Routledge.
24. Van Leeuwen, T. (2008). *Discourse and practice*. London: Oxford University Press.
25. Wodak, R., & Meyer, M. (2001). *Methods of critical discourse analysis*. London: Sage.

References (In Persian)

1. Aghagolzadeh, F. & Dehghan, M. (2013). "Tahlile Baznamaiye Shivehae Baznamaie Gozineshe Khabar bar Mabnae Ruykarde Tahlile Goftemane Enteghadi" (The Analysis of News Selection Representative Methods from CDA Perspective). *Language Related Research*. 5(4). 1-16.
2. Aghagolzadeh, F. & kheirabadi, R. (2014). *Be Suye Eraeye Olguye Tolide Khabar dar Charchube Tahlile Goftemane Enteghadi (The Linguistic Model of News Production and Processing: A Critical Discourse Analysis)*. Tehran: Nashre Elmi.
3. Aghagolzadeh, F. (2002). *Moghayese va Naghde Ruykardhaye Tahlile Kalam va Tahlile Kalame Enteghadi dar Tolid va Darke Matn (The Comparison of Discourse Analysis and Critical Discourse Analysis in Production and Comprehension of a Text)* (Ph.D Thesis). Tarbiat Modares University: Tehran.

4. Aghagolzadeh, F. (2004). "Raveshshenasie Tahghigh dar Tahlile Kalame Enteghadi" (The Research Methodology in Critical Discourse Analysis). In A. Kazemi. *Sixth Conferences on Linguistics* (22-37). Tehran: Allameh Tabataba'i University.
5. Aghagolzadeh, F. (2006). *Tahlile Goftemane Enteghadi (Critical Discourse Analysis)*. Tehran: Elmi va Farhangi Publication.
6. Aghagolzadeh, F. (2010). *Tahlile Goftemane Radio bar Paye Nazariyeha va Rahbordhae Zabanshenasi (Radio Discourse Analysis Based on Linguistic Theory and Strategies)*. Tehran: Tarhe Ayandeh.
7. Aghagolzadeh, F. (2011). "Asibshenasie Tahghighate Tahlile Goftemane Enteghadi dar Iran" (Pathology of critical discourse analysis studies in Iran). In F. Aghagolzadeh. *The First Conferences of Discourse Analysis and Pragmatics* (11-22). Tehran: Nevis Parsi.
8. Aghagolzadeh, F. (2012). "Moadelyabi, Estelahshenasi va Vazhegane Paye dar Tahlile Gofteman va Karbordshenasie Zaban" (Equivalence, terminology, and basic vocabulary in discourse analysis and pragmatics). *Second Conference of Discourse Analysis and Pragmatics* (13-30). Tehran: Nevis Parsi.
9. Attai, R. (2007). *Tahlile Goftemane Enteghadie Vazhegane Daraye Bar Idolozhik dar Tarjomeye Romanhae Ghabl va Bad az Enghelabe Eslamie Iran (Critical Discourse Analysis of Ideological Words in the Translation of Novels before and after Revolution)* (MA Thesis). Azad University: Tehran. Iran.
10. Attaran, A. (2007). *Barasie Tarjomeye Motune Khabari dar Vebgahhaye Irani bar Asase Didgahe Tahlile Goftemane Enteghadi: Motaleeye Moredie Vebgahe Tabnak (Investigating the Translation of News in Tabnak Web: Critical Discourse Analysis)* (MA Thesis). Allameh Tabataba'i University: Tehran. Iran.
11. Azad, A. (2008). *Tajziye va Tahlile Khabar 20:30 dar Charchube Tahlile Goftemane Enteghadi (The Analysis of 20:30 Newsbroadcasting within the Framework of Critical Discourse Analysis)* (MA Thesis). Azad University: Tehran. Iran.
12. Dekhoda, A. & et al. (1994). *Dekhoda Dictionary*. Tehran: Tehran University. Iran.
13. Eris, A. & Hashemi, M.R. (2014). "Barasie Tarjomeye Akhbare Siyasi ba Ruykarde Tahlile Goftemane Enteghadi" (The investigation of translated political news: Critical Discourse Analysis). In F. Aghagolzadeh. *Third Conference of Discourse Analysis and Pragmatics* (65-78). Tehran: Nevis Parsi. Iran.
14. Eris, A. (2013). *Barasie Tarjomeye Akhbare Siyasi ba Ruykarde Tahlile Goftemane Enteghadi bar Asase Modele Se Vajhi (The Translation of Political News Based on Three Dimensional Model: Critical Discourse Analysis approach)* (MA Thesis). Ferdowsi University: Mashhad. Iran.

15. Haghshenash, A. M., et al. (2001). *Hezareh English-Persian Dictionary*. Tehran: Farhange Moaser. Iran.
16. Kheirabadi, R. (2011). *Engareye Zabanshenakhtie Tolid va Pardazeshe Khabar: Critical Discourse Analysis (The Linguistic Model of News Production and Processing: A Critical Discourse Analysis) (Ph.D. Thesis)*, Tarbiat Modares University, Tehran. Iran.
17. Khosravi Nik, M. & Yarmohammadi, L. (2000). "Sakhtarhae Goftemani va Idolozhiki dar Goftemanhae Khabarie Ruznamehae Iran" (Ideological and discourse structures in Iranian Newspapers). In F. Farahzad. *Fifth Conference of Iran linguistics* (26-45). Tehran. Allameh Tabataba'i University. Iran.
18. Kusha, M. & Shams, M. (2005). "Masaleye Hasteiye Iran dar Khabarhae Beritania: Barasie Naghadane" (Iran nuclear issue in Britain news: Critical investigation). *Applied Linguistics Journal*. 8(2). 107-141.
19. Mohammadpour, F. (2012). "Barasie Tahlile Goftemane Enteghadie Matbuate Iran va Engilisizaban ba Mozue Bazdid az Tasisate Hasteiye Keshvare Iran" (The investigation of Iranian and English press related to nuclear installation in Iran). In A. Kupal and et al. *The first national conference on language and Linguistics* (355-366). Tehran: Nevis Parsi. Iran.
20. Shirvan, Z. (2009). *Tahlile Goftemane Enteghadie Parei az Motune Matbuatie Siasie Moaser (Critical Discourse Analysis of Some Political Texts)* (MA Thesis). Ferdowsi University: Mashhad. Iran.
21. Soltani, A. (2004). *Ghodrat, Gofteman va Zaban (Power, Discourse and Language)* (Ph.D Thesis), Allameh Tabataba'i University: Tehran. Iran.
22. Soltani, A. (2008). *Ghodrat, Gofteman va Zaban: Sazo Karhae Jaryane Ghodrat dar Jomhuri Eslamie Iran (Power, Discourse and Language in Iran)*. Tehran: Nashre ney.
23. Yarmohammadi, L. & Seyf, L. (2004). "Baznamaiye kargozarane Ejtemai dar Monazeate Felestin va Esrail az Tarighe Sakhtarhae Goftemanmadare Jameshenakhti-Manai" (Representation of social actors in Palestine and Israel Conflicts through socio-semantic discursive structures). In F. Farahzad. *Sixth Conferences on Linguistics* (421-434). Tehran: Allameh Tabataba'i University. Iran.
24. Yarmohammadi, L. (2004). *Goftemanshenasie Rayej va Enteghadi (Common and Critical Discourse Analysis)*. Tehran: Hermes. Iran.
25. Yarmohammadi, L. (2006). *Ertebatat az Manzare Goftemanshenasie Enteghadi (Communications: Critical Discourse Analysis Perspective)*. Tehran: Hermes. Iran.

Comparing Roudbari Kormanji Dialect with Kormanji Dialects of Khorasan

Moharram Rezayati Kishekhaleh

Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Guilan, Rasht, Iran

Mohammad Asgharzadeh¹

Ph.D Student of Persian Language and Literature, University of Guilan, Rasht, Iran

Received: 11 March 2016

Accepted: 10 September 2016

Extended Abstract

1. Introduction

Nowadays Kurdish language is often divided to 3 main groups:

1-the southern group consists of several incongruous accents that are spoken in the south of Iranian Kurdistan.

2-the central group consists of Iraqi northeastern Kurdish, Kurdistan of Iran and the adjacent areas around it and called Surani.

3-northern Kurdi which is the language of more than $\frac{2}{3}$ of Kurdish people and called Kormanji.

The common Kormanji dialect in Khorasan has some differences with the other Kormanji dialects, the variety of this dialect of course is not that widespread and significant in Khorasan and there aren't many differences among the types of Kormanji in Khorasan.

In the last fifty years, several Kormanji grammar books have been written that we can refer to Kormanji grammar written by Juis Blue and Veisi Barak (1999) as the important one. Among Persian-Kormanji dictionaries, we can refer to Kormanji dictionary (with 27000 entries) that is compiled and edited by Mr. Pakseresht and his colleagues (Omrzadeh, Sh. mahmudi, h. aran, s. kocheh, k. shamsi, m. ajami, n. qolizadeh, m. dolatpur, s. padash, k. yusefi, a) (2012). In the last two decades, surveys related to this dialect and also written books in Khorasani Kormanji have been increasing.

In this research, passive structure, signs of agreement patterns and ergative in Roudbari and Khorasani Kormanji have been compared. Writers in this article didn't find a research that specifically considers the features of Kormanji dialect in Roudbar in their query. It is important to mention that Kormanji dialects in towns and villages of Roudbar, don't have much difference with each other, so the

¹ Corresponding Author: m62.asgharzadeh@gmail.com

extracted results from this survey that are based on Kormanji dialect of the village “Gofol” can be generalized to the whole Roudbar.

2. Methodology

This research is based on data from experiments and libraries in a descriptive-analytic way. One of the writers of the article is a native Kormanji speaker and acquired the experimental data of the article from daily colloquiums of native Kormanji speakers of Roudbar in Guilan province and also by interviews with speakers from different areas of Khorasan. Furthermore, in definiens, historical background and conducted studies have been referred to written resources.

3. Results & Discusssion

3. 1. Passive structure

In standard Kormanji and Khorasani, there is a combinational-grammatical structure for stating the passive form. In Kormanji of Roudbar, combinational construct of passive verb in standard and Khorasani dialects has been changed. In some conditions of present and future tenses, Roudbari speakers, influenced by Persian, use objective adjective construct for stating passive verbs.

In Kormanji of Roudbar, in addition to the structure above, there is another type of passive verb that unlike the first type, is not confusing in its meaning in the past tense and means passive in all of tenses. This construct has been seen in the survey of different Kormanji dialects. In Kormanji, unlike other Kurdish dialects, passive form has a combinational construct. Since in ergative of standard Kormanji and Khorasani verb obeys from object, locating the object of sentence in the subjective place (agent) have caused this obedience to be more fortified and to be used as a kind of grammatical independence toward the second way of the intransitive verb (hatən= to come) in the passive construct of sentence.

Transformation of combinational passive in the Kormanji dialect of Roudbar that caused to the transfer of passive verbs sign from the end of the intransitive verb (hat=came) to the end of the transitive verb (bu=became), can be known as an step in transforming ergative to subjective-objective system.

3. 2. Signs of agreement patterns

Different signs of objective form have been reduced in Roudbari Kormanji. Naturally, the existence of different forms of agreement patterns in prior dialects of Kormanji has had grammatical and phonological reasons. Reduction of these signs and combination of several objective signs in a construct in Roudbari Kormanji is representative of two points: 1- Moving Roudbari Kormanji toward the language simplification. 2- Transformation of ergative to subjective-objective system.

In standard Kormanji, there are signs of gender in nous, proclamative and additional conditions and some pronouns. These signs also have had constancy in Kormanji of Khorasan. Among the new generation of Kormanji speakers the

concept of gender is being collapsed. Of course, this change is more common in virtual male and female nouns. Some times even real male and female nouns are pronounced with irrelevant generic suffixes. To sum up, in addition to real male and female, the way of pronouncing the last added part does not differ so much, but forms of pronunciation which represent generic distinction, have been maintained. Subjective and objective pronouns in Kormanji of Khorasan and Roudbar are like each other except third-person singular that in non-subjective condition in Khorasani Khormanji, the male and female forms are distinguished from each other. Of course, standard Kormanji and Khorasan due to the existence of ergative, non-subjective pronouns can locate in the place of subject and subjective pronouns can locate in the place of object. By paying attention to the transformation of Roudbari Kormanji dialect to subjective-objective system, subjective pronouns only locate in subjective place and non-subjective pronouns locate in objective place. Although this dialect has missed its ergative identity, during this process, unlike Persian, it does not have its distinction between subjective and non-subjective pronouns. Signs of gender have been totally disappeared in Kormanji of Rudbar.

3.3. Ergative

In Kormanji like many other languages, ergative condition is gradually disappearing and transforming to subjective-objective system. In cities of Khorasan the amount and speed of this change is not equal in all of the areas, the more we move towards western and northern points of Khorasan province, the more will be the dominance of subjective-objective system. Totally, it could be said that the rate of the changes in Kormanji dialect of Khorasan is too high. By paying attention to this point that the ergative condition has remained among Kormanj people of Amard plateau and Amarlou tribe in the suburbs of Neishabour (who are parts of Kormanj immigrants in Rudbar) intentionally or unintentionally, deletion of gender signs and transformation of ergative system to subjective-objective system in Kormanj speakers must have occurred during the second period in the time of Nader Shahe Afshar (1728.ad)

4. Conclusions & Suggestions

Kormanji like all of the other languages and dialects, has been undergoing changes in its historical and geographical way. These changes are different according to the rate of communication with speakers of other languages, national and local media and educational system. Some parts of these changes have happened naturally. In Kormanji dialect of Khorasan, signs of gender and agreement patterns have lost the significance. Also, ergative system is gradually being collapsed.

In Roudbari Kormanji, the combinational passive construct has been changed, signs of gender distinction have been decreased as much as possible. Also, grammatical system of this dialect has been changed from ergative to subjective-

objective system. Totally, it could be said that Kormanji of Roudbar, in the way of language simplification, has acquired some of its grammatical and symbolic constructs from Persian, but if adopted and acquired constructs in some verbs, words and grammar rules have been in a contradiction with psychological and eloquent principles of language, have attempted to maintain archaic distinctions or creating new constructs in a dynamic way.

Key Words: Kurdish language, Kormanji dialect, Ergative, Passive, Gender.

References (In English)

1. Blue, J., & Barak, V. (2008). *Kurdish grammar (kormanji)*. Translated by ali balkhkanlou (pakseresht). Qom: Amo Alavi publications.
2. Jalayerlan, A. (1992). *Barrasi ghoyesh kurmanji khorāsān (A survey on kormanji dialect of Khorāsān)*. Unpublished MA thesis. Tehran University, Iran.
3. Pakseresht, A., Omzadeh, Sh., Mahmudi, H., Aran, S., Kocher, K., Shamsi, M., Ajami, N., Golizadeh, M., Dolatpur, S., Padash, K., & Yusefi, A. (2012). *Kurdish (Kormanji)-persian dictionary*.
4. Qanbari Biglar, J., Eliasi, M., & Izanlou, A. (2013). "A survey on differences between Biglar Kormanji dialect with adjacent Kormanji dialects. *Linguistics and Khorasan Dialect Magazine*". 5(1), pp. 1-19.
5. Rabino, H.L. (1995). *Irans borderland provinces: guilan (velāyāt e dāralmarz e iran: guilan)*. Translated by jafar khomamizadeh. Rasht: Taati publications.
6. Taragi Oughaz, H. (2000). *Moqayseye sākht feel dar kurmanji khorāsān & kurdi mahabadi va kurdi kermanshahi (Comparing making verb in kormanji of khorāsān, Kurdish of mahabad and Kurdish of Kermanshah)*. Unpublished MA thesis. Ferdowsi university of Mashhad, Iran.

References (In Persian)

1. Alizādeh, A., & Taqavi Gelian, M. (2015). "Sākht ergative va forupasheye ān dar ghoyesh kurmānji khorāsān". *Language Studying*.pp. 1-24.
2. Danesh Pajooh, F. (2010). *Ergative dar zabān kurdi kurmanji (Badeini) & Surani & Hurami (Ergative in kormanji (badini), surani, hurami)*. Tehran: Dastan publications.
3. Danesh Pajooh, F., & Karimi Doostan, G. (the internet: 2014- ready to publish). "Majhul dar kurmanji va surani bar pāyeye dastur naghsh va erjāe (passive in kormanji and surani based on grammatical function and reference)". *Language Researches*, pp. 1-26.
4. Ebrahimpour, M. (1994). *Vajeh nameh farsi kurdi (Persian-kurdish glossary)*: Qoqnoos publication.

5. Emami, H. & Mehdi, S. (2013). "Moqayseye nezām āvāiye ghoyesh kurmanji khorāsān va kurdi eilami (*comparing phonetic system between khorāsāni kormanji dialect and ilami kurdish*)". Culture of ilam. 41, 1-15.
6. Ensafpour, G. (2000). *Tarikh seyasi va jografeyaiye mardom kurd az shargeytarin ta qarbeitarin (Political and geographical history of Kurdish people from the most eastern to most western point)*. Tehran: Armaghan publications.
7. Ganbari Beiglar, J., Eliasi, M. & Izanlou, A. (2013). "Barrasiye tafāvohaye ghoyesh kurmanji beighlar ba ghoyeshhaye kurmanji mojāver(*a survey on differences of biglar kormanji with adjacent kormanji dialects*)". Linguistics and Khorāsāns Dialects. 5(1). pp. 1-19.
<http://kormanji.mihanblog.com/extrapage/lahjekormanji> (2015).
8. Karimi, Y. (2012). "Motābeqe dar nezām e konāei(ergative) zabānhāye irani: reqābat vājehbast va vand(*concidence in ergative system of Iranian languages*)". Linguistic Researches. 2. pp. 1-18.
9. Mostafavi Gero, H. (2007). "Barrasiye nezāme āvāiye ghoyesh kurmanji khorāsān (*historical survey on phonetics of khorāsān: kormanji dialect*)". *Magazine of literature & liberal arts*. 159. Pp. 33-67.
10. Pakseresht, A., Omrzadeh, Sh., mahmudi, H., Aran, S., Kocher, K., Shamsi, M., Ajami, N., Qolizadeh, M., Dolatpur, S., Padash, K., & Yusefi, A. (2012). *Farhangh kurdi (kurmanji)-farsi. (Kurdish kormanji)-Persian dictionary*.
11. Rahimi Davin, H. (1991). *Moqaysey sākhtāri zaban kurmanji va engelisy ba takid bar motāleehye khatāhā dar nezām e anāser jomlāt engelisy dar zabanāmozan e maqhtae rahnemāei tahsilei*. Unpublished MA thesis. Ferdowsi university of Mashhad, Iran.
12. Rasekh Mohand, M., & Naghsbandi, Z. (2013). "Tasire avāmel kalāmi bar taein olghoye hālat dar ghoyesh hurami (*the influence of oral factors on destining conditional model in hurami dialect*)". *Language Researches*. 4. pp. 87-109.
13. Rezayati Kishekhaleh, M. (2003). "Chand نکته‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌h‌e dastori dar ghoyesh tāti(*a number of grammatical point in taleshi dialect*)". *Studying Dialects*. 1. pp. 41-52.
14. Rezayati Kishekhaleh, M. (2007). "Sākht ergative dar ghoyesh tātey e khalkhāl(*structure of ergative in tati dialect of khalk*)". *Adab Pajoohi*. 1. pp. 89-105.
15. Rezayati Kishekhaleh, M., & Galalehvand Alkami, M. (2011). "Feel e majhul dar zabānhā va ghoyeshāye irani (*passive verb in iranian language&dialects*)". *Adab pajoohi*. 16. pp. 9-34.
16. Sabzalipour, G., & Izadifar, R. (2014). "Nezam e hālatnamāei dar ghoyesh tātey e khalkhāl(*conditional system in tati dialect of khalkhal*)". *Language Researches*. 4(20). pp. 103-133.

17. Sharifinejad, Y. (2012). “Lahjehāye zabān e kurmanji va jayghahe lahjeye kurmanji khorāsān dar ān (*kormanji accents and the place of khorāsāni accent in it*)”.
18. Taherzadeh, A. (2004). *Ashāyer kurd shomāl e khorāsān*(Kurdish tribes of northern khorāsān). Mashhad: Khalilian publications.
19. Taqavi Gelian, M., & Alizadeh, A. (2012). *Moqayseye nezām e halatdehi ghoyesh kurmanji khorāsān ba nezām e zaban farsi moāser* (Comparing formative system between khorāsāni khormanji dialect and contemporary Persian). Unpublished MA thesis. Birjand university, Iran.
20. Tavahodi, K. (1983). *Harkat tarikhey e kurd be khorāsān dar defāe az esteghlal e Iran* (Historical movement of kurds to khorāsān to defend independence of iran). Mashhad: Ferdowsi university of Mashhad.
21. Tavahodi, K. (1991). *Harkat tarikhey e kurd be khorāsān* (Historical movement of Kurds to Khorāsān). Mashhad: Ferdowsi university of Mashhad.

A Cross-Linguistic Analysis of Impersonal Constructions in Persian

Rezvan Motavallian Naeini¹

Assistant Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Alireza Parham

M.A. student of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Received: 28 September 2014

Accepted: 10 September 2015

Extended Abstract

1. Introduction

The diversity of impersonal constructions and the different approaches used in studying them have caused different and sometimes contradictory positions about their classification and the explanation of grammatical and semantic roles of their components. This article reveals the necessity of studying them with a new approach which pursues a common basis covering all the possible sorts of impersonal constructions. In the present research the traditional approaches toward studying these constructions, i.e., functional and structural ones, have been conflated and have made a new method in handling the issue. This research deals with the constructions from a perspective that emphasizes subject and its properties. In doing so, first, based on Malchukov and Ogawa (2011), a series of features which is regarded as functional properties of subject prototype is selected (definiteness, topicality, agentivity, referentiality) from Keenan's (1976) viewpoint. Following the idea that any reduction in functional features is reflected in formal appearance of sentences and leads them toward impersonality, the research probes data from different languages and presents a new categorization of impersonal constructions in Persian cross-linguistically.

Keywords: Impersonal Constructions, cross-linguistic analysis, Functional Properties of Subject, Subject Prototype

2. Methodology

The present qualitative research has been carried out to unify different analyses of impersonal constructions in Persian and to give comprehensive accounts. Following Malchukov and Ogawa (2011), we have conflated communicative-functional and structural approaches. The data were collected from different books.

¹ Corresponding Author: rezvan_motavalian@yahoo.com

Since we are native speakers of Persian language, we relied on our introspective judgments about the well-formedness of these extracted constructions.

3. Discussion

The term impersonal is ambiguous and controversial. From the functional perspective, impersonalization is defined in terms of agent defocusing, and from the structural view, impersonality is related to the lack of subject (or the lack of grammatical features of subject such as inflection of verb) (Malchukov & Siewierska, 2011, p. 2). Current studies of impersonal constructions in Persian are complex, heterogeneous and to some extent not comprehensive. On one hand, traditional classifications confine impersonality to the lack of agreement between subject and verb. On the other hand, the diversity of these classifications poses some complexity. To handle the diversity and to take the first step towards a comprehensive analysis of impersonal constructions in Persian, we pursue new view of impersonality and we follow the methodological point proposing that the study of impersonals should focus on both structural and functional perspectives.

The main question of this research is how we can associate functional and formal varieties of impersonal constructions. The hypothesis we adopt is that deviation from functional features of a prototypical subject is reflected in the formal structure of the sentence. In fact, following Givon (2005) and Malchukov and Ogawa(2011), we take Keenan's definition of the basic subject and from his 30 linguistic properties including functional, semantic, coding, structural and behavioral properties, we focus on a few functional features applicable cross-linguistically (i.e., definiteness, topicality, agentivity, and referentiality) and study their relation with formal (coding) features in Persian impersonal constructions.

This paper is structured as follows: in section 2, we discuss contradictory views of different linguists about impersonal constructions in Persian. In section 3, we study two different functional and structural approaches to impersonal constructions. In section 4, taking both these approaches, we discuss cross-linguistic variation of impersonal constructions and overview its availability in Persian. Finally, section 5 summarizes the results of this article and gives a new classification from impersonal constructions in Persian.

4. Conclusions

In summary, regarding the relation between functional properties (a decrease in functional properties contributing to subject hood: agentivity, definiteness, etc.), and formal properties of impersonal constructions cross-linguistically, we can propose the new classification of impersonal constructions in Persian as follows:

1- Impersonal constructions with non-referential subjects or weather constructions

a. (Dummy) subjects of weather verbs (bad juri mibare) (It's raining cats and dogs.)

- b. “Dummy verb” construction (aftab zade ast) (The sun has risen.)
 - c. Cognate construction (baran mibare) (It rains.)
 - d. Weather constructions with a semi-formal subject (i.e., lexical subject with a nominal meaning ‘world’, ‘weather’ or ‘sky’ or mythological subjects (khoda barane rahmatash ra bar ma mibarad) (God’s mercy is rained on us.)
- 2- Impersonal constructions with indefinite subjects
- a. Use of zero pronouns through inflection of verbs (migan inja hame tahsil karde hastand) (they say all the people are educated here.)
 - b. Use of impersonal pronouns (ma montazerim yeki in moshkel ra hal kone) (We look forward to somebody solving this problem.)
 - c. Use of special lexical subjects: man- impersonals (adam bavar nemikone) (no one believes it.)
 - d. Auxiliary impersonals (bayad gozasht va raft) (We must leave everything behind and go away)
- 3- Impersonal constructions with non-topical subjects
- a. Expressive sentences (ma’lum ast ke anha inja budeand) (It is clear that they have been here.)
- 4- Impersonal constructions with inanimate subjects (agents)
- a. Absence of agreement (in languages in which agreement is controlled by animate arguments (namehayi ke be etmam reside bud ersal shod) (The letters which had been finished were sent.)
- 5- Impersonal constructions with non-volitional subjects (agents) Experiencer-anticausative constructions or inaccusative languages (delam gereft, Ali bimar shod) (I feel down, Ali became sick.)

Key words: Impersonal Constructions, Cross-linguistic analysis, Functional properties of subject, Subject prototype.

References (In English)

1. Askedal, J.O. (1986). On ergativity in modern Norwegian. *Journal of Nordic Linguistics*, 9, 25–45.
2. Barjasteh, D. (1983). *Morphology, syntax and semantics of Persian compound verbs: A lexicalist approach* (Unpublished doctoral dissertation). University of Illinois, Urbana.
3. Bauer, B. (2000). *Archaic syntax in Indo-European: The spread of transitivity in Latin and French*. Berlin: Mouton de Gruyter.

4. Comrie, B. (1981). *Language universals and linguistic typology*. Oxford: Blackwell.
5. Creissels, D. (2007). *Impersonal and anti-impersonal constructions: A typological approach*. MS, Lyon: University of Lyon2
6. Dixon, R., Malcolm, W., & Aikhenvald, Y. A. (Eds.). (2000). *changing valency: Case studies in transitivity*. Cambridge: Cambridge University Press.
7. Eythórsson, T., & Jóhanna, B. (2005). Oblique subjects: A common Germanic inheritance. *Language*, 81(4), 824–881.
8. Faarlund, J.T. (1990). *Syntactic change: Towards a theory of historical syntax*. Berlin: Mouton de Gruyter.
9. Foley, W.A., Robert, D., & VanValin, R.D.. (1977). on the viability of the notion of ‘subject’ in universal grammar. *Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, 3, 293-320.
10. Gary, J. O., & Keenan, E. L. (1977). On collapsing grammatical relations in universal grammar. In Cole, P & Sadock, J (Eds.), *Syntax and Semantics 8: Grammatical Relations* (pp. 83-120). New York: Academic Press.
11. Gast, V., & Florian, H. (2011). On the distribution of subject properties in formulaic presentational of Germanic and Romance. In Malchukov, A & Siewierska, A. (Eds.), *Impersonal Constructions: A cross-linguistic perspective* (127-166). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
12. Ghomeishi, J. (1996). *Projection and Inflection: A study of Persian phrases structure* (Unpublished doctoral dissertation). University of Toronto, Toronto.
13. Ghomeshi, J. (2001). Control and thematic agreement. *Canadian Journal of Linguistics*, 46(1/2), 9-40.
14. Givón, T. (1994). The pragmatics of de-transitive voice: Functional and typological aspects of inversion. In T. Givón (Ed.), *Voice and inversion* [Typological Studies in Language 28], (pp. 3–46). Amsterdam: John Benjamins.
15. Givón, T. (2001). *Syntax. A functional–typological introduction* (Vol. 2). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
16. Goldberg, A. (1995). *Constructions: A construction grammar approach to argument structure*. Chicago: Chicago University Press.
17. Haspelmath, M. (1993). More on the typology of inchoative/causative verb alternations. In B. Comrie & M. Polanski (Eds.), *Causatives and transitivity* (pp. 87–120). Amsterdam: John Benjamins.
18. Hewitt, B.G. (1979). Abkhaz [*Lingua Descriptive Series 2*]. Amsterdam: North Holland.
19. Holmberg, A. (2010). The null generic subject pronoun in Finnish: A case of incorporation. In T. Biberauer, A. Holmberg, I. Roberts & M. Sheehan (Eds.), *parametric variation: Null subjects in Minimalist theory* (pp. 200–230). Cambridge: Cambridge University Press.

20. Jensen, T.J. (2009). Generic variation? Developments in use of generic pronouns in late 20th century spoken Danish. *Acta Linguistica Hafniensia*, 41, 1–39.
21. Johnson, D.E. (1977). On Keenan's definition of 'subject of'. *Linguistic Inquiry*, 8(4), 673–692.
22. Karimi, S. (1990). Obliqueness, specificity: Persian "ra" revisited. *Linguistic Analysis*, 3-4, 173–194.
23. Karimi, Y. (2013). Possessor raising and the structure of impersonal complex predicates in Persian. *Lingua*, 135, 112–135. Retrieved from <http://www.sciencedirect.com>
24. Keenan, E.L. (1976). Towards a universal definition of subject. In C. Li (Ed.), *Subject and topic* (pp. 303–334). New York, NY: Academic Press.
25. Kittila, S. (2005). A typology of involuntary agent constructions. *Word*, 56(3), 381–419.
26. Lambrecht, K. (1994). *Information structure and sentence form*. Cambridge: Cambridge University Press.
27. Lambrecht, K. (2000). When subjects behave like objects: An analysis of the merging of S and O in sentence-focus constructions across languages. *Studies in Language*, 24(3), 611–682.
28. Langacker, R.W. (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
29. Lazard, G. (1994). L'actant H: Sujet ou objet? [Actant H: Subject or Object] *Bulletin de la Societe de Linguistique de Paris*, 89, 1–28.
30. Lodrup, H. (1999). Linking and optimality in the Norwegian presentational focus construction. *Journal of Nordic Linguistics*, 22, 205–230.
31. Malchukov, A. (2006). Transitivity parameters and transitivity alternations: Constraining co-variation. In L. Kulikov, A. Malchukov & P. deSwart (Eds.), *Studies on case, valency and transitivity* (pp. 329–359). Amsterdam: John Benjamins.
32. Malchukov, A., & Siewierska, A. (2011). *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective*. Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
33. Malchukov, A., & Siewierska, A. (2011). Introduction. In A. Malchukov & A. Siewierska (Eds.), *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective* (pp. 1–16). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
34. Malchukov, A., & Ogawa, A. (2011). Towards a typology of impersonal constructions. In A. Malchukov & A. Siewierska (Eds.), *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective* (pp. 17–54). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
35. Malchukov, A.L. (2008). Animacy and asymmetries in differential case marking. *Lingua*, 118, 203–221.
36. Mettouchi, A., & Mauro, T. (2011). Impersonal configurations and theticity. In A. Malchukov & A. Siewierska (Eds.), *Impersonal constructions: A cross-*

- linguistic perspective*, (pp. 307–322). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
36. Platt, J. F. (1971). *Grammatical form and grammatical meaning: Atagmemic view of Fillmore's deep structure concepts*. Amsterdam: North-Holland.
 37. Saltarelli, M. (1988). *Basque*. London: Croom Helm.
 38. Sasse, H.J. (1987). The thematic/categorical distinction revisited. *Linguistics*, 25, 511–580.
 39. Sasse, H.J. (1995). 'Thematicity' and VS order: A case study. *Sprachtypologie und Univer- salienforschung*, 48(1–2), 3–31.
 40. Seeffranz Montag, A. (1983). *Syntaktische funktionen und wortstellungsveränderung [Syntactic functions and word position alteration]*. Munich: Fink.
 41. Shibatani, M. (1977). Grammatical relations and surface cases. *Language*, 53(4), 789–809.
 42. Siewierska, A. (2008). Introduction, Impersonalization: An agent-based vs. a subject-based perspective. *Transactions of the Philological Society*, 106(2), 115–137.
 43. Siewierska, A. (2011). Overlap and complementarity in reference impersonals. In A. Malchukov & A. Siewierska (Eds.), *Impersonal constructions: A cross-linguistic perspective* (pp. 57–90). Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
 44. Sigurðsson, H. Á. (1989). *Verbal syntax and case in Icelandic* (Unpublished doctoral dissertation). University of Lund, Sweden.
 45. Thackthton, M. (1978). *An introduction to Persian*. Tehran: Soroush.
 46. Tsunoda, T. (1981). Split case-marking in verb types and tense/aspect/mood. *Linguistics*, 19, 389–438.
 47. Van Valin, R. D. (1977). Ergativity and the universality of subjects. *Proceedings of the 13th Regional Meeting of the Chicago Linguistics Society, USA*, 689–705.
 48. Van Valin, R. D. (1981). Grammatical relations in ergative languages. *Studies in Language*, 5(3), 361–394.
 49. Vikner, S. (1995). *Verb movement and expletive subjects in Germanic languages*. Oxford: Oxford University Press.
 50. Watkins, L.J. (1984). *A grammar of Kiowa*. Lincoln, NB: University of Nebraska Press.
 51. Wichmann, S. (2008). Case relations in Tlapanec, a head-marking language. In A. Malchukov & A. Spencer (Eds.), *The Oxford handbook of case* (pp. 797–808). Oxford: Oxford University Press.

References (In Persian)

1. Ahmadi Givi, H., & Anvari, H. (1994). *Dasture Zabane Farsi 1* [Persian Grammar 1]. 14th ed. Tehran: Fatemi Publication.

2. Anvari, H., & Ahmadi Givi, H. (1991). *Dasture Zabane Farsi 2* [Persian Grammar 2]. 5th ed. Tehran: Fatemi Publication.
3. Arjang, Gh. (1995). *Dasture Zabane Farsiye Emruz* [Today's Persian Grammar]. Tehran: Ghatreh Publication.
4. Bateni, M. (1991). *Tovsife Sakhtemane Dasturiye Zabane Farsi* [Description of Persian Grammatical Structure]. 4th ed. Tehran: Amirkabir Publication.
5. Dabir Moghaddam, M. (1988). Sakhthaye Sababi dar Farsi [Causative constructions in Persian]. *Majaleye Zabanshenasi [Journal of Linguistics]*, 5(1), 31-46.
6. Dabir Moghaddam, M. (1990). Piramune "ra" dar Zabane Farsi [About "ra" in Persian]. *Majaleye Zabanshenasi [Journal of Linguistics]*, 7(1), 81-92.
7. Dabir Moghaddam, M. (1997). Fe'le morakab dar Zabane Farsi [Compound verb in Persian]. *Majaleye Zabanshenasi [Journal of Linguistics]*, 7(1), 2-44.
8. Darzi, A. (2006). Zarurate tamayoz miyane farayande ertegha va mobtadasazi dar zabane Farsi [The necessity of distinguishing between raising and topicalization in Persian]. *Dastur: Farhangestsne Zaban va Adabe Farsi. [Grammar: Persian Language Academy]*, 2, 161-187.
9. Fakhr_Rohani, M. (2001). Sakhthaye Gheyre Shakhsi ba Shavahedi az Guyeshe Mazandarani [Impersonal constructions: Evidences from Mazandarani dialect]. *Majaleye Farhang [Journal of Culture]*, 37-38, 307-320.
10. Fashandaki, SH., & Haghbin, F. (2010). Zabane Farsi va Zamire Puchvajee [Persian and expletive pronoun]. *Faslnameye Pajuheshhaye Zaban va Adabiyate Tatbigi [Quarterly Journal of Studies in Language and Comparative Literature]*, 2(1), 87-101.
11. Golchin Arefi, M. (2011). Barresiye sakhthaye ghyreshakhsi dar zabane Farsi [A study of impersonal constructions in Persian]. *Dastur: Farhangestsne Zaban va Adabe Farsi. [Grammar: Persian Language Academy]*, 7, 162- 182.
12. Najafiyan, A., & Vahedi Langrudi, M. (2003). Dastebandiye Sakhthaye Gheyre shakhsi dar Zabane Farsi [Classification of impersonal constructions in Persian]. *Majaleye Amuzeshe Zaban va Adabe Farsi [Journal of Farsi Teaching and Literature]*, 17(67), 18- 24.
13. Natele Khanlari, P. (1998). *Tarikhe Zabane Farsi 2* [The History of Persian] (6th Ed.). Tehran: Ferdows.
14. Rasekh Mahand, M. (1997). Tosife af'ale morakabe peybasti dar zabane Farsi va shiveye zabte anha dar farhangha [Enclitic compound verbs and their entries in Persian dictionaries]. *Farhangnevisi. Vijenameye Farhangestan (Lexicography, Persian Language Academy)*, 1, 236-252.
15. Sadeghi, A., & Arjang, Gh. (1977). *Dasture Sale Dovome Amuzeshe Motavaseteye Omumi* [Grammar of High School for the Second Grade]. Tehran: Vezarate Amuzesh va Parvaresh.

16. Shafayi, A. (1984). *Mabaniye elmiye dasture zabane Farsi* [Scientific fundamentals of Persian grammar]. Tehran: Novin.
17. Vahedi Langrudi, M. (2006). Barresiye Sakhthaye Gheyreshakhsiye Ghalebi dar Chahar Guneye Zabani [A Study of frame impersonal constructions in four language variations]. *Dastur* [Grammar], 2, 34- 70.
18. Vahediyani Kamyar, T. (2003). Fe'lhaye yek shenase [Verbs with one personal Ending]. *Nameye Farhangestan* [Farhangestan Letter], 22, 29-37.

Introducing MIP: A Method for Identifying Metaphors in Discourse

Sanaz Alipoor

Ph.D. Candidate of linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Shahla Sharifi¹

Associate Professor of linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Ali Izanloo

Assistant Professor of linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 14 September 2015

Accepted: 13 August 2016

Extended Abstract

1. Introduction

In the last several years, it has been established that metaphor is not deviant and not any prevalent in rhetoric and in literary writing, but is actually an indispensable part of a natural language and thought. Emerging cognitive linguistics as an approach of looking at both language and thought in recent years, has led to take metaphor in to account as a powerful new way of understanding and expressing abstract imaginations by concrete and perceptible things. Metaphor is here broadly defined as a set of correspondence or a mapping between two conceptual domains, following the central tenet of conceptual metaphor theory (CMT, Lakoff & Johnson, 1980) and discourse is understood as verbal communication in natural situation. Metaphor is cognitive-linguistically defined as a conceptual domain, the source (e.g., WAR) and the target domain (e.g., ARGUMENT). To study metaphor, its functions in sentences, its underlying mappings, its effect on processing and so on, they need to reliably and systematically identify in order to create a solid basis for analysis. To fulfill this, we present the metaphor identification procedure followed by an example of how the procedure can be applied to identify metaphorically words in this text, then we suggest a format for reporting the result of **MIP**. The result of this study has proved that although using this method for identifying metaphor is not easy at all, but at present **MIP** is the optimal, authentic, reliable and explicit method for identification metaphor.

2. Methodology

In order to get our aim i.e. identifying and analyzing of metaphor in real texts, I will take a data-based approach. The corpus I work on contains some parts of news articles. In this study I will use **MIP** as a systematic, explicit and repeatable

¹ Corresponding Author: sh-sharifi@um.ac.ir

method for metaphor identification. This method is in fact a response to the vast amount of intuition-based research.

3. Discussion

One of the problems in metaphor research in last years has been identifying and explicating metaphoric language in real discourse. The difficulty with this line of work, however is the metaphor scholars often differ in their intuitions about what constitutes a metaphoric word or phrase. Metaphor researchers often do not provide criteria in their empirical investigations for specifying what is, and what is not metaphorical, and not surprisingly focus on different aspects of metaphorical language depending on their own theoretical orientation and research purpose. Variability in intuitions and lack of precision about what counts as metaphor make it difficult to compare different empirical analysis. More important, the lack of agreed criteria for metaphor identification complicates claims about the frequency of metaphor, its organization in discourse and possible relations between metaphoric language and metaphoric thought. In 2007 Praggeljazgroup -a group of scholars from a variety of academic disciplines- have attempted to create an explicit, reliable and flexible method for identifying metaphorically used words in spoken and written language. This article presents the "metaphor identification procedure" (**MIP**), followed by an example of how the procedure can be applied to identifying metaphorically used words in a news text. This research show sour procedure and outlines the way it may be used by metaphor in different empirical researches. The procedure aims to establish, for each lexical unit in a stretch of discourse, whether its use in the particular context can be described as metaphorical.

4. Conclusion

MIP has been created by Praggeljaz Group to provide a reliable, explicit and authentic tool for the identification of metaphorically used words in different contexts. Although some scholars may claim that they can use their intuition for identifying metaphor, their intuition may be different and hurt the reliability of the research. Our experience suggests that researchers will need to spend some time getting acquainted with the procedure by applying to texts. Metaphor identification by using **MIP** is a hard work and must be done slowly and analysts must go through all the steps of the procedure constantly and step by step for each lexical unit. Various decisions must be made at each step of the procedure that often require researchers to determine how they will proceed when encountering specific instances of language in different contexts. The finding of this research demonstrates the value of doing linguistic metaphor identification and analysis in the way that was done in the metaphor in Discourse Project. At the end, we can say that **MIP** can be used to address very specific research questions, for instance, one emerging issue in metaphor research concerns the density of metaphorical

expressions in discourse, used as in different discourse genres (news, academic, fiction, conversation).

Keywords: Cognitive linguistics, Metaphor, Basic meaning, Contextual meaning, MIP.

References (In English)

1. Bell, A. (1991). *the language of News Media*. Oxford: Black well.
2. Cameron, L. (1999). Operational metaphor for applied linguistics. In L.Cameron & G. Low (Eds.), *Researching and applying metaphor* (pp.3-28). Cambridge: Cambridge University press.
3. Cameron, L. (2003). *Metaphor in educational discourse*. London: Continuum.
4. Cameron, L., & Low, G. (1999). *Researching and applying metaphor*. Cambridge: Cambridge University Press.
5. Cameron, L., & Maslen, R. (2010). *Metaphor analysis research practice in applied linguistics, Social Science and the Humanities*. UK: Equinox Publishing LTD.
6. Charteris-Black, J. (2004). *Corpus approach to critical metaphor analysis*. Basingstok: Palgrave Macmilan.
7. Deignan, A. (2005). *Metaphor and corpus linguistics*. Amsterdam: John Benjamins.
8. Halliday, M.A.K. (1994). *An introduction to functional grammar*. London: Arnold.
9. Herman, J. B. (2013). *Metaphor in Academic Discourse, Linguistics form, Conceptual structures, Communicative functions, and Cognitive representations*. Utrecht: The Netherland Graduate School of linguistics/ Landelijke (LOT)
10. Infantidou, U. E. (2009). Newspaper headlines and relevance: Ad hoc concepts in ad hoc contexts. *Journals of Pragmatics*, 41/40,699-720.
11. Krennmayre, T. (2011). *Metaphor in newspapers*. Utrecht: The Netherland Graduate School of linguistics/ Landelijke (LOT)
12. Lakoff, G. (1993). The contemporary theory of metaphor. In A. Ortony (Ed.), *Metaphor and thought* (2nd ed., PP.202-251). Cambridge: Cambridge University Press.
13. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: Oxford University Press.
14. Martin, J., & Harre, R. (1982). Metaphor in science. In M. Davis (Ed.), *Metaphors: Problems and perspective* (pp. 89-105). Sussex: The Harvest Press.
15. Ortony, A. (1979). *Metaphor: A multi-dimensional problem*. Cambridge: Cambridge University Press.
16. Philip, E. (2000). *A war of words in the discourse of trade*. United States of America: Southern Illinois University.

17. Pragglejaz group, T. (2007). *A Method for Identifying Metaphorically Used Words in Discourse*. *Metaphor and Symbol*, 22(1) PP. 1-39.
18. Semino, E. (2002). A body or a derauling train? Metaphorical representation of the Uro in *British and Italian newspapers Text*. 22(1) PP. 107-139.
19. Semino, E. (2008). *Metaphors in discourse*. Cambridge: Cambridge University Press.
20. Steen, E. (2002). Identifying metaphor in language: A cognitive approach. *Style*, 36(3), 386-407.
21. Steen, G. J. (1999). Metaphor and discourse: Toward a linguistic checklist for metaphor analysis. In L. Cameron & G. Low (Eds.), *Researching and applying metaphor*. Cambridge: Cambridge University Press.
22. Van Dijk, T. A. (1988). *News as discourse*. Hillsdale, New Jersey: Lawrence Erlbaum. www.longman.com/dictionaries

References (In Persian)

1. Amid, H. (1978). *Farhange Farsi-e Amid* (Amid Persian Dictionary). Tehran: Amirkabir Publications Corporation.
2. Anvari, H. (2003). *Farhang-e Bozorg-e Sokhan* (Sokhan Unabridged Dictionary), Tehran: Sokhan Publications.
3. Dekhoda, A. (1994). *Loghatnaame-ye Dekhoda* (Dekhoda Persian to Persian Dictionary). Tehran: Tehran University Press.
4. Moin, H. (1999). *Farhange Farsi-e Moin* (Moin Persian Dictionary) (4th ed.), ed by Shahabodin-e Arjmandi. Tehran: Moin Publications.
5. Rasekh-Mahand, M. (2010). *Barrasie Horoofo Ezafe Makani Farhange Sokhan bar asas-e Manishenasi-e Shenakhti* (The Study of preposition of location in Sokhan Dictionary based on Cognitive Semantics. *Adab-Pajohi Journal*, no 14, pp. 49-66.

Verb Construction in Mazinani Dialect: A Bridge from Pahlavi to New Persian

Abolfazl Mazinani¹

PhD candidate of General Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 8 June 2015 Accepted: 24 April 2016

Extended Abstract

1. Introduction

Mazinan, a village and the center of a rural district, is a subdivision of Sabzevar City located in the eastern part of Razavi-Khorasan Province. The fact that this village has been mentioned and described as a cultivated town in *hodud al-alam men al-mašriq ila l-maqrib* (see Sotudeh, 1983) written in the 10th century A.D. indicates that Mazinan is at least 15 centuries-old. The only language spoken in this old area is Mazinani Dialect of Persian. The most outstanding difference between the dialect and standard New Persian is due to the morphosyntax of its pronominal enclitics which behave much more similarly to those of Middle Persian (See Mazinani, 2008).

It's generally believed that, diachronically, the dialects spoken in rural areas change slower than their standard counterparts because of which they may indicate a midpoint between the courses of change from the so-called Middle to New languages. This characteristic adds to the significance of studying dialects as promotional sources of investigating the causes of linguistic/typological change since a successful answer to the question of how such a change occurs in the generation-to-generation transmission of language is of some theoretical importance; it may "tell us much about the nature of parameters, the kind of primary linguistic data required to set them to a particular value, whether there are default values, and potentially many other matters" (Roberts, 2007, p. 109).

After Mazinani (2008), this is the second academic research done to describe and record another linguistic aspect of this dialect i.e. verb construction. Observing some formal variations in the construction of a particular tense with different verbs, we decided to answer the following questions:

1. In which tense constructions of Mazinani Dialect (MD) are the aforementioned variations observed?

¹ Corresponding Author: mazinani3849@gmail.com

2. Keeping an eye to verb constructions in Middle Persian, what is the possible justification behind the observed formal variations and the respective dissimilarities of the Dialect to SNP?

2. Methodology

This study was carried out by a descriptive-analytic approach to compare and contrast some verb constructions of MD to those of SNP and MP. We used SNP's grammatical terms/tenses/definitions to describe different verb constructions in MD. The APA alphabet was used to transcribe the data of MD and SNP; the data of MP were also written by McKenzie's method of transcription. Closing the eyes to the phonological processes because of which MD may seem hard to decipher to SNP speakers, there are no significant morphological/syntactic mismatches between these two counterparts, except for their clitic systems; consequently, due to lack of space we focused on recording the conflicting verb structures of MD and SNP.

3. Tense structures compared and contrasted

Present Simple Construction:

SNP: /mi-/¹ + Present Stem +AGR

MD: /me-& mo-/² + Present Stem + AGR

MP: Present Stem +AGR

Except for some phonological divergences, there is no morphological/structural difference between MD and SNP in terms of Present Simple Construction. The SNP, MD, and MP's paradigms of Subject Agreement Suffixes are [am, i, ad, im, id, an(d)]³, [om, i, a, im, e, .e.n(d)], and [om, ē(h), ēd, ēm, ēd, ēnd] respectively. However, the MP's AGR suffixes did not attach to past stems, i.e. the combination of 'present stems + PAST'.

Present Subjunctive Construction:

SNP: /be-& bo-/⁴ + Present Stem + AGR

MD_{structure 1}: /be-& bo-/ + Present Stem + AGR

MD_{structure 2}: Present Stem + AGR

MP: Present Stem + Subjunctive AGR

Present Subjunctive Tense is of two variations in MD, the dominant one of which is exactly constructed the same as that of SNP and the other one is reminiscent of that of MP. Keep it in mind that MP had a distinctive paradigm of AGR suffixes

1 Durative Morpheme

2 Durative Morpheme

3 1sg, 2sg, 3sg, 1pl, 2pl, 3pl respectively.

4 Subjunctive Morpheme

attaching to present stems to signify Present Subjunctive: this paradigm is [ān, āy, ād, ām, ād, ānd].

Past Simple Construction:

SNP: Present Stem + PAST+ AGR¹

MD_{structure 1}: Present Stem + PAST +AGR

MD_{structure 2}: /be- & bo-/ + Present Stem + PAST + AGR

MP: (host=Pronominal Enclitic_{ERG}) + ... + (bē) +Past Participle²

Past simple Tense is also of two variations in MD one of which is exactly constructed the same as that of SNP while the second one has kept on carrying a currently-meaningless element from MP. In MD, structural variations are in complimentary distribution in terms of using a particular verb.

Present Perfect Construction:

SNP_{structure 1}: Past Participle³ + /?-/ + AGR (*used for all, other than 3sg*)

SNP_{structure 2}: Past Participle + /?ast/+ AGR (*used only for 3sg*)

MD_{structure 1}: Past Participle + /y-/ + AGR (*used for all, other than 3sg*)

MD_{structure 2}: Past Participle + /-st/ + /-a/_{3sg} (*used only for 3sg*)

MP_{structure 1a}: Intransitive Past Participle + /h-/ +AGR (*used for all, other than 3sg*)

MP_{structure 1b}: Transitive Past Participle + /h-/ +AGR (*used for all, other than 3sg*)

MP_{structure 2a}: Intransitive Past Participle + /ēst/⁴ + AGR

MP_{structure 2b}: Transitive Past Participle + /ēst/ + AGR

/?-/ and /y-/ are phonologically changed forms of the AUX /h-/ in MP which means ‘to be + PRESENT’ and functions as Perfective Aspect Morpheme in SNP & MD.

Two Present Perfect structures have been at work in MP made by adding two AUX paradigms to past participles. MP’s 1b & 2b structures are considered passive due to the transitivity of the main part i.e. past participle. So, in such constructions the AUX agreed to the formal subject of the sentence i.e. the real object of the verb.

Interestingly, led to a mixed paradigm, the gap in 3sg form of the paradigm [h + AGR] in MP has been filled by the 3sg form of the other AUX i.e. ēstad in MD (See two variations of MD).

Future Simple Construction:

SNP: /xah-/⁵ + AGR + (Present Stem + Past)

MD: /xa/ + (Present Stem + Past) + AGR

1 SNP & MD’s 3Sg Subject Agreement Suffix is Ø in past tenses

2 MP’s Ergative Constructions

3 SNP & MD’s Past Participle: Present Stem + PAST + Participle-Making Morpheme /e/& /a/.

4 The present stem of ‘ēstādan’ which literally means ‘to stand’

5 Future AUX

Despite SNP, MD's AGR suffixes attach to the end of the main verb rather than the AUX.

4. Conclusion

In this study, we focused on analyzing the construction of MD's verbs in different tenses in which there was found a sort of inconsistency to SNP. Consequently, Present/Past/Future Simple, Present Subjunctive, and Present Perfect were studied along with keeping an eye to their equivalents in Middle Persian and the following results were achieved: a) the dialect's AGR suffixes are more correlated with their counterparts in MP than SNP; b) Simple Past's construction was also seen of two variations- different from and the same as SNP; c) Present Perfect's paradigm was considered to be a blend of two Present Perfect variations existing in MP; and d) over all, the observed dualities and results remind the researchers of the Hawkins' (1983) 'Dual Acquisition Hypothesis' and, therefore, the dialect's mid-state in comparison to MP and SNP. Moreover, a trace of MP's ergative system was seen in only one verb both in its past and present tenses.

Key words: Verb construction, Present perfect, **Ergative dual acquisition**, Middle persian.

References (In English)

1. Brunner, C.J. (1977). *A syntax of Western Middle Iranian languages*, New York: Caravan Books,
2. Bybee, J., Perkins, R., & Paglucia, W. (1994). *The evolution of grammar: Tense, aspect, and modality in the languages of the world*. Chicago: Chicago University Press.
3. Croft, W. (1995). Modern Syntactic Typology, In M. Shibatani & T. Bynon (eds), *Approaches to language typology: past and present*, 85 – 143. Oxford: Oxford University Press.
4. Hawkins, J. A. (1983). *Word order universals*. New York: Academic Press, INC.
5. Roberts, I. (2007). *Diachronic syntax*. New York: Oxford University Press.

References (In Persian)

1. Abolghasemi, M. (2001). *Tarikh-e zaban-e Farsi* [History of the Persian Language]. Tehran: SAMT.
2. Aldaghi, A. (2010). Saxt-e maziyesadehdargouyesheSabzevari [Verbs of Past Tense in Sabzevari Dialect]. *Adabiyat vaZabanha: GouyeshShenasi*, 72, 39-44.
3. Amouzgar, Z., & Tafazzoli, A. (1996). *Zabane Pahlavi: adabiyatvadasture an* [Middle Persian: literature and grammar]. Tehran: Mo'een Press.

4. Dabir-Moghaddam, M. (2013). *RadeshenasiezabanhayeIrani* [Typology of Iranian Languages]. (Vol. 2). Tehran: SAMT.
5. Eslami, M. (2002). Negahimojaddad be saxtemaziyenaghlidar Farsi [Reexamination of Present Participle Structure in Persian]. *Proceedings of 1st National Congress on Iranian Studies, Iranology Foundation, Tehran, Iran.*(pp. 29-46)
6. Gharib, B. (2004). Gozashteye naghli va ba'eed dar Soghdi va shabahathaye an ba barkhi az goyeshhaye Irani [Present and Past Perfect Tenses in Soghdi compared to some Iranian dialects]. (M. Faridi, Trans.). *Adabiyat va Zabanha: Goyesh Shenasi*, 2, 54-65.
7. Kalbasi, I. (2004). Maziye naghli dar lahjeha va goyeshhaye Irani [Present Perfect in Iranian accents and dialects]. *Adabiyat va Zabanha: Goyesh Shenasi*, 2, 66-89. (In Persian)
8. Mazinani, A. (2008). *barresiye peybasthaye zamirie goyeshe Mazinani dar ghiyas ba Farsiye Miyane* [A morphosyntactic analysis of Pronominal Enclitics of Mazinani dialect in comparison with Middle Persian] (Unpublished master's thesis). Tarbiyat Modarres University, Tehran, Iran.
9. Mazinani, A., & Sharifi Sh. (2015). *barresiye nezame vajibastie zamiri dar tarikhe zabane Farsi va 'elale tahavvole an* [Pronominal Clitic System in the course of Persian history and the causes of its change]. *Jostarhaye Zabani*, 6(4), 275-305.
10. Mazinani, A., Kambuzia, A., & Golfam, A. (2013). Peybasthaye zamirie farsiye miyane va zohoure zamirgozariye tekrari dar in zaban [Pronominal Enclitics of Middle Persian and the Appearance of Resumption in this Language]. In M. Rasekh-Mahand (Ed.), *Proceedings of the First National Conference on Clitics in Iranian Languages*(pp. 99-121).
11. Meshkatod-Dini, M. (2000). *Tovsif va amouzeshe zabane Farsi* [Introduction to Aspects of Persian Language]. Mashhad: Ferdowsi University Press.
12. Mofidi, R. (2007). Tahavvole nezame vajibasti dar Farsiye miyane va now [Change of Clitic System in Middle and Modern Persian]. *Dastur*, No. 3, pp. 133-153.
13. Naghzgouye-Kohan, M. (2013). Taghyirat naghshiye 'be' dar Farsiye now az manzare dastouri shodegi [Functional changes of 'be' in New Persian and its grammaticalization process]. In M. Rasekh-Mahand (Ed.), *Proceedings of the First National Conference on Clitics in Iranian Languages*(pp. 37-59).
14. Rezayati kishekhaleh, M., & Ghayouri, M. (2012). Now'i khas az maziye naghli dar shahname Ferdowsi [A particular structure of Present Perfect in Ferdowsi's Shah-Nameh]. *Adabiyat va Zabanha: FonouneAdabi*, 6, 1-12.
15. Rezayi, B. H. (2006). *Rahnamaye zabane Parti* [A guide to Parthian Language]. Tehran: Ghoghnoos Press.

16. Sharifi, Sh., & Zomorrodian, R. (2008). Nezame motabeghe dar gouyeshe kakhki [Agreement system in Kakhki dialect]. *Adabiyat va Zabanha: Gouyeshshenasi*, 5(1), 2-18.
17. Shokri, G. (2000). Maziye naghli dar gouyeshhaye Mazandaran va Guilan [Present Perfect structure in dialects of Mazandaran and Guilan]. *Name-yeFarhangestan*, 16, 59-69.
18. Sotudeh, M. (1983). Tashihe hodud al-alam men al-mashriqila l-maqrib [A Correction of the Boundaries of the World from East to West]. Tehran: The Language and Culture of Iran.

The Best Topic for an Ode from Roodaki Viewed as a Pragmatic Perspective

Mohsen Mobaraki¹

Assistant Professor of Teaching, University of Birjand, Birjand, Iran

Received: 29 October 2014

Accepted: 25 July 2015

Extended Abstract

1. Introduction

The word discourse has become widespread in human sciences since 1960s. As a result of recent improvements in linguistics, different attitudes toward discourse analysis were introduced noting that all language aspects should be considered under the social context (Sha'iri, 1381). The present research aims at finding out which of the topics, namely "Ghasideie dandanieh" (Dandanieh ode), "piry" (oldness), "Konun zamaneh degar gasht" (Nowadays everything has changed) or "Delam neshato tarab ra farakh meidan bud" (I was extremely happy) is the most suitable topic for one of Roodaki's odes through considering Hymes' discourse analysis principle (1964), Grice's relation principle (1975) and Grice's presupposition principle (1981).

A piece of writing can have different meanings if it is used in different times and places and by different listeners or speakers, so that it may mean "X" in context "A" while it means "Y" in context "B". In Hymes's (1964) ethnographic hypothesis, the method of social relations governing people in selecting and picking a language genre is considered as a basic issue in discourse analysis. He refers to eight characteristics in his language paradigm to analyze the events. According to Hymes's hypothesis (1975), the relations should follow special principles including quality principle, quantity principle, relation principle, and speech manner principle. This hypothesis asserts that speakers always try to speak in a way that is away from being misunderstood.

2. Methodology

This ode is discussed through using a bottom-up approach which should start from the text level in order to reconstruct the outer contexts. Since the physical context and the analyzers are not present in the context where the text is produced, inner contexts should be used through employing instruments such as presuppositions, so

1 Corresponding Author: mmobaraki@birjand.ac.ir

that the unmentioned facts could be derived from the text. In this ode the sentences are primarily analyzed singularly and then in a unified way based on cohesive and coherent principles and are analyzed and compared through tables. It is worth mentioning that text coherence refers to the unity of the sentences done through the sentence relation and is made through liaison words and this kind of coherence is done through semantic relations between the words.

3. Discussion

In this part some of Roodaki's odes are mentioned to decide which topic is the best one for this ode. In verse "mara besudo foroo rikht har che dandan bud" (All my teeth fell down), the addressee is unknown and not easy to be understood. Through considering some more words and increasing situational contexts and more references, the addressee will become crystal clear.

On the other hand, different speech acts including regret, complaint, advice, admiration and thanking have different connotations in different sentences. As an example, the speech act in the verse "Sepideh sim radeh budo dorro marjan bud, setareie sahari budo ghatreh baran bud" (The dawn raised up seeming like gem and coral, and it looked like dawn star falling as droplets) can denote admiration, regret, or both. As the number of contexts increase, different speech acts become more understandable. For instance, in the verse "yeki namand konun zan hame besudo berikht, che nahs bovad? hamana ke nahs keivan bud, na nahs keivan budo na ruzegar deraz, che bud? manat beguyam ghazaye doran bud" [no teeth left and all fell down, what is ominous? seems Keivan is ominous, neither Keivan nor life is ominous, so? I tell you it was fate] it seems that the speech act can be a sort of complaint from the life.

In verse "shod an zamane ke she'rash hameh jahan benevesht, shod an zamaneh ke oo sha'ere Khorasan bud" (The time came when everybody used his poems and he changed into a well-known poet in Khorasan) the topic is the life change and the changes happening in the poet's manner and the presupposition is that there must be a Khorasani poet. Since by considering other verses, different speech acts such as admiration and regret is denoted from this verse, it can be concluded that once the poet's words was understood in different places and times in the past, there was no poet in khorasan to be as influential as he was.

4. Conclusion

As mentioned in the article, sentences are analyzed based on semantics and context has no role in this regard. So, the present research looked at this issue from a discourse perspective which has a close relation with pragmatics. It considered Roodaki's sentences in one of his odes having different names in different sources, and based on different discourse elements including speaker, addressee, topic, message, presuppositions, and speech acts, tried to find a suitable topic for Roodaki's ode. Since the topic "Hasrate javani" (youth time regret) is only based on

one of the issues in discourse analysis namely the speech act of "regret", it cannot be an appropriate topic for this discourse, and since word "life" has got the most frequency in this ode, the topic "konun zamaneh degar gasht" (now everything has changed) can be considered as the most suitable topic for this ode.

Key words: Cohesion, Coherence, Roodaki's ode.

References (In English)

1. Carnap, R. (1942). Introduction to semantics. Cambridge, MA: Harvard University Press.
2. Gillian, B. & George, Y. (1989). Discourse analysis. Cambridge: Cambridge University Press.
3. Grice, H. P. (1981). Presupposition and conversational implicature. In *Radical Pragmatics*, P. Cole (ed.), 183–98, New York: Academic Press.
4. Grice, H. P. (1975). Logical and conversation. In P. Cole & J. Morgan (ed.), *Syntax and Semantics, 3: Speech Acts*, 41–58, New York: Academic Press.
5. Hymes, D. (1964) *Language in Culture and Society: A Reader in Linguistics and Anthropology*. New York: Harper & Row.
6. Hymes, D.H. (1972). Toward ethnographies of communication. In P.P. Giglioli (Ed.), *Language and social context*, 21-44. Harmondsworth: Penguin.
7. Lewis, D. (1972). General Semantics, In *Synthese*, 22: 18–67 (Ed.) Dordrecht: Reidel.
8. Woods, N. (2006). *Describing discourse*, Oxford: Oxford University Press.

References (In Persian)

1. Alborzi, P. (2007). *Mabanie zabanshenasie matn [The basics of textual linguistics]* (1st Ed.). Tehran: Amir Kabir.
2. Anvari, H. (1994). *Gozideie ash'are Roodaki: Entekhab va sharhe Dr. Jafar shoar [Anthology of Roodaki's poetry: Selected and explained by Dr. Jafar Shoar]* (1st ed.). Tehran: Elm.
3. Emami, N. (1994). *Roodaki, ostade: Sharhe hal, gozideie ashar ba tozih va eshareh [Roodaki, the professor: Biography, selected poems with explanation and hints]* (1st ed). Tehran: Nimrooz.
4. Fazilat, M. (2006). *Ma'na shenasi va ma'ani dar zabane adabiat [Semantics and meaning in literary language]* (1st ed.). Kermanshah: Taghe Bostan.
5. Hakemi, A. (1998). *Roodaki va Manoochehri [Roodaki and Manoochehri]* (1st ed.). Tehran: Payame Noor University.
6. Palmer, F. (2006). *Negahi tazeh be ma'ni shenasi [An overview of semantics]* Tehran: Markaz.
7. Rastegare Fasaie, M. (2001). *Anva'e she're Farsi [Different types of Farsi poems]* (2nd Ed.). Shiraz: Navid Shiraz

8. Safavi, K. (2005). *Negahi be adabiat az didgahe zaban shenasi* [A review of literature from linguistics point of view] (1st ed.). Tehran: Anjomane sha'erane Iran [Iranian poets society].
9. Safavi, K. (2006). *Ashenaie ba ma'na shenasi* [Familiarity with semantics] (1st Ed.) Tehran: Pejvake Keivan.
10. Shafi'ee kadmeh, M. (1979). *Sovare kheial dar she're Farsi* [Imagery in Farsi poems]. Tehran: Agah.
11. Sha'iri, H. (2002). *Mabanie ma'na shenasie novin* [The basics of new semantics]. Tehran: Samt.
12. Sha'iri, H. (2006). *Tajzeiye va tahlile neshaneh va ma'na shenakhtie gofteman* [The analysis of discourse sign and semantics]. Tehran: Samt.

In the Name of God

Table of Contents	Pages
Formal and semantic analysis of Total Reduplication in Persian. Dr.Mohammad Dabirmoghaddam, Sima Maleki	1-5
The Representation of Ideology in Translation of English Political Texts Regarding the Strategies of Style and Rhetoric: A Case of Critical Discourse Analysis Dr.Ferdows Aghagolzadeh, Dr.Ailin Firoozian Pooresfahani	7-12
Comparing Roudbari Kormanji Dialect with Kormanji Dialects of Khorasan Dr.Moharram Rezayati Kishekhaleh, Mohammad Asgharzadeh	13-18
A Cross-Linguistic Analysis of Impersonal Constructions in Persian Dr.Rezvan Motavallian Naeini, Alireza Parham	19-26
Introducing MIP: A Method for Identifying Metaphors in Discourse SanazAlipoor, Dr.ShahlaSharifi, Dr. Ali Izanloo	27-30
Verb Construction in Mazinani Dialect: A Bridge from Pahlavi to New Persian Abolfazl Mazinani	31-36
The Best Topic for an Ode from Roodaki Viewed as a Pragmatic Perspective Dr.Mohsen Mobaraki	37-40



**Volume 8, No. 1,
Serial Number 14
Sprig & Summer, 2016**

Concessionaire:

Ferdowsi University of Mashhad

Managing Director:

Dr. Seyed Hossein Fatemi

Editor-in-Chief:

Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Associate Professor Abbas Ali Ahangar;
University of Sistan and Baluchestan
- Associate Professor Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
University of Isfahan
- Associate Professor Mostafa Assi;
Institute of Humanities and Cultural Studies
- Associate Professor Ali Khazaei Farid;
Ferdowsi University of Mashhad
- Professor Mahdi Meshkat-o Dini;
Ferdowsi University of Mashhad
 - Associate Professor Jalal Rahimiyan;
Shiraz University
 - Professor Afzal Vosughi;
Ferdowsi University of Mashhad
- Professor Reza Zomorodiyani;
Ferdowsi University of Mashhad

Executive Manager:

Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:

M. Pordel

Abstract Translation:

Saba Etminan

Administrator:

M. Dehghan

Typesetter:

E. Tajvidi

Printing & Binding:

Ferdowsi University Press

Circulation: 50

Price: 2000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad-Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>.

Scientific advisers of this issue:

Azam Estaji, PhD; Moharam Eslami, PhD; Mahmoud Elyasi, PhD; Ali Izanloo, PhD; Seyed Mohammad Hosseini-Massoum, PhD; Masoud Khoshsaligheh, PhD; Shahla Sharifi, PhD; Leyla Erfanian Ghonsuli, PhD; Ali Alizadeh, PhD; Atiyeh Kamyabi Gol, PhD; Batool Alinezhad, PhD; Jalil Allah Faroughi Hendvalan, PhD; Mahdi Meshkat-o-Dini, PhD.

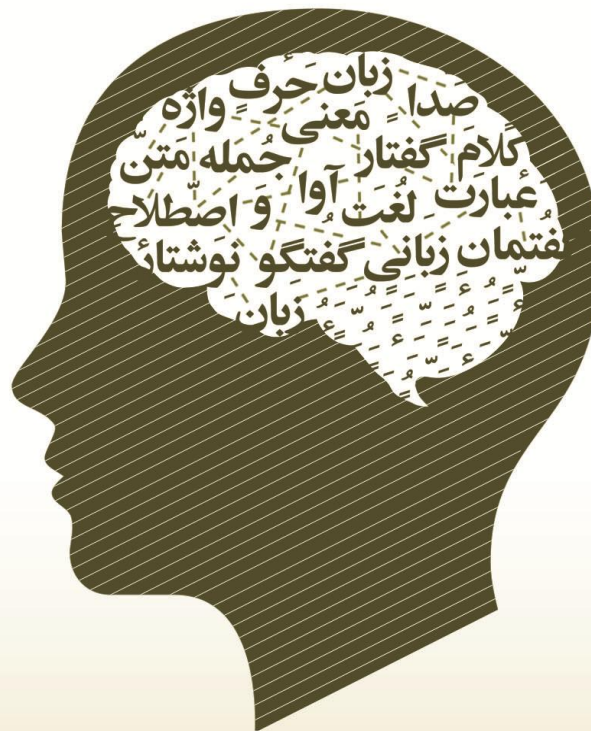


Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 8, No. 1, Serial Number 14, Spring & Summer, 2016

164.1.14



Formal and semantic analysis of Total Reduplication in Persian	1-5
Dr.Mohammad Dabirmoghaddam, Sima Maleki	
The Representation of Ideology in Translation of English Political	7-12
Texts Regarding the Strategies of Style and Rhetoric: A Case of Critical Discourse Analysis	
Dr.Ferdows Aghagolzadeh, Dr.Ailin Firoozian Pooresfahani	
Comparing Roudbari Kormanji Dialect with Kormanji Dialects of Khorasan	13-18
Dr.Moharram Rezayati Kishekhaleh, Mohammad Asgharzadeh	
A Cross-Linguistic Analysis of Impersonal Constructions in Persian	19-26
Dr.Rezvan Motavallian Naeini, Alireza Parham	
Introducing MIP: A Method for Identifying Metaphors in Discourse	27-30
SanazAlipoor, Dr.ShahlaSharifi, Dr. Ali Izanloo	
Verb Construction in Mazinani Dialect: A Bridge from Pahlavi to New Persian	31-36
Abolfazl Mazinani	
The Best Topic for an Ode from Roodaki Viewed as a Pragmatic Perspective	37-40
Dr.Mohsen Mobaraki	